



دفتر انتشارات کمک آموزشی

www.roshdmag.org

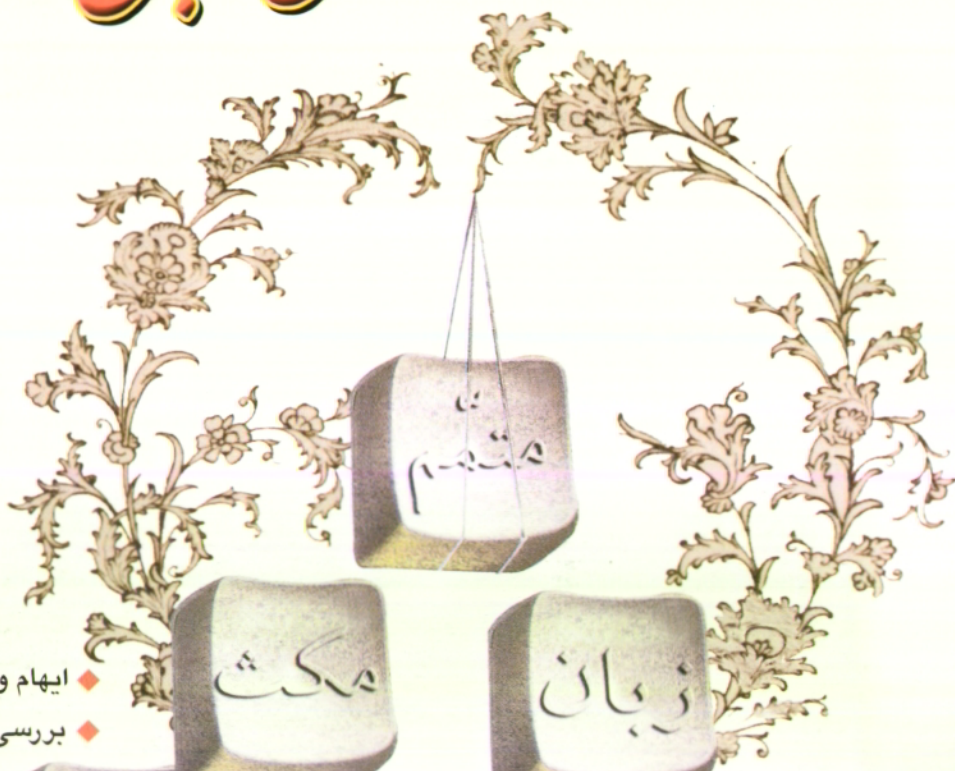
۷۶/۸

دوره ی نوزدهم - ضمیمه ی شماره ی ۲

زمستان ۱۳۸۴ - بهار: ۲۵۰۰ ریال

روشد

آموزش زبان و ادب فارسی



♦ ایهام و دگرسازی مقوله های دستوری

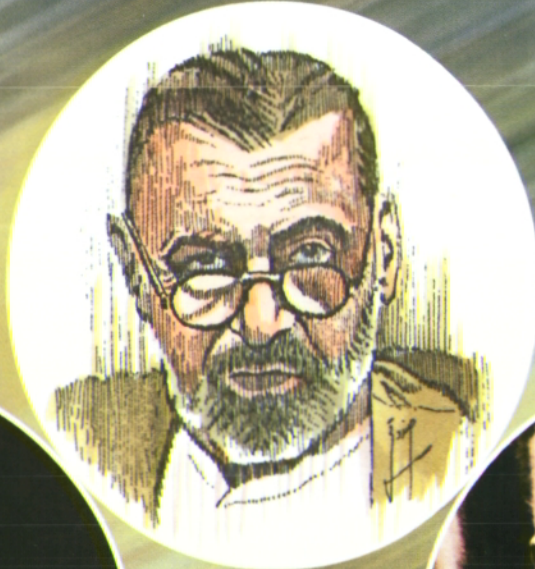
♦ بررسی ساختار جمله های زبان فارسی

♦ پرسش و پاسخ های دستور

♦ نکته های زبانی و ادبی

♦ واحدهای زبیرنجیری





محمد تقی ملک الشعرا
«بہار»

غلامرضا رشید یاسمی

جلال دھماپی

پنج استاد



احمد بہمنیار



عبدالعظیم قریب



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

دفتر انتشارات کمک آموزشی

www.roshdmag.org

۷۶/۱

دوره ی نوزدهم - ضمیمه ی شماره ی ۲ - زمستان ۱۳۸۴
شمارگان ۵۰۰۰ نسخه - بها: ۲۵۰۰ ریال

رشد آموزش زبان و ادب فارسی

Key title: Roshd, Āmūzish-i zabān va adab-i fārsī

E.mail: info@roshdmag.org

مدیر مسئول:

علیرضا حاجیان زاده

سرمدبیر:

دکتر محمدرضا سنگری

مدیر داخلی:

دکتر حسن ذوالفقاری

ویراستار:

دکتر حسین داودی

طراح گرافیک:

شاهرخ خره غانی

هیئت تحریریه:

دکتر علی محمد حق شناس

دکتر تقی وحیدیان کامیار

دکتر حسین داودی

دکتر محمدرضا سنگری

دکتر حسن ذوالفقاری

غلامرضا عمرانی

دکتر حسین قاسم پور مقدم

نشانی دفتر مجله:

تهران: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۵

تهران: ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۸

تلفن امور مشترکین:

۷۷۳۳۶۵۶-۷۷۳۳۵۱۱۰

تلفن دفتر مجله:

۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، داخلی ۲۴۱

چاپ:

شرکت افست (سهامی عام)

❖ یادداشت سردبیر ۲

❖ ایهام و دگرسازی مقوله های دستوری ۴

❖ یاد یاران (علی اکبر دهخدا) ۱۰

❖ تکواژهای وابسته ۱۶

❖ بررسی ساختار جمله های زبان فارسی در ... ۲۴

❖ گاهستان ۳۴

❖ رسم نمودار گروه های اسمی ۳۶

❖ پرسش و پاسخ های دستوری ۳۹

❖ نقش پرسپکتیو در افعال فارسی ۴۶

❖ معرفی منظومه ی «شمع جمع آفرینش» ۴۹

❖ تک واج میانجی ۵۰

❖ تشدید ۵۸

❖ دستور: ویژه نامه ی فرهنگستان ۶۱

❖ واحدهای زیرزنجیری ۶۲

❖ نکته های زبانی و ادبی ۶۵

❖ واژه چیست ۶۶

❖ نقدی بر نقد ۷۰

❖ الف تاکید ۷۶

دکتر احمد محسنی

دکتر حسن ذوالفقاری

محمود باقریسنند

احمد اسفندی

دکتر علی رؤوف

امیر محمد اردشیرزاده

غلامرضا عمرانی

داریوش تاج الدینی

سید بهنام علوی مقدم

فرهاد قربان زاده

سید عباس ساداتی طباطبائی

دکتر حسین داودی

علی عبدی

اکبر اسماعیلی شکوه

جهان دوست سبزیعلی پور

قابل توجه

نویسندگان محترم

مجله ی

رشد آموزش زبان و ادب فارسی

نوشته ها و حاصل تحقیقات

پژوهشگران و متخصصان تعلیم و

تربیت بویژه آموزگاران، دبیران و

مدرسین را می پذیرد.

❖ مقالات ارسالی باید در چارچوب اهداف

مجله ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی و

متناسب و مرتبط با ساختار و محتوای

کتاب های درسی باشد و به طور مستقیم و غیر

مستقیم در جهت کنش آید گروه ها و گسترش

مباحث کتاب های درسی یا ارائه ی روش های

مناسب تدریس هر یک از مواد آموزشی زبان و

ادب فارسی در دوره ی متوسطه و

پیش دانشگاهی باشد.

❖ مقالات ارسالی باید با معیارهای تحقیق و

پژوهش مطرح شده در کتاب های زبان فارسی

هم خوانی داشته باشد (ارجاعات دقیق،

استفاده از منابع دست اول، رعایت اصول

تحقیق و پژوهش و ...).

❖ مقالات حتی امکان حروف چینی شود یا با خط

خوانا بر یک روی کاغذ A۴ با فاصله های

مناسب بین سطری، بدون خط خوردگی و

آشفتنگی ظاهری، با رعایت حاشیه ی مناسب

نوشته شود.

❖ حجم مقالات حداکثر بیست صفحه ی

دست نویس باشد.

❖ اگر مقاله به تصویر، طرح، نمودار و جدول

نیاز دارد، پیشنهاد یا ضمیمه گردد و محل قرار

گرفتن آن ها در حاشیه ی مطلب مشخص شود.

❖ پنج عبارت کلیدی مهم مقاله از محتوای آن

استخراج و بر روی صفحه ای جداگانه ضمیمه

شود.

❖ نشر مقاله به فارسی روان و ساده و سالم، خالی

از هرگونه تکلف و تصنع یا سره نویسی

افراطی به فارسی معیار نوشته شود و در

انتخاب واژه های علمی و فنی دقت شود.

❖ مقاله های ترجمه شده یا متن اصلی هم خوانی

داشته باشد و متن اصلی نیز ضمیمه ی مقاله

باشد.

❖ اهداف مقاله و چکیده ی نظریه و پیام آن در

چند سطر در ابتدای آن بیاید.

❖ معرفی نامه ی کوتاهی از نویسنده همراه یک

قطعه عکس و سوابق آثاری پیوست باشد.

❖ هیئت تحریریه در رد، قبول، ویرایش فنی و

محتوایی و کاهش حجم آزاد است.

❖ آرای مندرج در مقاله ها، مبین نظر دفتر

انتشارات و هیئت تحریریه نیست و مسئولیت

پاسخ گویی به پرسش های خوانندگان، با خود

نویسنده یا مترجم است.

❖ مقالات رد شده بازگردانده نمی شود.

❖ اصل مقاله جهت بررسی به هیئت تحریریه

تحویل می شود. از ارسال تصویر مقاله

خودداری شود.

❖ مقالات نباید در هیچ یک از نشریات چاپ شده

باشد.

قابل توجه خوانندگان محترم مجله

مقالاتی که در زمینه ی راهبردهای یاددهی-یادگیری

نوشته و ارسال شود، در اولویت بررسی و چاپ

هستند. خواهشمند است جهت کپی مقالات به سوی

شیوه های آموزش زبان و ادبیات و نوآوری های

آموزشی باشد.

از دیروز تا امروز

از دیروز دستورنویسی تا به امروز، گرچه همچون طول آه کوتاه است، بسیار نشیب و فرازها و حادثه‌ها گذشته است. طُرفه آن است که هیچ‌گاه دستور، دستور نبوده است و هرگز به کرسی فرمانروایی، سخن نگفته است که چنین بود و جز این هرگز نباید و می‌باید!

شگفت آن است که زادگاه دستور فارسی نیز، زادگاه اصلی آن نبوده است. بیش‌ترین کتاب‌های دستور، نخست در کشورهای عثمانی و هندوستان نگاشته شد. البته این ولادت طبیعی بود چرا که اهالی زبان، زبان را به کار می‌گرفتند و خود نیازمند دانستن قواعد آن بودند و به دیگر زبان، «زبان آگاهی» برای فارسی‌زبانان وجهی نداشت و این دیگران بودند که باید «زبان فهم» می‌شدند!

نکته‌ی شیرین دیگر آن که دستور در آغاز، هویت مستقل نداشت و «میهمان»، و به زبان دیروزیان، «طفیلی» مباحث دیگر مطرح می‌شد. کتاب‌هایی که درباره‌ی لغت بودند یا به مباحث عروض و قافیه یا انشا



می پرداختند گوشه چشمی به ساختار زبان و دستور نیز داشتند.

از دستور نویسی های هندی که با نام «آمد نامه» یا «آمدن نامه» (چون صرف افعال را از آمدن شروع می کردند) چاپ می شد بیش از سه قرن می گذرد و از ولادت نخستین کتاب دستور فارسی در ایران به نام قواعد صرف و نحو فارسی، تألیف ملا عبدالکریم ایروانی، بیش از ۱۶۵ سال. در این فاصله ی زمانی، جغرافیای دستور زبان فارسی بسیار پهناورتر شده است. از دیروزی که براساس نظام زبان «عرب» نوشته می شد تا به امروزی که بیش تر و عمدتاً براساس نظام زبانی «غرب» تبیین و تحلیل می شود، آن سان دگرگونی در آن رخ داده است که اهالی دیروزین - اگر باشند - زبان دستور امروز را به خوبی و درستی نمی فهمند و نمی یابند.

دستور فارسی باید براساس زبان فارسی و

ویژگی ها و بایسته های آن سامان باید. روزگاری میرزا حبیب اصفهانی، در کتاب های خویش با عنوان «دستور سخن» کوشید تا از مدار سلطه ی ترجمه و تقلید از دستور «عربی» بگریزد اما به پیروی از دستورهای «عربی» و ازگان فارسی را به ده گونه بخش کرد و عبدالعظیم خان قریب به اقتضای وی اقسام کلمه را نه گونه دید و این تلواسه تا نیم قرن بعد میان شش و هفت و هشت و نه و ده ادامه یافت. با این همه، بی انصافی است که این همه کوشش و پویش و جوشش را نادیده بگیریم و تلاش پویندگان و سالکان عرصه ی دستور را ارج و اجر نشناسیم.

هنوز هم دستور، بی مسئله نیست. هنوز هم رمز و رازها و گره گاه ها در کار دستور فراوان اند که هر از چندگاه، دعوا بر می انگیزند و رگ های گردن ها را به حجت قوی می دارند که قصه ی ناگشوی فعل مرکب و محاسبه ی تکواژ و ... از آن جمله اند.

اما مهم تر از این همه، روش تدریس دستور است. مقالات در باب «دانش» دستور - خدا را شکر - کم نیست آن چه کم و اندک یاب است طرح شیوه ها و روش هاست. در این چند سال، چند مقاله درباره ی شیوه ی تدریس دستور یا تدریس اجزای دستور (مباحث گونه گون دستوری) داشته ایم؟ فعل را چگونه باید تدریس کرد؟ چه روش هایی برای تدریس اجزای جمله باید داشت؟ از امکانات نرم افزاری برای تدریس دستور چه بهره ای می توان برد؟ دستور تاریخی را چگونه باید آموخت؟ و ... این ها پرسش های درشت و پیشاروی ماست.

این شماره یکسره دستوری است، اما نه به معنای پایان مباحث دستوری یا اختصاص تنها یک ویژه نامه به دستور. به قول مولانا: تاابد بر خلق این در باز باد.

شاید یک شماره ی دیگر ویژه ی «مباحث روشی» باشد. تا آن زمانِ مستقبل، همچون زمان ماضی چشم به راه خواهیم نهاد تا با مقاله هایمان «حال» کنیم و متمم ها و مکمل های این راه نیمه تمام را بیابیم.



ایهام و دگرسازی مقوله های دستوری



❖ دکتر احمد ممسنی

کتابخانه ازاد خط
ایهام، ایهام و ازادگانی، ایهام
سبک هنری، دگرسازی در فنی
دسته هنری، دگرسازی در فنی
دسترسی

چکیده:

«ایهام» یا از دوگانگی معنایی «واژه» است یا برخاسته از «ساختار جمله». «ایهام» مقوله های دستوری را دگرگون می سازد، ۱. در نقش: از جمله «قید و صفت»، «صفت و مضاف الیه»، «قید و متمم»، «نهاد و مسند»، «مسند و مفعول»، «مفعول و بخشی از فعل» و «دگرگونی ساختاری در نحو جمله» ۲. در نوع: از جمله «صفت و اسم»، «اسم و قید»، «اسم و ضمیر»، «شبه جمله و صفت»، «دگرگونی در نوع صفت» و «دگرگونی در نوع قید».

گونه را می توان ایهام ساختاری نامید.

۳- دو معنای سخن اگر برخاسته از دو ژرف ساخت باشد، می توان به آن ایهام گشتاری گفت.^۲ ایهام تأثیر هنری و پنداری بسیار دارد^۳ و گونه های گوناگون از آن برشمرده اند.^۴ در این گفتار نمی خواهیم از شناخت، دسته بندی و زیبایی ایهام سخن بگوییم، بلکه برآنیم تا تأثیر ایهام را در دگرسازی مقوله های دستوری باز نماییم. سخنی که با ایهام دو گونه خوانده شود، یا دو معنی از آن بر می آید، همیشه نمی تواند، یک ساختار دستوری یگانه و پایدار داشته باشد و بسیار آشکار است که ایهام مقوله های دستوری آن را دگرگون می سازد. برای روشن کردن این سخن، در یک دسته بندی این دگرسازی ها را بیان می کنیم.

ایهام و دگرسازی در جمله

ایهام و دوگانگی معنایی آن، گاه نوع جمله ها را دو گانه می کند. در بیت:

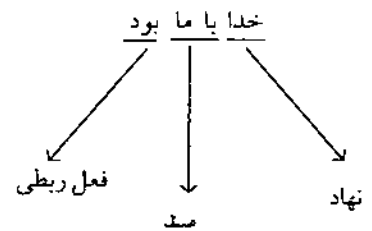
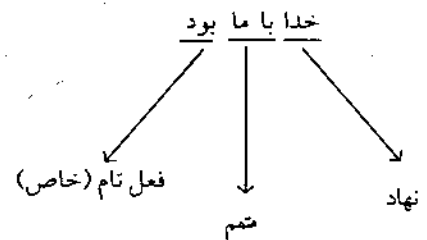
۱- یاد باد آن که صبحی زده در مجلس انس
جز من و یار نبودیم، خدا با ما بود
جمله ی پایانی دو معنی دارد:
الف - خدا در آن جا بود.

ایهام، یکی از زیباترین آرایه های ادبی است، این شگرد پندار خیز به سخن جلوه ای خوش و دلریا می بخشد. «ایهام» واژه ای عربی به معنای «به وهم افکندن» است و در دانش بدیع آن است که هنرمند سخنور، سخنش را به دو یا چند معنی به کار برد و ما را به گمان (وهم) اندازد که کدام یک را بپذیریم. او با این شگرد هنرمندانه، ذهن و اندیشه ی ما را درگیر می کند. به گونه ای که گاه دو یا چند معنی را یک جا می پذیریم و گاه ضمن پذیرفتن یک معنا، نیم نگاهی هم به معنای دیگر داریم. این نگاه دو یا چند گانه یا نیم نگاه به جا مانده، سخن را خیال انگیز، گسترده و ژرف می سازد. دوگانگی معنایی گاه:

۲- گاه ایهام برخاسته از ساختار جمله است، جمله هایی که دو گونه خوانده می شوند و دو معنا از آن ها بر می آید. این

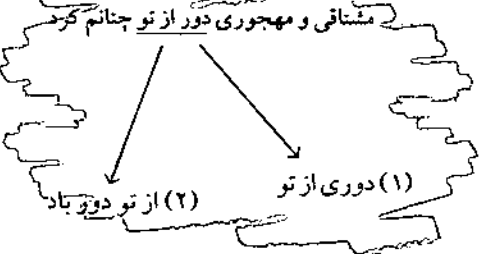
ب- خدا حامی و طرفدار ما بود.
در معنی «الف»، جمله «فعلیه» است و «بود» به معنی «وجود داشتن» است.

در معنی «ب»، جمله «اسمیه» است و «بود» ربطی است.



گاه، ایهام، شمارگان جمله‌ها را دیگرگون می‌کند:

۲- مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد



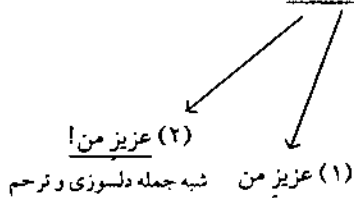
کز دست بخواهد شد، پایاب شکیبایی

این واژه‌ها در معنای اول بخشی از جمله در معنای دوم خود، یک شبه جمله است و در شمارش جمله‌ها، یک جمله تلقی می‌شود.

هم چنین است «عزیز من» در بیت زیر:

۳- به جز صبا و شمالم نمی‌شناسد، کس

عزیز من که به جز باد نیست دمسازم



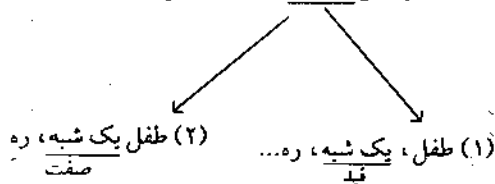
ایهام و دگرسازی در نقش دستوری

آن گاه که شاعر و نویسنده سخن خود را به آرایه‌ی ایهام می‌آراید، نمی‌توان برای واژه‌های آن، نقشی یگانه گفت و از آن گذشت. در چنین جمله‌ها و بیت‌هایی گاه نقش‌ها دو یا چند گانه‌اند.

نقش‌هایی هم چون:
الف) قید و صفت

۴- طی مکان بین و زمان در سلوک شعر

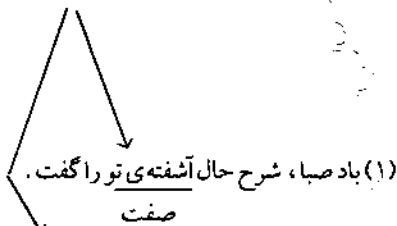
کاین طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود
کاین طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود



۵- در چین زلفش ای دل مسکین چگونه ای

کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو



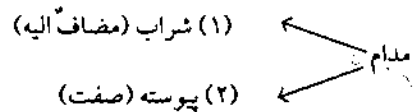
(۲) باد صبا، آشفته (پریشان)، حال تو را گفت

قید

ب) صفت و مضاف الیه

۶- عشق بازی و جوانی و شراب لعل قام

مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام



«مدام» در شعر حافظ از واژه‌های ایهام ساز است و خواجه از آن، در آفریدن این شگرد خیال انگیز، بسیار، بهره برده است، از آن جمله:

۷- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

۸- با محتسبیم عیب مگویید که او نیز

پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

۹- ساقی ارباده از این دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد

یکی دیگر از واژه‌هایی که در شعر حافظ، بسیار ایهام ساز است و در همین گروه (صفت، مضاف الیه) جای می‌گیرد، واژه‌ی شیرین است.

۱۰- حکایت لب شیرین کلام فرهاد است

شکنج طره‌ی لیلی مقام مجنون است

۱۱- ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم

که لاله می‌دمد از خون دیده‌ی فرهاد

۱۲- من همان روز ز فرهاد طمع بیریدم

که عنان دل شیدا به لب شیرین داد

۱۳- سحرم دولت بیدار به بالین آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

۱۴- یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز

که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند

۱۵- طمع در آن لب شیرین نکردم اولی

ولی چگونه مگس از پی شکر نرود

۱۶- حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین

حتی یدوق منه کاساً من الکرامه

۱۷- شهره‌ی شهر مشو تا تنهم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

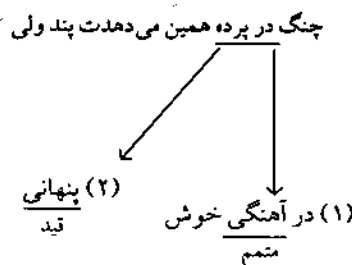
۱۸- کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست

عشوه‌ای زان لب شیرین شکر بار، بیار

پ) قید و متمم

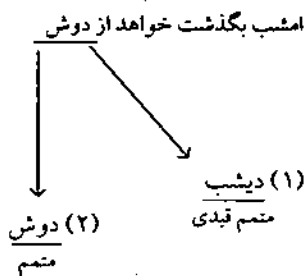
۱۹- چنگ در پرده همین می‌دهد پند ولی

و عظمت آن گاه کند سود که قابل باشی



۲۰- آن آب که دوش تا سحر بود

امشب بگذشت خواهد از دوش

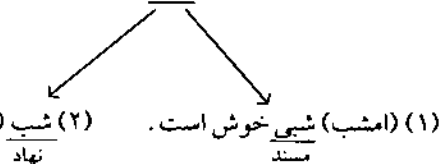


ت) نهاد و مسند

۲۱- معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید



در گزارش دوم شب استعاره از زلف یار است.

ث) مسند و مفعول

۲۲- زاهد او رندی حافظ نکند فهم، چه باک
دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند

که قرآن خوانند
 (۱) که «قرآن خوان» اند. (هستند)
 (۲) که «قرآن» خوانند.

ج) مفعول و بخشی از فعل (فعل)

۲۳- ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت
می گفتم این سرود و می ناب می زدم

ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت

(۱) کاسه (جام) را می گرفت (یا پرمی کرد)
مفعول

(۲) کاسه می گرفت (کنایه از ادای احترام)
فعل مرکب

چ) دگرگونی ساختاری در نحو جمله و نقش های آن

۲۴- در کارخانه ای که ره علم و عقل نیست
وهم ضعیف رای، فضولی چرا کند؟

وهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

(۲) وهم ضعیف رای، فضولی چرا کند؟

نهاد صفت

مفعول

فعل

(۲) وهم ضعیف رای، فضولی چرا کند؟

نهاد

صفت

فعل

۲۵- چو زر، عزیز وجود است شعر من آری
قبول دولتیان کیمیای این مس شد

چو زر، عزیز وجود است شعر من آری

(۱) چو زر، عزیز وجود است، شعر من
متمم مسند مضاف الیه نهاد

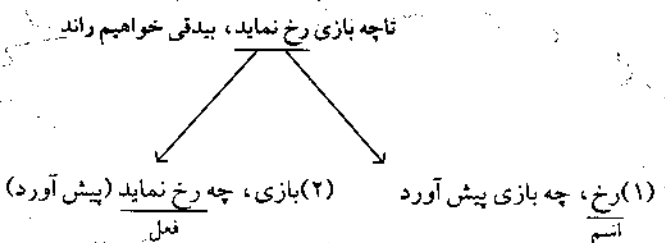
(۲) چو زر عزیز وجود است شعر من
متمم مسند نهاد

واژه‌ی «نظر» باز هم، با این ویژگی، در شعر حافظ آمده است:

- ۲۹- ای غایب از نظر به خدا می سپارمت
جانم بسوختی و به دل دوست دارمت
۳۰- آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

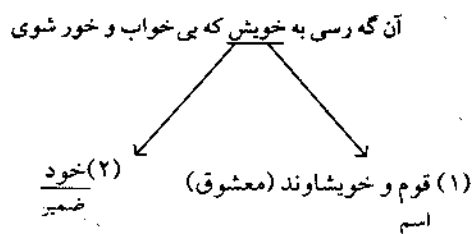
پ) اسم و فعل (جزئی از فعل)

۳۱- تا چه بازی رخ نماید، بیدقی خواهیم راند
عرصه‌ی شطرنج رندان را مجال شاه نیست



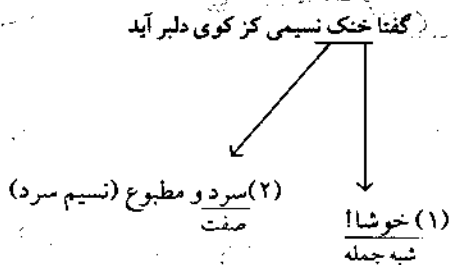
ت) اسم و ضمیر

۳۲- خواب و خورت ز مرتبه‌ی خویش دور کرد
آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی



ث) شبه جمله و صفت

۳۳- گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد
گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

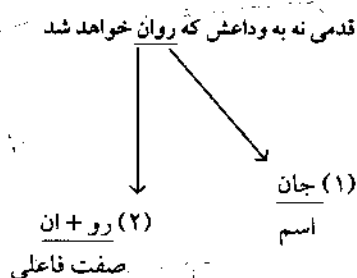


ایهام و دگر سازی در نوع دستوری

واژه‌هایی که آرایه‌ی خیال انگیز ایهام را می‌آفرینند، گاه در نوع دستوری، دو یا چندگانه‌اند. این گونه‌گونی‌ها را می‌توان در چند دسته جای داد:

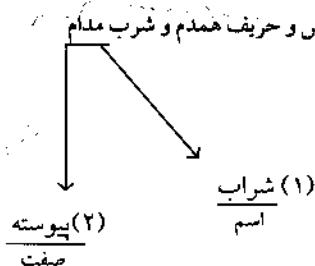
الف) صفت و اسم

۳۶- حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد



۳۷- عشق بازی و جوانی و شراب لعل قام

مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام

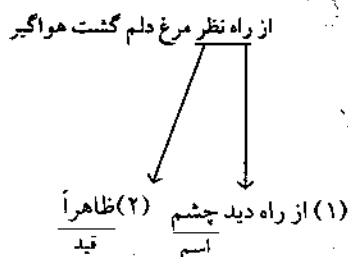


و چنین است واژه‌ی مدام در بیت‌های: ۷ تا ۱۰
و واژه‌ی شیرین در بیت‌های: ۱۱ تا ۱۹

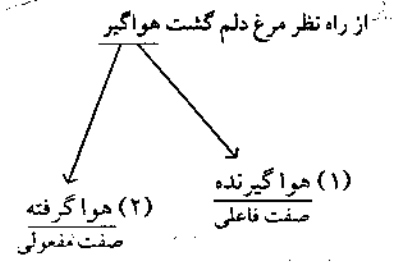
ب) اسم و قید

۲۸- از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر

ای دیده نگه کن که به دام که در افتاد؟

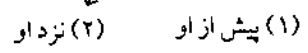


ج) دگرگونی در نوع صفت
۳۴- از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر
ای دیده نگه کن که به دام که در افتاد؟



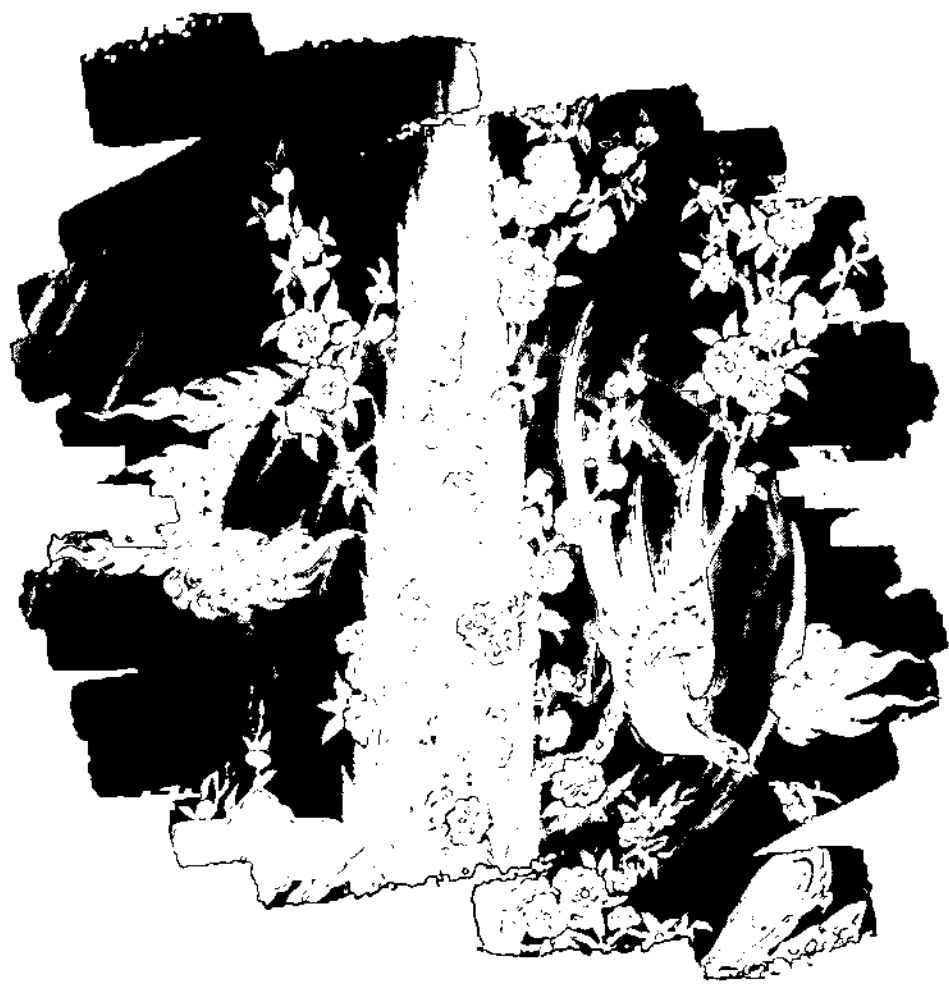
ج) دگرگونی در نوع قید
۳۵- گر چو شمعش پیش میرم بر غم خندان شود
ور برنجم خاطر نازک برنجانند ز من

گر چو شمعش پیش میرم بر غم خندان شود

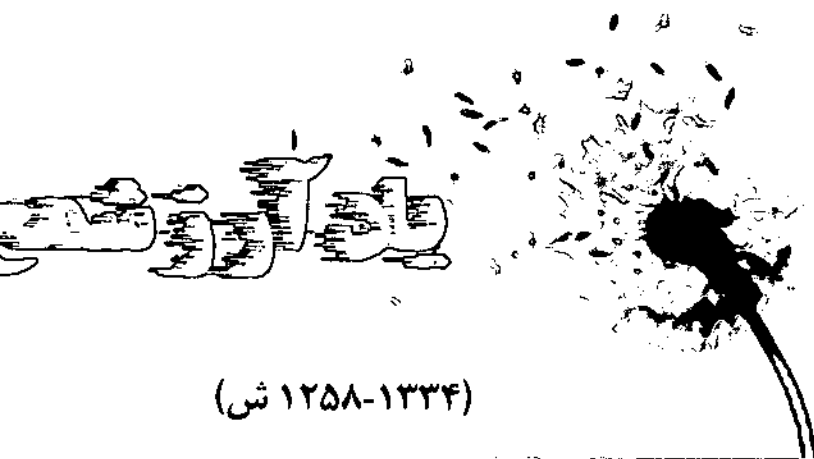


همه ی بیت هایی که در این گفتار آوردیم، بیت المغزل معرفت
و از خواجه ی شیرازند. اکنون به این بیت امیر خسرو دهلوی
توجه کنید:

یلتن شاهی و بسیار است بارت بر سریر
زین مرنج ای ابر و بادار گویمت بسیار بار
و با توجه به معانی گوناگون واژه ی بار (اجازه ی حضور،
نیکی کننده، مرتبه و دفعه، میوه، بهار، بارنده) خود به
دگرگونی های گوناگون دستوری آن بپردازید.



- زیرنویس:
۱. ببینید، بیت های: ۱۱، ۱۲ تا ۱۹ در همین مقاله.
 ۲. بیت های ۳، ۴ و ۲۳ را ببینید.
 ۳. هم چون بیت های شماره ۱ و ۲.
 ۴. وحیدیان کامیار، نفی: بدیع، انتشارات دوستان، تهران، ۱۳۷۹، صفحه ۱۳۸ به بعد.
 ۵. کزازی، میر جلال الدین: بدیع، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱، صفحه ۱۲۸ به بعد.
 ۶. واعظ کاشفی سبزواری، ملاحسین: بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، ویراسته ی میر جلال الدین کزازی، نشر مرکز ۱۳۶۹، ص ۱۱۱.



(۱۲۳۴-۱۲۵۸ ش)

یاد یاران
♦ دکتر حسن ذوالفقاری

علی اکبر دهخدا

۲۷ روز پیش تر نیست که به سوئیس تبعید شده است. هنوز صحنه‌ی خفه کردن میرزا جهانگیرخان شیرازی به دست قزاق‌های محمدعلی شاه در برابر دیدگانش است. دیگر صور اسرافیل منتشر نمی‌شود و آزادی خواهان یکی پس از دیگری یا شهید می‌شوند و تبعید، یا فرار می‌کنند. در خواب هم قرار ندارد. روحش ناآرام است. به سختی خوابش برده، نیمه‌های شب ناگاه از خواب می‌جهد، گویی در عالم رؤیا چیزی به او الهام شده. دوست و هم سنگرش میرزا جهانگیرخان شیرازی را در خواب می‌بیند که با لباسی سفید فقط جمله‌ای به او می‌گوید: «چرا نگفتی او جوان افتاد» و به تلویح خواسته بگوید چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای. در همان عالم خواب این جمله بر زبانش جاری می‌شود: «یاد آر، ز شمع مرده یاد آر» فوراً کاغذ و قلمی می‌یابد و تا نزدیک صبح مسمطی در رئای دوست شهیدش می‌سراید:

ای مرغ سحرا چو این شب نار
بگذشت ز سر سیاهکاری
وز نفخه‌ی روح بخش اسحار

رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زر نار
محبوبه‌ی نیلگون عمار
یاد آر، ز شمع مرده یاد آر...

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۸ شمسی در محله‌ی سنگلج تهران متولد شد. پدرش خان باباخان از ملاکان متوسط اهل قزوین بود و اجدادش به سپاهی‌گری اشتغال داشتند. او و دو برادر و دو خواهرش از همسر دوم پدرش بودند. خان بابا در نه سالگی علی اکبر درگذشت و فرزندان، تحت حمایت مادر تربیت شدند. دهخدا آموزش را در مکتب‌خانه‌ها آغاز کرد و تحصیلات حوزوی را سپری نمود. پس از تأسیس مدرسه‌ی علوم سیاسی به آن جا رفت و دروس جدید و زبان فرانسه را فرا گرفت. گاه در همان مدرسه ادبیات هم درس می‌داد و یک بار هم در ادامه‌ی تحصیل او دو سالی وقف افتاد. استادان وی مشیرالملک پیرنیا، محمد حسین فروغی (ذکاء الملک اول)، اعتماد الاسلام، دکتر مرل، مسیوه‌ننگ و برخی از هم دوره‌ای‌های وی عبدالله مستوفی، محمودخان ثقفی و اسحاق خان

رهبر بودند. از آن جایی که اغلب فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی سیاسی به مأموریت‌های خارج از کشور اعزام می‌شدند، دهخدا نیز به عنوان منشی وزیر مختار ایران در بالکان مأمور و منصوب گردید و دو سال در وین بود. این سال‌ها فرصتی برای وی بود تا با اوضاع و احوال اروپا و زبان فرانسه آشنایی بیش‌تر پیدا کند. پس از بازگشت به ایران مترجم و معاون مسیودوبوروک بلژیکی گردید. این ایام مصادف بود با نهضت مشروطه، او که زمینه‌های تجددخواهی و نوآوری را در سفرهای اروپایی تجربه کرده بود به دعوت میرزا قاسم خان تبریزی به روزنامه‌ی صوراسرافیل رفت و به عنوان یکی از نویسندگان اصلی مجله در حوزه‌ی طنزهای سیاسی و اجتماعی درآمد و مقالات چرند و پرند را منتشر ساخت.

این مقالات به زودی جایگاه خود را در میان مردم یافت. زیرا انتقادهای وی از مسائل و مشکلات اجتماعی، واقعی، همه جانبه، شیوا، گیرا و در کمال سادگی و روانی بود. «چرند و پرند» او که با امضای



دهخدا

«عذرا خانم» همراه سختی‌ها و گرفتاری‌های او بود. دهخدا مردی است که در عرصه‌ی سیاست، فرهنگ، شعر و نویسندگی سالیان سال تلاش کرد.

مطالعات ادبی و غور او در متون و فضل و دانش او به پایه‌ای بود که او را با صاحب بن عبّاد مقایسه می‌کردند. او مشکلات متون را از هر دستی می‌گشود. ذهن دقیق، موشکاف و تند او مشکلات اهل ادب و محققان را حل می‌کرد و آنان را مفتون و مجذوب می‌ساخت. حواشی محققانه‌ی او بر کتاب‌های ادبی، ارزشمند و گران‌بهاست. وی خوش محضر و اهل بذله و طنز بود. خصیصه‌ای که نثر دهخدا بدان شهره است، ابتدا در خود او و برخوردش با دیگران دیده می‌شد. «با دوستان خاص خود با وفا و با گذشت بود» گذشت و گشاده دستی او شهره است. از داد و دهش به فقرا و نیازمندان دریغ نمی‌ورزید و این در حالی بود که در زندگی مادی وسعتی نداشت. «با این حال به ندرت نوعی رفتار اشراف‌مشانه نیز داشت که همانند تنیدی‌ها و درنستی‌های گهگاهی‌اش، تضادی را در خلق و خوی او

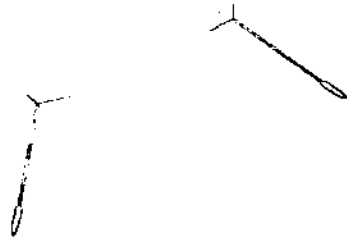
سیاسی دست کشید. فکر تدوین لغت نامه در همان روستا و در کتابخانه‌ی میزبانش امیر مفخم به ذهنش راه یافت.

از آن پس وی ریاست دفتر کابینه‌ی وزارت معارف، ریاست اداره‌ی تفتیش وزارت عدلیه و ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی را بر عهده گرفت. تنها در جریان حکومت ملی دکتر محمد مصدق مجدداً یک چندی وارد دنیای سیاست شد و از مصدق حمایت کرد. حتی پس از فرار شاه از ایران شایع شد که دهخدا به عنوان رئیس شورای سلطنتی برگزیده شده است و حتی به گمان برخی اگر کودتای ۲۸ مرداد رخ نمی‌داد، او اولین رئیس جمهور ایران می‌شد. او هنگام تصدی ریاست مدرسه‌ی سیاسی (۱۳۰۲ تا ۱۳۲۰) هم چنان مشغول تدوین لغت نامه‌ی دهخدا بود و آثار علمی او محصول این دوره از زندگی دهخدا است. سرانجام دهخدا در روز دوشنبه هفتم اسفند سال ۱۳۳۴ در تهران درگذشت و پیکر نحیف او در زیر باران و در میان جمع دوستداران تا «ابن بابویه» تشییع شد. او فرزند یا فرزندی نداشت. تنها، همسرش

دخو چاپ می‌شد با طنز قوی خود نمک صوراسرافیل و مایه‌ی شهرت آن بود.

مقالات صوراسرافیل کم کم مایه‌ی دردسر او شد و کار را به تکفیر، توقیف روزنامه، پاسخ‌گویی در مجلس و آزار وی کشاند و حتی نقشه‌ی قتل وی را می‌ریزند. پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس، همراه گروهی آزادی‌خواه تبعید شد. دهخدا به پاریس رفت و با علامه قزوینی همکاری کرد. در آن جا با کمک مالی پیرنیا «صوراسرافیل» را از نو منتشر کرد. اما سه شماره بیش‌تر چاپ نشد که به استانبول بازگشت و به انجمن سعادت پیوست و چهارده شماره از روزنامه‌ی سروش را منتشر کرد. پس از فتح تهران در سال ۱۲۸۹ به تهران بازگشت و از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و به فراکسیون اعتدالی‌ها پیوست.

با شروع جنگ جهانی اول (۱۲۹۷-۱۲۹۴) و آشفتنی اوضاع تهران سی ماه در روستای دزک واقع در چهارمحال و بختیاری منزوی بود. پس از اتمام جنگ به تهران بازگشت و برای همیشه از فعالیت‌های



نشان می داد. ^۱ «زیاد سیگار می کشید، قهوه زیاد می نوشید و تا آخر عمر بدون عینک می خواند و می نوشت. زیاد تحرک نداشت و روی زمین می نشست. بنیه‌ای نسبتاً سالم داشت. صداقت و راست کرداری و خدمت به انسانیت خصیصه‌ی روحی و اخلاقی دهخداست و همواره با چنین عقیده‌ای زیست.

نبوغ و ابتکار او چنان بود که در هر عرصه که قدم می نهاد منجر به خلق و آفرینش اثری عالی می شد. روح طنزپردازی او حاصل نبوغ اوست.

«دهخدا ذوقی لطیف داشت، به خصوص در طنز نویسی و یافتن جنبه‌های مضحک هر چیز. این نکته‌یابی استعدادی خاص می‌خواهد و از هر کسی ساخته نیست» ^۲ در آثار شعر و نثر دهخدا این ذوق لطیف با دیدگاهی انتقادی و اجتماعی توأم بود. اصولاً ذوق و قریحه‌ی دهخدا در شعر و نثر جدی و عامیانه و حتی در محاورات عادی بیش تر به طنز و کنایه و انتقاد از اوضاع اجتماعی تمایل داشت و چون مقتضیات این امر در محیط صدر مشروطیت با وجود موانع و مخاطرات سیاسی مختلف آماده تر بود، طبع و استعداد پر مایه‌ی او خود به خود یا به اقتضای اوضاع و احوال و یا به هر دو جهت به سرودن و نوشتن شعر و نثر اجتماعی و انتقادی، جدی و فکاهی، گرایش پیدا کرد. با سپری شدن آن دوران آن هم ناچار دم در کشید. ^۳

دکتر یوسفی وی را با همشهری‌اش عبیدزاکانی مقایسه می‌کند و می‌نویسد: «تصادف شگفت انگیزی است که دو نویسنده‌ی منتقد و ظریف زبان فارسی هر دو در اصل از شهر قزوین برخاسته‌اند. عبیدزاکانی و علی اکبر دهخدا، هر دو تن با نهایت ژرف بینی اوضاع روزگار خود را به باد انتقاد گرفته‌اند، فکر هر دو نکته‌یاب و دقیق و

کلامشان شیرین و طنز آمیز است و بسیار پرتأثیر. هر دو نویسنده‌ی اجتماعی خوش درخشیده‌اند و آثاری ماندنی از خود به جای نهاده‌اند. ^۴

اما آن چه شگفت آور است تلاش و پشتکار و تداوم او در کار مطالعه و تحقیق بود. او که پس از مبارزات سیاسی خسته کننده و طاقت فرسا به کار تحقیق روی آورده بود تا چهارده ساعت در شبانه روز کار می‌کرد. در یادداشت او بر مقدمه‌ی لغت نامه می‌خوانیم «کار فحوص و تنج بیش از بیست و اند سال [طول] کشید. پیوسته بی هیچ فصل و قطعی، حتی نوروز و عیدین و عاشورا، بیرون از دوبار بیماری صعب، چند روز و دو روز هنگام رحلت مادرم که این شغل تعطیل شد و دقایقی چند برای ضروریات حیات و روزی، بسیار شب‌ها که از خواب برمی‌خاستم و پلته بر می‌کردم و چیزی می‌نوشتم» ^۵ بهرام صادقی نویسنده‌ی معاصر دو کار عمده‌ی دهخدا در جوانی و پیری یعنی روزنامه‌ی صوراسرافیل و لغت نامه را به دو عکس او تشبیه می‌کند. نخستین عکس دهخدا را در سال ۱۹۱۰ در استانبول نشان می‌دهد جوان پر تلاش که «محکم ایستاده است و نگاهی نافذ و مصمم دارد» تصویر دوم مردی سال خورده را با چهره‌ای شکسته و نگاهی خسته، مشتی فیش در دست دارد و هزاران برگه‌ی دیگر در قفسه‌های پشت سر اوست ^۶ حاصل سال‌ها تلاش دهخدا در عرصه‌های فرهنگ نگاری منجر به خلق بزرگ‌ترین لغت‌نامه‌ی فارسی گردید. لغت نامه‌ی دهخدا در طی ۴۵ سال و با قریب سه میلیون فیش گرد آمد و پایه‌گذاری شد و با تصویب مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ به نام لغت نامه دهخدا و به عنوان مؤسسه‌ای زیر نظر دانشگاه تهران در آمد. پس از دهخدا وارث او دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی، کار را ادامه

دادند تا آن که در سال ۱۳۵۸ آخرین جزوه‌ی لغت نامه و پس از چهل سال پایان یافت. با او و پس از وی کار تکمیل لغت نامه را گروهی از استادان و ادیبان دنبال کردند. نام کسانی چون دبیر سیاقی، مدرس رضوی، سادات ناصری، امین ریاحی، یدالله ثمره، پروین گنابادی، احمد بهمنیار، انوری، استعلامی، گبوی، ستوده، سجادی، سمیعی، صادقی، همایی و ده‌ها تن دیگر در فهرست همکاران لغت نامه دیده می‌شود. او در تهیه‌ی لغت نامه سه دسته همکار داشت: دانشجویان، مترجمین و استادان لغت نگار. محمد قزوینی لغت نامه را بزرگ‌ترین و جامع‌ترین و نفیس‌ترین فرهنگ پس از اسلام می‌داند. لویی ماسینیون لغت نامه را اثری هرکول آسا و هانری ماسه آن را اثری فناناپذیر معرفی می‌کنند ^۷. از ویژگی‌های لغت نامه منابع فراوان و متنوع، مستند بودن لغات، ضبط دقیق لغات و اعلام و اسامی، آوردن مترادفات فراوان، اشاره به مسائل صرفی و نحوی، توجه به لغات متداول لهجه‌های محلی، توجه به لغات علمی و مصطلحات علوم و داشتن تصاویر است. لغت نامه دارای ۲۰۰ هزار لغت و ۲۰۰ هزار اعلام تاریخی و جغرافیایی است که در ۲۵ هزار صفحه‌ی سه ستونی چاپ شده است. دهخدا این مجموعه‌ی عظیم را بی‌هیچ چشم داشتی به ملت بزرگ ایران تقدیم کرد.

امثال و حکم دهخدا مجموعه‌ای در چهار مجلد است که در سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۰۸ منتشر شد و شامل نزدیک به ۲۴ هزار مثل و حکمت و مصطلحات و کنایات و احادیث و اخبار است، که از این میان حدود ده هزار آن مثل است و در خلال این مثل‌ها به ۱۸۱ داستان مثل نیز اشاره شده است. این امثال و حکم قرار بود همراه لغت نامه چاپ شود اما به توصیه‌ی اعتماد الدوله قراقرز لو آن‌ها را

مجزا چاپ کرد. تدوین این مجموعه ی گران بها باعث شد فرهنگ شفاهی و مثل های رایج میان مردم از دستبرد فرهنگ های مهاجر و مهاجم در امان بماند و زمینه های مطالعات بعدی را فراهم آورد. دهخدا فکر نگاشتن امثال و اصطلاحات متداول را از اوان کودکی در سر می پرورانده است.

امثال و حکم دهخدا فاقد مقدمه است. وی در نگاشتن مقدمه سخت وسواس داشت؛ زیرا به گفته ی خود در فرهنگ های بزرگ فرانسوی برای «مثل» هفده معنی یافته بود و تشخیص و تفکیک آن با انواع دیگر دشوار می نمود. دوستان او نیز بی مضایقه به او کمک می کردند. از جمله هدایت کتابی دوپست صفحه ای حاوی دو هزار مثل در اختیار دهخدا قرار داد.^۹

نود و هفت درصد از اشعار و جملات امثال و حکم، مثل های ادیبانه، کلمات قصار و اشعار معروف است و تنها سه درصد به امثال عوام اختصاص یافته است و از میان منابع مربوط به امثال و حکم، تنها از مجمع الامثال میدانی (امثال عربی)، مجموعه ی مختصر امثال هند، شاهد صادق و جامع التمثیل بهره گرفته است و اغلب شاهد مثال ها که بالغ بر ۴۵ هزار بیت می شود از دو اوین شاعران قدیم است که در صد کمی به عنوان مثل عامیانه وارد زبان مردم شده و از اغلب آن ها مردم بی اطلاع هستند. مؤلف در این کتاب عباراتی را به عنوان ضرب المثل آورده که نه تنها ضرب المثل نیستند، بلکه عامه ی مردم از آن ها بی خبرند. جز نکته ی یاد شده، آراین پور چند ایراد دیگر نیز بر امثال و حکم دهخدا می گیرد. از جمله کثرت منابع قدیم، عدم طبقه بندی مثل ها، کثرت مثل ها و جملات عربی، نقل برخی مثل های اختلاف برانگیز و ... که البته در جنب عظمت کار دهخدا این عیوب اندک است.^{۱۰} همزمان با دهخدا احمد بهمنیار مجموعه ای

ضرب المثل فراهم کرده بود، اما با انتشار امثال و حکم از چاپ آن خودداری کرد و بعدها (۱۳۶۱) فرزند بهمنیار آن را به عنوان داستان نامه ی بهمنیار به چاپ رسانید. نشر دهخدا در امثال و حکم کهنه، سنگین و متفاوت با سبک نشر دهخدا است. یکی از آثار ممتاز دهخدا «چرند پرند» است که ابتدا به شکل مقالاتی در صوراسرافیل چاپ می شد. چرند پرند در تاریخ ادبیات معاصر فارسی از جایگاه ویژه ای برخوردار است و چرند پرند نمونه ای عالی از طنز سیاسی است و آغازگر آن. دهخدا ۲۸ ساله در اوج انقلاب مشروطه با انتقادهای تند، قاطع، نیش دار و صریح خود وضع جامعه ی ایرانی را به خوبی ترسیم می کند. ارزش اجتماعی چرند پرند از آن جاست که این مقالات آیینی تمام نمای اجتماعی آن روز ایران است. او که از میان توده ها برخاسته است به دردها و مشکلات آنان آگاه است. تأثیری که او از توده می گیرد منحصر به درک مشکلات آنان نیست بلکه برای انعکاس دردهای آنان از زبان و طرز محاوره ی آنان نیز کمک می گیرد و از این جا به یک ویژگی ممتاز چرند پرند می رسیم که نشر ساده، روان، پرتحرک، زنده، موجز، نیش دار و قاطع اوست. نشر دهخدا حد فاصل عامیانه نویسی روزنامه ای و قصه نویسی است. نوع ادبی آن میان قصه و مقاله است. نشر دهخدا در تکوین قصه نویسی و پیدایش نشر داستان نویسی بسیار اثر گذار بود. نشر او عامیانه است، بی آن که مبتذل باشد و طنز آمیز است بی آن که به هجو بدل گردد. او با نشر خود که حد فاصل میان ادب رسمی و عامیانه است، نام خود را به عنوان پایه گذار نشر نوین فارسی و ساده نویسی در ایران رقم زد و بعدها جمالنژاده و هدایت سبک او را به کمال رساندند. این که این شیوه ی نگارش را از چه کسی یا کسانی اخذ کرده است جای بحث است. به هر حال نشر

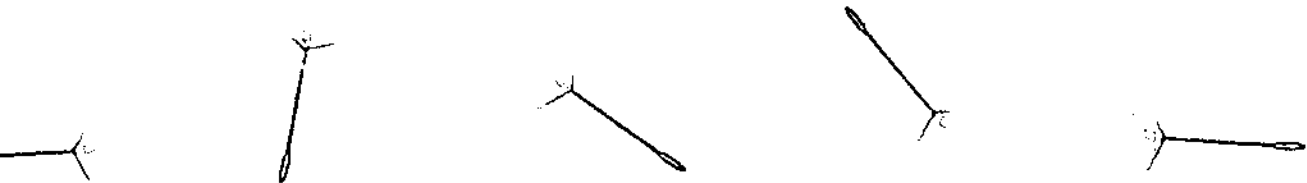
حاجی بابا، تمثیلات آخوندزاده، نشر طالبوف، نشر جلیل محمد قلی زاده از جمله ی آن هاست.^{۱۱}

از ویژگی های چرند پرند لحن روایی و داستانی آن است. دکتر شفیعی کدکنی این مسئله را آغاز تجربه در زمینه ی قصه نویسی می داند «بی راه نخواهد بود اگر بگوییم که چرند پرند علی اکبر دهخدا آغاز تجربه در زمینه ی زبان قصه نویسی است. گو این که هدف دهخدا نوشتن قصه نبود ولی او در نوشته های خود توجه خاصی به مسئله ی لحن کرد.»^{۱۲} از این حیث او آغازگر قصه نویسی نیز به شمار می آید. این ویژگی در تمام قطعات چرند پرند یکسان دیده نمی شود. نویسنده هر قطعه را با مقدمه ای برای فضا سازی و طرح موضوع آغاز می کند و سپس به داستان می پردازد و پس از آن ذهن خواننده را به طرح مضامین و مسائل اجتماعی رایج سوق می دهد که اغلب نقل قول صاحب منصبان و نقد گفتار آنان و اشاره به وقایع روز و انتقاد از اشخاص است. دهخدا جز «داستان»، برای باریک شدن در موضوع، از «مثل» نیز بهره می جوید. یک ویژگی زبانی دهخدا بهره گیری از اصطلاحات کوچه و بازار و بهره گیری از قالب هایی چون گفت و گو، سال نامه، نویسی، نقیضه گویی، اعلامیه، اخبار گویی، تلگراف نویسی و امثال آن است. «زیباترین خصیصه ی مقالات چرند پرند انتخاب موضوع و نکته یابی نویسنده و نیز ابداع او در طرز طرح مطالب است. کم تر مقاله ای از چرند پرند است که در تمهید مقدمه ی آن ابداعی به کار نرفته باشد. ذهن خلاق دهخدا هر دم طرحی می ریزد»^{۱۳}

نمونه ای از نشر چرند پرند:

مکتوب شهری

کبلانی دخوا تو قدیم ها گاهی به درد



مردم می خوردی، مشکلی به دوستان روی می داد حل می کردی. این آخرها که سر و صدایی از تو نبود می گفتم بلکه تو هم تریاکی شده ای، در گوشه ای اتاق پای منقل لم داده ای اما نگو که تو ناقلای حقّه، همان طور که توی صوراسرافیل نوشته بودی، یواشکی بی خبر، نمی دانم برای تحصیل علم کیمیا و لیمیا و سمیما گذاشتی در رفتی به هند، حکماً گنج نامه ای هم پیدا کرده ای، در هر حال اگر سوء ظنی در حق تو برده ام باید خیلی خیلی ببخشی، عذر می خواهم. باز الحمدلله به سلامت آمدی، جای شکرش باقی است. چرا که خوب سر وقتش رسیدی، برای این که کارها خیلی شلوغ پلوغ است. خدا رفتگان همه را پیامرزد، خاک برایش خیر نبرد. در قافازان، ما یک ملا عینکعلی داشتیم روضه خوان و خیلی شوخ بود. حالا نداشته باشد با من هم خیلی میانه داشت. وقتی که می رفت روضه بخواند اول یک مقدمه ی دور و درازی می چید. هر چند بی ادبی است می گفتم مطلب این طور خرفتم تر می شود (در مثل مناقشه نیست) به نظرم می آید برای شما هم محض این که درست به مطلب پی ببرید یک مقدمه بچینم بد نیست. در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود. در همسایگی ایران هم دولت یونان بود. دولت ایران آن وقت دماغش پُر بود. از خودش خیلی راضی بود، یعنی بی ادبی می شود لولهنگش خیلی آب می گرفت. کبابه ی ملک الملوک دنیا را می کشید. بلی آن وقت در ایران معشوق السلطنه، محبوب الدوله، عزیزالایاله، خوشگل خلوت، قشنگ حضور، ملوس الملک نبود. در قصرها هم سرسره نساخته بودند...
علامه دهخدا شاعر نیز هست اما شعرش به پای نثر و تحقیقاتش نمی رسد: طبع نوجو

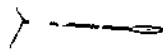
و نوآور او در شعر نیز تحول آفرین بود. دکتر شفیعی شعر او را در ردیف شاعران ذوجهین قرار می دهد، یعنی آنانی که در عین اتکا به سنت، از زمانه نیز تأثیر گرفته اند.^{۱۱} اشعار او سه دسته است: اول اشعاری که به سبک متقدمان سروده شده است و دارای استحکام و جزالت هستند و زبانی فاخر دارند، مثل مثنوی معروف «ان شاءالله گریه است»^{۱۲} که به عقیده ی محمد قزوینی از شاهکارهای ادبی امروز ایران است.^{۱۳} دوم اشعاری که در آن ها نشانه ی تجدد ادبی دیده می شود. نمونه ی آن شعر معروف «بیاد آر ز شمع مرده یار آر» که طلیعه ای در پیدایش شعر نو بود. سوم اشعار فکاهی اوست که تعمداً به زبان عامیانه پرداخته است، برای نمونه:

باری این حکمران خلد مکان
بود روزی نشسته بر دیوان
چون به بستر زجه، عروس به تخت
پست و پهن و شل و شلانه و سخت
نسخه ی دوم یزید پلید
ثانی اثنین ابن سعد عنید
فندک شر فیله ی غوغا
آتش فتنه، غرقش آقا...

اشعار دهخدا حاوی افکار نو، مضامین انسانی و اجتماعی و میهن پرستانه و مبارزه علیه ستم و تزویر و خرافات است. دهخدا در کمال خضوع هیچ گاه خود را شاعر نمی خواند و گاه نیز می گفت: «شاید بتوان مرا شاعر مقل نامید»^{۱۴}.
نمونه ای از شعر اوست:

مردم آزاده
ای مردم آزاده، کجایید کجایید؟
آزادگی افسرد، بیاید بیاید!
در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانید
مقصود از آزاده شماست.

چون گرد شود قوتان طود عظیم
گسترده چو بال و پرتان فرمایید!
بی شبهه شما روشنی چشم جهانید
در چشمه ی خورشید شما نور و ضیایید!
با چاره گری و خرد خویش به هر درد
بر مشرق رنجور دواید و شفایید
در توده ای از مردم، یک تن ز شما یان
اندر خرد و فطنت انگشت نمایید
مردید شما یکسره از تخمه ی مردان
نه «میم و ری و دال»، سه حرفی ز هجایید
بسیار مفاخر پدرانان و شما راست
کوشید که یک لخت بر آن ها بفزایید
مانا که به یک زاویه ی خانه حریق ست
هین جنبشی از خویش که از اهل سرایید
این روبهکان تا طمع از ملک ببرند
یک بار دگر پنجه ی شیری بنمایید
اندر کفتان چوگان، وین گوی به میدان
با جلدی و چالاکی زودش بر بایید
هر چیز زهر باب شما راست مهیا
به عدت و عدت نه و نه نا بنواید
سیلید و عدو روب به هر یوم و به هر بر
مشهود و عیان، نه زبید و نه جفایید
بس عقده گشودید به اعصار و کتون هم
این بسته گشایید که بس عقده گشایید
منهید ز کف ناچرخ و شمشیر و نه زوین
در حرب و وغایید، نه در صلح و صفایید
او دو اثر متسکیو را با نام های «روح القوانین» و «عظمت و انحطاط رومیان» ترجمه کرد، لیکن تاکنون چاپ نشده است. هم چنین فرهنگ فرانسه به فارسی را آماده ی تدوین ساخت. شرح حال ابوریحان را نیز در سال ۱۳۲۴ انتشار داد.
بخشی از تحقیقات او حاشیه و تعلیقات و تصحیح دواوین و متون فارسی بود. او از رهگذر فیش برداری متون فارسی، با توجه به ذهن دقیق خود آن ها را تصحیح می کرد و



کارهای ارجمند او به تعظیم می‌نگریم، این دریغ و حسرت در دل باقی است که کاش دهخدا زبان در کام نمی‌کشید و ملت ایران را از نوشته‌های عبرت آموز خود بیش‌تر برخوردار می‌کرد.^{۱۸}

نامه‌های او نیز به کوشش ایرج افشار چاپ شده است. این کارنامه‌ی دهخدای مبارز، شاعر، سیاست‌مدار، محقق، فرهنگ‌نگار و طنزپرداز بزرگ عصر ماست. «هر قدر به کوشش‌ها و پژوهش‌های ادبی دهخدا و

بر آن‌ها حاشیه می‌زد. از جمله‌ی آن‌هاست: دیوان منوچهری دامغانی، دیوان حافظ، دیوان فرخی، دیوان ناصر خسرو، دیوان سید حسن غزنوی، دیوان سوزنی، دیوان مسعود سعد، دیوان ابن یمن و چند اثر دیگر.

زیرنویس	منابع و مآخذ	الف) کتاب‌های مستقل درباره‌ی دهخدا.	ب) منابع دیگر
۱. آینده، ش ۷ و ۵۶۹.	دهخدا، ۱۳۷۷	عابدی، کامیار، صوراسرافیل و علی اکبر دهخدا، کتاب نادر، تهران، ۱۳۷۹.	آرین پوریجی، از نیما تا روزگار ما، تهران، زوار، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹ تا ۱۳۸ و ۴۵۲.
۲. آینده، سال ۵-س ۹ و ۷، ص ۲۵۱-۴۶۰.	۱۱. رعدی آذرخشی، غلامعلی، شعر دهخدا، آینده، ۱۳۵۸، ش ۹-۷، ص ۴۳۲-۴۴۹.	♦ جان زاده، علمی، علامه دهخدا، انتشارات جان زاده، ۱۳۶۲.	♦ افشار، ایرج، علی اکبر دهخدا، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۴، ج ۳، ص ۴۰۸ تا ۴۱۰.
۳. دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۱۵۶.	۱۲. عنایت، محمود، دهخدا و طنز سیاسی، کلک، ۱۳۶۹، ش ۷، ص ۳۱-۱۹.	♦ دبیر سیاقی، سید محمد، خاطراتی از دهخدا، تیراژه، ۱۳۵۹.	♦ افشار، ایرج، سال‌شمار زندگانی دهخدا، آینده، ۱۳۵۸، س ۵ ش ۷ و ۹، ص ۴۲۸-۴۳۰.
۴. یغما سال ۲۲، ش ۱۱ و ۱۲، دکتر رعدی آذرخشی، ص ۱۱.	۱۳. محسوب، محمد جعفر، خاکسار هستی، مروارید، تهران، ۱۳۷۹.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ پروین گنابادی، محمد، لغت‌نامه‌ی دهخدا، دانش، ۱۳۳۰، سال ۲، ش ۸، ص ۴۳۱-۴۳۷.
۵. دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۱۵۱.	۱۴. یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم، علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۷.	♦ مؤمنی، محمدباقر، صوراسرافیل، تهران، ۱۳۵۷.	♦ نفسی زاده، سیدحسن، سرگذشت دهخدا، آینده، ۱۳۵۸، سال ۵، ش ۷-۹، ص ۵۶۳-۵۶۹.
۶. خاطراتی از دهخدا، ۱۳۵۸، ص ۲۵.	۱۵. بی‌الایی، کریستف، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۶۶.	♦ درویدان، ولی الله، دهخدای شاعر، امیرکبیر، ۱۳۵۸.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، یادی از دهخدا، یغما، سال ۱۳۳۰، سال ۱۰، ش ۱، ص ۱۵-۱۲.
۷. دیدار با دهخدا، آینده، س ۵، ش ۷-۹، ۱۳۵۸، ص ۵۴۸-۵۵۰.	۱۶. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، امثال و حکم دهخدا، آینده، س ۵، ش ۷-۹، ص ۴۶۰ تا ۴۶۹.
۸. دیباچه اشعار دهخدا، محمد معین، ص ۳۲.	۱۷. صدر هاشمی، سیدمحمد، تاریخ جراید و مجلات، اصفهان، ۱۳۳۲.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۹. سخنرانی مجتبی مینوی در جلسه‌ی یادبود هدایت به نقل از کتاب عقاید و افکار درباره هدایت.	۱۸. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۰. از نیما تا ...، ص ۲۵۵.	۱۹. صدر هاشمی، سیدمحمد، تاریخ جراید و مجلات، اصفهان، ۱۳۳۲.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۱. ر. ک. هم‌نوا با مرغ سحر، ص ۱۱۰-۱۱۱.	۲۰. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۲. ادبیات نوین ایران، یعقوب آژند، امیرکبیر، ص ۳۴۳.	۲۱. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۳. دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۱۷۶.	۲۲. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۴. ادوار شعر فارسی، ص ۱۰۲.	۲۳. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۵. ر. ک. مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۳۸۰.	۲۴. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۶. دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۱۵۷.	۲۵. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۷. معین، ۱۳۳۵، ص ۳۰۱.	۲۶. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.
۱۸. دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۱۸۴.	۲۷. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، عرج، زوار، ۱۳۲۷-۱۳۵۱.	♦ قنبرزاده، عباس، احوال و افکار استاد دهخدا، پریش، ۱۳۵۵.	♦ دبیر سیاقی-سیدمحمد، خاطراتی از دهخدا، نامه نور، ۱۳۵۸، ش ۱۰-۱۱، ص ۴۸-۴۹.



❖ محمود باقر پسند، کومله

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه پیام نور و پیش دانشگاهی و دبیرستان های شهرستان کومله است. از وی مقالاتی در مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده است.

کلیه واژگان ساده تکواژ هستند
سنتی، دستور، جعبه تکواژ و...
تکواژ دستوری، تکواژ لفظی، تکواژ
صفتی، صفتی، صفتی، صفتی، صفتی
ایزله، صفتی، تکواژ، صفتی، تکواژ
کسری، تکواژ، صفتی، تکواژ، صفتی
حرف، صفتی، تکواژ، صفتی، تکواژ
واژه، پیش واژه، میان واژه، پس واژه
تکواژ، صفتی، تکواژ، صفتی، تکواژ

انواع تکواژها: تکواژها که در جمله، نشانه‌های معنی دار یا معنی آفرین و یا نقش نما هستند انواعی به شرح زیر دارند:

۱- تکواژهای مختص فعل:

الف: نشانه‌ها: م، ی، د، یم، ید، ند، آن موجود خود را به حضرت عزت ما بس وزن نهید.

(کشف الاسرار)

ب: پیشوندهای مختص به فعل: می (استمراری) ب (تأکید و...) م (نهی) ن (نهی)

در سایه‌ی لطف خود می‌دار و جز به فضل خود مسپار.

(کشف الاسرار)

یادیاران قدیم و مخلصان صافی، چنان نمی‌کند.

(منشآت قائم مقام)

چکیده

تاکنون چندین مقاله در حوزه‌ی «تکواژها» در مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی چاپ شده است. هر یک از مقالات به ابجدی از این موضوع پرداخته‌اند. در این مقاله نویسنده به طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی انواع تکواژها از وجوه مختلف می‌پردازد و به همراه شاهد مثال‌هایی از متون امروز و دیروز، پیش‌نهادهایی نیز ارائه می‌دهد. این مقاله ۲۴ دسته از این گونه تکواژها را بر می‌شمرد. مقاله دارای مقدمه‌ای در تبیین انواع تکواژها بوده است، که به دلیل تکرار در مقالات دیگر رشد ادب، حذف گردید.

الف: تکواژهای صفت فاعلی ساز: این تکواژها عبارت‌اند: آ، نده، کار، گار، گر، ار، ان، و ...

اول دفتر به نام ایزد دانا
صانع و پروردگار، خدی توانا

(سعدی)

ساکنان دیدم اندر آن پویان
رب زدن تبحراً گویان

(سنایی)

ب: تکواژ صفت مفعولی ساز: «ها» ی غیر ملفوظی است که به بن فعل ماضی می‌افزایم. مثال:

درفشی که پشتیبان آن دل دردمند و بازوی
مردم رنج کشیده و بی‌پناه بود.

(غلامحسین یوسفی)

سیل از کوه سرازیر شده خانه‌ها را خراب کرده
است.

جا دارد در این صفحات چهره‌ی دل‌پذیر کاوه
نموده شود یعنی مردی زحمت کش و سال خورده
و گوشت پست

(غلامحسین یوسفی)

ج: تکواژهای صفت نسبی ساز: «ی» در آخر اسم، «ین» در آخر اسم، «ینه» در آخر اسم، «ه» در آخر اسم یا صفت (دوده، کوشه، زرده و ...)، «وار»، «اره» در آخر اسم، «گان و گانه» در پی اسم، «و» در پی اسم و «یه» در آخر اسم. مثال:

جمعیت به هم نگاه کردند و همان مرد سیلو
گفت: او ناهاش.

(ص ۴۹، نسیم حضور، رضا نظری)

ج: در فارسی، با افزودن یکی از این چهار واژک ساز (u/d/i/d/ad) به ستاک حال، ستاک گذشته به دست می‌آید و بیش تر افعال فارسی، که می‌توان آن‌ها را منظم نامید از این قاعده پیروی می‌کنند. مثلاً: کش ← کشت / خور ← خورد / خر ← خرید / ایست ← ایستاد (۱)

دکتر کامیار معتقد است، تکواژ «ست» را باید به این لیست افزود، مثل: گری ← گریست، آرا ← آراست، پیرا ← پیراست، زی ← زیست.

د: تکواژ متعدی ساز «ان»: این تکواژ اگر بر سر فعل ناگذر بیاید، آن را گذرامی کند و یک جزء بدان می‌افزاید. اگر بر سر فعل گذرا بیاید، نیز چنین نقشی دارد؛ یعنی جمله‌ی سه جزئی را تبدیل به چهار جزء می‌کند:

پرید (۲ جزئی ناگذر) ← پر + ان + د / ید ← او پرنده را پراند (پرانید)

خورد (۳ جزئی گذرا) ← خور + ان + د / ید ← مادر غذا را به کودک خوراند (خورانید)

۲- تکواژهای مختص صفت (صفت ساز): م، مین، تر، ترین، نشانه‌ها یا تکواژهای صفت فاعلی ساز، تکواژ صفت مفعولی ساز، تکواژهای صفت نسبی ساز، تکواژ صفت لیاقت ساز. مثال:

(کلیله و دمنه)

وان دوم پندت بگفتم کز ضلال
هیچ نو باور مکن قول محال

(مولانا)

تکواژهای

وابسته



نکته: ضمیرهای متصل مختص اسم نیستند و می‌توانند به فعل نیز افزوده شوند:

گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه‌ی معشوقه در این کار داشت
(حافظ)

دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست
چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

(سعدی)

الف: تکواژ مصدر ساز: -ن، -یت:
آیا حالا وقت آوردنِ غاز است؟ من که شخصاً
تا خرخره خورده‌ام.

(جمالزاده)

دسته جمعی خواستار بُردنِ غاز و هوا دار
تمامیت و عدم تجاوز به آن گردیدند.

(جمالزاده)

ب- تکواژ اسم مصدر ساز: «ش یا شن» مثل
خورش، بخشش، پاداشن، گوارشن، بوشن.
«دار» به آخر ریشه‌ی فعل مثل دیدار، کردار،
«تار»^۲ در آخر ریشه‌ی فعل مثل گفتار، رفتار، از
دیگر تکواژهای اسم مصدر ساز: «ه» (پویه) «ا»
(چرا، یارا) «ند» (گزند، روند) «اک» (خوراک)
مان (سازمان، چایمان)، مثال: بره به تک و پویه،
فربه نگردد. (لغت‌نامه)

چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بی گناهان نیاید گزند

(فردوسی)

سیاوش را تنگ در بر گرفت
ز کردار بد پوزش اندر گرفت

(فردوسی)

حقِ چرای که بدین مناسبت به دست می‌آید
یکی از عواید اشتراکی اهالی ده است.

(آل احمد)

به یاری این دو مرد خورشگر پنهانی به کوه و
دشت می‌رفتند.

(غلامحسین یوسفی)

به زیبایی چند روزه نماز که به تی برخیزد.
- مسعود سعد در سال‌های اسارت، قصاید
بسیاری در شرح احوال خویش در زندان سرود
که به حبسیه معروف است.
«دلا» کلاهش را برداشت و از زیر آن، آن
آبشار طلایی رنگ سرازیر شد.

(ویلیام سیدنی)

می‌رود صبح و اشارت می‌کند
کاین گلستان خنده‌واری بیش نیست

(بیدل)

د: صفت لیاقت^۳: «یا» می‌است که به دنبال
مصدر می‌آید و افاده‌ی لیاقت و شایستگی می‌کند
مثل: خوردنی، دیدنی، پوشیدنی یعنی لایق
خوردن، سزاوار دیدن و لایق پوشیدن.

بالب دمساز خود گر جفتمی
همچونی من گفتی‌ها گفتی

(مولانا)

شبلی را پرسیدند که زکات چند باید داد و ...
جمله دیو است درم دادنی است.

(کنف‌الاسرار)

گویند: مرگ، به هر حال آمدنی است.
پاره‌ی از صفات فاعلی نیز دارای این معنی
هستند. مانند رفتگار (رفتنی)، ماندگار (ماندنی)
چینا (چیدنی) دوشا (دوشیدنی) تاوان (تاویدنی)
که باید بر تافته و تحمل کرده شود. - هم چنین مگو
(سخن مگو = نگفتی)

۳- تکواژهای مختص اسم: حروف اضافه،
حروف ربط، علامت‌های جمع، ضمیرهای
متصل، تک واژه‌های سازنده‌ی اسم ابزار،
تکواژهای مصدر ساز، تکواژهای اسم
مصدر ساز. مثال:

بسا فرقا که میان حبیب و میان کلیم است،
حبیب را به درشتی فرمود در کافران ...

(کنف‌الاسرار)

هر چند بردی آیم روی از درت نتابم
جور از حبیب خوش تر کز مدعی رعایت

(حافظ)

از مراتع اطراف ده که پرشیده است از
کماوگون، که اولی خوراک زمستانی گاو و
گوسفندان آن‌هاست.

(آل احمد)

د- اسم ابزار: برادوات کار دلالت می‌کند؛
مانند «ها»^۴ بیان حرکت: (ماله، پوشه) «ک»:
(غلنگ، جنگک)^۱

۴- تک‌واژه‌های قید ساز: به، ا= تنوین
(an)، با، بی، در، از، پسوند + اسم - به
دقت، با احتیاط، از قضا

از قضا خورد دم در به زمین
واندکی رنجه شد او را آرنگ

(ابریج میرزا)

که دلم با برگ و جانم متفی است
احمقی ام، بس مبارک احمقی است

(مثنوی)

چون بشنید جزعی نکرد - چنان که زنان کنند
- بلکه گریست به درد .

(تاریخ بیهقی)

گر تو خواهی به وصالم برسی
باید این ساعت بی خوف و درنگ

(ابرج میرزا)

برخی از واژه های عربی رایج در فارسی در
آخرشان علامت تنوین وجود دارد و واژگ **anā**
به آن ها اضافه شده است، فی المثل: احياناً،
اتفاقاً، جمعاً.

به نظر من خصوصاً ... شاید این ترکیبش،
توهمین به مستمع باشد.

(جلال رفیع)

من خانواده خسرو را می شناختم، آن ها اصلاً
شهرستانی بودند.

(عبدالحسین وجدانی)

۵- تکواژهای صفت ساز: برخی از آن ها را
در شماره ۲ آورده ایم، اینک پاره ای دیگر:
الف: پیشوند: به، نا، بر، بی (بی گناه،
بیکار)

ای خرد در راه تو طفلی به شیر
گم شده در جست و جوی عقل پیر (به شیر =
شیرخواره)

خرم آن باشد که بر گیری تو آب
نارهی از ترس و باشی بر صواب

(مثنوی)

حذر کن ز نادان ده مرده گوی
چو دانا یکی گوی و پروده گوی

(سعدی)

معجزه ی مصطفی عربی، بوستان دوستان
باصفوت بود.

(کشف الاسرار)

ابوبکر واسطی گفت: خداوند ذوالجلال،
قادر بر کمال به جلال و عزت خویش ...

(کشف الاسرار)

ب- پسوند: «ان» صفت حالیه، نده،
اویه، باره، بان، بد، ناک، ور، وش

چنین گفت موبد به شاه جهان
که درد سپید نمائد نهان

(فردوسی)

برفتند گویان به ایوان شاه
یکی گفت خورشید گم کرد راه

(فردوسی به نقل از لغت نامه)

به زخم خودش کردم از زخم پاک
نشد زخمه زن تا نشد زخمناک

(نظامی به نقل از لغت نامه)

شبتان مرا و را افزون از صد است
شهنته که زبانه باشد بد است

(فردوسی به نقل از لغت نامه)

گویی که نگون کرده است ایوان فلک وش را
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان

(خاقانی)

۴- تقسیم تکواژ از جهت تعدد: تکواژهایی
که به «پایه» متصل می شوند، یا پسواژه اند یا
پیش واژه یا میان واژه، یا یکی از حروف:
الف: تکواژ فرد: تنها یک تکواژ به هسته یا
عنصر پایه یا ستاک می پیوندد. مثل:
رهی از آن بی طاقت و به آن یازان است.

(کشف الاسرار)

مژده شان داد که به زودی رخت سبز عیدشان
را در بر می کنند و اگر بردبار باشند ...

(سوشون)

ب- تکواژ مضاعف: دارای دو یا چند تکواژ
است، چه پس از پایه چه قبل از پایه:
می پرسی چه طور شد مرد سیاسی و معروف
و مشخص شدم.

(جمائزاده)

ور پریده ها! اگه می افتادین کی توئون می داد،
ها؟

(جمائزاده)

شکوفه ها یا گل هایشان، نقش های رنگی
پوشش سبزشان می شود.

(سوشون)

تا که این ترکیب ها را بردرد
مرغ هر جزوی به اصل خود پرد

(مثنوی)

ج- تکواژ مزدوج: نه ... نه، هم ... هم، چه
... چه، خواه ... خواه، یا ... یا، موارد یاد شده

حرف ربط هایی هستند که معمولاً در جمله ی
مرکب می آیند و تکرار می شود.

یا مکن با پیلانان دوستی
یا بنا کن خانه ای در خورد پیل

(حافظ)

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم
نو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

(سعدی)

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن
وان که بیا با عاشقان هم خانه شو، هم خانه شو

(مولوی)

اگر سخن بگویی و ندانی، چه تو و چه آن
مرغ که او را طوطی خوانند.

(قاپوس نامه)

د: تکواژ گسته: مر ... را، نه ... و بس، از
بهر ... را، در ... در، در ... درون و ...
بی هتران مر هنرمند را نتوانند که بینند.

(گلستان)

گفتم با امیر، خدا مرا فدای تو کناد، من از
بهر قاسم عیسی را آمده ام تا ...

(تاریخ بیهقی)

بهریز از دوستی که مر دوست تو را دشمن
دارد. (۲۶)

نرگس همی در باغ در، چون صورتی در سیم
و زر

و ان شاخه های مودتر چون گیسوی پر غالیه
نه من بر آن گل عارض، غزل سرایم و بس

(سنوجبری)

که عندلیب تو از هر طرف هزاراند
آن یکی می رفت در مسجد درون

(حافظ)

مردم از مسجد همی آمد برون

(مثنوی)

۷- تکواژ اجباری و اختیاری: استعمال برخی
از تکواژها مثل شناسه در فعل اجباری است و
برخی دیگر مثل حرف ندا، حرف نشانه ی مفعولی
و ... اختیاری است:

الف: تکواژ اجباری: شناسه ی فعل برای
فعل و ساختن هر مقوله ی دستوری، نیازمند

چو خواهی که گویی نفس بر نفس
نخواهی شنیدن مگر گفت کس

(سده)

- حذف «که»: آدم، تو را ببینم ← آدمم که
تو را ببینم یا آدمم تا تو را ببینم.
حذف شناسه در سوم شخص مفرد: به جز
ماضی التزامی و فعل مضارع:
مردمک چشمش تیزی حیرت آوری پیدا
کرده بود.

(شهر آهوخانم، علی محمد افغانی)

بر لبان عبوس و تیره افق، لبخندی از
نور شکفت و از ستیغ کوهستان شرق...

(کور، شریعتی)

۸- نکواژها از نظر ساختمان: ممکن است
نکواژ از چند صامت و مصوت تشکیل شود و به
اصطلاح چندواجی باشد، مثل واژه، اومند، یا
تنها یک واج (صامت یا مصوت) باشد.
الف: نکواژ یک واجی، مثل «ه» و «-» (نقش
نمای اضافه)، پی واژه یا چسبانه و حرف «و» ربط
یا عطف، «او» (پسوندها کثرت)، «ی» (صفت
نسبی).

خانم دکتر باقری تک واژه‌های یک واجی را
که همیشه به دنبال واژه‌ی دیگر می‌آیند «پی واژه»
یا «چسبانه» می‌نامند، مثل پساوند «ه» (دندانه،
چشمه، گفته)، یا پسوند «او» (که بردارندگی
و کثرت، دلالت می‌کند مثل ترسو، اخمو،
شکمو؛ مصوت بلند «او» در مواردی نظیر دارو
(دار+و) تندو (تند+و = عنبکوت) و زائو.
نشانه‌ی اضافه یا مالکیت با صفت نیز تنها یک
واج (e= کسره) است که اصطلاحاً کسره‌ی اضافه
خوانده می‌شود (یا نقش نمای اضافی و وصفی)
هم چنین «او» عطف (=o) هم، تنها یک واج
است مثل گل و گلدان= گل گلدان
یارو، ما را پسر حاجی و لقمه‌ی چربی فرض
کرده...

(جمالزاده)

ولی من بخت برگشته‌ی مادر مرده، مجال
نشده بود که...

(جمالزاده)

دیوان حافظ فقط یک دفتر و دیوان نیست،
نامه‌ی زندگی و زندگی نامه‌ی ماست.

(بهاءالدین خرمشاهی)

اجباری به تکواژ خاصی آن است، مثلاً برای
ساختن صفت مفعولی وجود «ه» ضروری و
اجباری است یا «ان» برای صفت فاعلی حالیه.
کلمات مثل رگبار مسلسل از دهانش بیرون
می‌ریزد. (د)

حذف شناسه‌ی «د» یا تبدیل آن به شناسه‌ی
دیگر در عبارت بالا غیر ممکن است.

ب- تکواژ اختیاری (= نهی، پنهان) بعضی
از حروف اضافه‌ی فارسی به ویژه «در»، «به»،
«بر» و حتی گاهی «از» در عبارت یا جمله
پنهان‌اند. به طوری که در بسیاری از موارد
می‌توان آن‌ها را آشکار کرد، بی آن‌که نقشی عناصر
موجود و معنای آن‌ها تغییر کند. مانند [در] سال
گذشته، [در] این جا، [به] زندان کردن [بر]
سر گذاشتن، [به] یادش آمدن.

حروف اضافه‌ی پنهان به ویژه در زبان گفتار
فراوان است، مثل برادریم اصفهان است؛ یعنی
در اصفهان. در آثار کهن نیز این مورد دیده
می‌شود:

- حذف حرف ندا:

بیدل این کم همتان بر عز و جاه

فخرها دارند و عاری بیش نیست

(بیدل دهلوی)

شمس الحق تبریزی از خلق چه پرهیزی

اکنون که در افکندی صد فتنه‌ی فتنه

(مولوی)

- حذف «ها» در صفت مفعولی مرکب مرخم
و «نده» در صفت فاعلی مرکب مرخم، حذف
«ن» در مصدر مرخم:

ناز پرورد [ه] تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

فروغ بی رنگ مهتاب... غم اندود [ه] بود و

خاک‌های غم آلود [ه] بیش تر روشنی را به خود

می‌گرفتند.

(محمدرضا حکیمی)

خانه‌ی کهن سالی بود بر سر هم نکبت‌بار

[نده]، عاری از هر گونه امکان آسایش

(محمدهادی اسلامی)

با آن‌چه از کسب و کار یاران برای مخارج...

دریافت [ن] آن را زاید می‌شمرد.

(زیر کوب)

ملک فره و ملکش بی کرانه
جهان خسرو و سیرنش خسروانی

(فرخی سیستانی)

ملامت گوچه دریا بد میان عاشق و معشوق
نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

(حافظ)

حریفان خراب از می لعل و رنگ

سرچنگی از خواب در بر چو چنگ

(سده)

- غیر از موارد بالا، از انواع واج - واژه‌ی
«الف» می‌توان نام برد، هم چنین از «الف» می‌توانند
و «او» می‌توانند:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید (الف پاسخ)

سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست

یا چو شیرین سخت نخل شکر باری هست

(الف ندا)

به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار

بسا کسا که به روز تو آرزو مند است (الف تعجب)

و کثرت

هیچ کس بر جای او منشیندا

روز شادی دشمنش کم بیندا (الف دعا)

توانا بود هر که دانا بود

زدانش دل پیر برنا بود (الف توصیف فاعلی)

- و نیز برای ساختن اسم معنی از صفت،

مثل (روشن = روشنا، تاریک = تاریکا،

ژرف = ژرفا) و... هم چنین در پایان کلمات دال بر

اندوه و حسرت می‌آید مثل دریغا، افسوسا.

دریغا که پزمرده شد ناگهانی

گل باغ دولت به روز جوانی

(ظفرنامه)

ب: تک واژ چندواجی: دو واجی مثل -ش،

-ک، -م، -پ در کلماتی نظیر کوشش، حسرت،

چهارم، بخرد

به نیروی یزدان نیکی دهش

کزین کوه آتش نیامش

(فردوسی)

بلبلکان پاشا، قمریکان پاخروش

در دهن لاله مشک در دهن نخل نوش

(سهروردی)

چند واجی مثل او مند، دیس، سار، ستان، زار: لاخ:

یاد آید ای مهان زین مرغ زار
یک صبحی در میان مرغزار

(مولوی)

زمین سنگلاخ کو هستان هم که مددی
نمی کند، سالی که خیلی فراوانی باشد...

(اورازان - اک احمد)

۹- تک واژ از جهت جایگاه خود نسبت به پایه: به جهت فراوانی این تکواژها، برخی را برمی گزینیم:

الف: پیش واژه ها: در ابتدای پایه قرار می گیرند، مثل علامت های «م، ب، می، نه» که بر سر فعل می آیند یا پیشوندها مثل: فرے فرآیند (معدل)، فرآورده (محصول)، فروے فروتن، فرومایه؛ پریا پریا - پرداختن، پراکندن

گاه پیشوندها دگرگونی واجی می یابند مثلاً پیشوند هم (همسر، هم کلاسی و...) گاهی به صورت «آن» نیز دیده می شود، مثل انباشتن، انباز گاه کلماتی را - حتی در دستورهای جدید (زبان شناسی) - پیشوند تلقی کرده اند که صحیح به نظر نمی رسد: شاه، در بسیاری از ترکیبات مجازاً به معنی بزرگ به کار رفته است تا جایی که می توان گفت نقش یک پیشوند را به عهده گرفته است، از این جمله اند؛ کلماتی نظیر شاه توت، شاهرگ، شاهراه، شاهکار

براین اساس می توان کلمات پر را در واژه ی پر خرد و پرهز و گاو را در کلمه ی گاو صندوق و خر را در - کلمه ی خر سگ، پیشوند [یا شبه پیشوند] تلقی کرد.

ب: میان واژه: میان واژه را می توان «واج - واژه ی» نامید، یعنی با واج همسانی دارد، اغلب «الف» و «واو»، می توانند قرار می گیرند و گاهی هم «در»:

تا بدانی که وقت پیچاییچ

هیچ کس مر تو را نباشد هیچ

(سنایی، لغت نامه)

ستد و داد جز به دستادست

داوری باشد و زیان و شکست

(بیهی، لغت نامه)

به راه این امید پیچ در پیچ

مرا لطف تو می باید دگر هیچ

(وحشی بافقی)

ج: پس واژه: شامل همه ی تک واژه هایی است که بعد از عنصر «پایه» قرار می گیرند، نظیر «ه» انواع الف، انواع یا، «ک، -ش، شناسه، تنوین و... مثال: ه - رنجه، نژاده، نبرده

بار - رودبار، جویبار؛ سیر - سردسیر، گرمسیر؛ دیس - طاق دیس، فرخاردیس، حوردیس؛ ول - شنگول، چنگول (چار چنگولی)، نپل (تپ = توپ + ول) سیخول (خارپشت)؛ دم - صیحدم، سپیده دم؛ غاله یا گاله - بزغاله، جزغاله (معنی تصغیر به اسم می افزاید)

نگارش دهد گلبن جویبار

در آینه ی آب، رخسارها

(علامه طباطبائی)

به بزغاله گفتند بگریز، گفتا

که قصاب در پی، کجا می گریزم

(خاقانی)

به گوشه ای نگه کرد، قبا یکی دید، کهنه و پاره پاره، برهم بسته، از میخی در آویخته

(کشف الاسرار)

مرحوم خیام پور «هم کرد» را به منزله ی پساوند می خواند برای ساختن فعل مرکب (؟) در فعل های مرکب نظیر: طلب کرد، جنگ کرد، رنگ کرد، بو کرد، قهر کرد، لفظ دوم به منزله ی پساوند است برای ساختن فعل، ممکن است تک واژ، هم در پیش واژه باشد و هم در پس واژه، مثل:

نا کردنی در شرع می کردم و کردنی فرو می گذاشتم.

(کشف الاسرار)

۱۰- تک واژه های نقش نما: تقسیم تک واژ از جهت مقولای دستوری و نقش آفرین بودن:

الف: نقش نمای مفعولی «را»: «را» علامت معرفه نیز هست که این را ملغمه یا آمیزه گویند یعنی در عین نقش نمای مفعولی، علامت معرفه هم هست.

ب: حروف ندا: الف پس از اسم، ای، ایا، آی: آی آدم ها/ که بر ساحل نشسته، شاد و خندانید (نیمای)

ج: حروف اضافه: که نقش متممی و گاه نقش قیدی را مشخص می سازند و بر دو نوع اند:

۱- آن هایی که اضافه نمی پذیرند: از، با،

در، بر، ...

۲- آن هایی که اضافه می پذیرند: برای، از

برای، برابر، بدون، ...

استاد خیام پور معتقد است که کلمات زیر، روی، جلوی، عقب که هنگام اتصال به اسم، آخر آن ها مکسور است و به پیروی از دستور نویسان اروپایی آن ها را جزو حروف اضافه شمرده اند، از حروف اضافه نیستند بلکه اسم هایی هستند که اغلب اضافه می شوند.

د: حروف ربط: مثل «واو» که دو جمله را هم پایه می سازد، «که» و «تا» که دو جمله را وابسته ی هم می سازند. «واو» گاه نقش معطوف را مشخص می سازد. مثلاً: نیایش ها و مناجات های متور خواجه عبدالله انصاری ... نمونه ی عالی و با شکوه تحمیدیه ها و مناجات در ادب فارسی محسوب می شوند.

حروف اضافه، حروف ربط، حروف ندا، حرف مفعولی، علامت مضاف الیه و حرف تأکید همگی نماینده ی نقش نحوی مدلول خود هستند، چنان که حرف اضافه، مفعول غیر صریح (متمم فعل) را نشان می دهد، هم چنین این حروف از استقلال معنوی محروم اند. از آثار این محرومیت نیازمندی آن هاست به مدخول خود و نماینده ی نقش نحوی آن ها بودن.

بگو تا سوار آورم زابلی

که باشند یا جوشن کابلی

حروف ربطه (پیوند) نیز به دو گونه اند:

۱- حروف پیوند مفرد: و، یا، پس، اگر، نه، چون، چه، تا...

۲- حروف پیوند مرکب: چون که، چندان که، زیرا که، همین که، همان که، بلکه، چنان چه و ...

ه: نقش نمای اضافی: این تک واژ رابط بین دو کلمه است که ترکیب وصفی یا اضافی می سازد. بر خلاف آن چه که پنداشته اند؛ این تک واژ مسأوی با یک کلمه است مثلاً کتاب من یعنی کتابی که متعلق به من است، کسره به جای واژه ی متعلق و مال آمده است. گل سرخ، یعنی گلی که به رنگ سرخ است. و کسره به جای رنگ نشسته است.

و: حرف تأکید: بای تأکید، مر تأکید

و پیش هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و
 بنگفت. (ترجمه‌ی تفسیر طبری)
 من آنم که در پایم خوکان نریزم
 مر این قیمتی در لفظ دری را
 (ناصر خسرو)

۱۱- تقسیم تک واژ از نظر معنی:
 الف: ممکن است تک واژ معنی خاصی
 بدهد از جمله شغل، زمان، مکان، کثرت،
 محافظت و... برای مثال معانی تک واژ «ان»:
 زمان- بامدادان، شامگاهان؛ مکان- گیلان،
 دیلمان؛ شباهت- کوهان مجموعه ساز-
 واژگان، مژگان؛ جمع- درختان؛ صفت
 فاعلی- خندان؛ رده و طبقه- غزنویان،
 دوزستان

ب: تک واژ زاید از نظر معنا: گاه چنان است
 که ابتدای معنی بوده و بعد معنای خود را از دست
 داده است.

ج: آشیانه، جاودانه، روانه، شادمانه، فرزانه
 ان: شاد- شادان، آباد- آبادان، مست
 -مستان، ناگه- ناگان

جمع بستن کلمات جمع عربی با علامت
 جمع فارسی مثل طلبه‌ها، غنله‌ها، کتب‌ها،
 منازل‌ها، مصاف‌ها، حوران. افزودن پسوند
 مکان به کلماتی که افاده‌ی مکان می‌کنند مثل
 منزلگاه، میعادگاه، مصافگاه

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
 (حافظ)

۱۲- تک واژه‌های فریبکار: برخی از
 تک واژه‌های وابسته، ممکن است از نظر ظاهر
 شبیه به اسم یا بن فعل و... باشند؛ در این گونه
 موارد باید دقت بیش تری داشت.

دان: ۱- بن فعل دانستن مثل ریاضی دان
 ۲- پسوند مکان مثل نمکدان
 زان یار دلنوازم شکری است یا شکایت
 گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت
 (حافظ)

تا: ۱- حرف پیوند ۲- شبه جمله ۳- معیّر (در
 تداول عامیانه مثلاً دو تا خودکار)

رخش را می‌دید و می‌پایید / رخس آن نای بی‌همتا
 (خوارن ثالث)

با بر سر سبزه تا به خواری نهی
 کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است
 (خیام)
 اندر: تکواژ مشترک بین حرف اضافه‌ی ساده
 و پیشوند: اندر خانه (درخانه) اندر آمدن،
 اندر یافتن (پیشوند)

فرا: ۱- پیشوند ۲- حرف اضافه
 وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
 هر یک از گوشه‌ای فرارفتند

بوسهل را بجنید و فرا دشنام خواست شد
 (گلستان سعدی)
 بی: ۱- پیشوند ۲- حرف اضافه
 بی دلی در همه احوال خدا با او بود
 او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
 (ناریخ بهیقی)

زی: ۱- حرف اضافه (به- نزد) ۲- اسم
 (کسوت) ۳- فعل (زندگی کن)
 رسیدند زی شهر، چندان فراز
 (حافظ)

در زی اهل صلاح و شرع و سنت بود که این
 سخن از وی پیدا شد.
 آن مرد، دیر زیاد! یعنی بسیار بماند و پیوسته
 زنده باشد.
 (اسدی توسی)

[یا شادزی]
 هم: ۱- قید ۲- پیشوند ۳- ضمیر
 بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم
 انیس جان غم فرسوده‌ی بیمار هم باشیم
 (تذکره‌الاولیاء)

پندامی حیات دو روزی نبود بیش
 آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت
 (کلم کاشانی)
 همدم روزگدایی، سبک از جا برخیز
 جان گرو، جامه گرو، رطل گرانی به من آر
 (غالب دهلوی)

۱۳- تک واژه‌ها در گذر زمان:
 با مرور زمان برخی از تکواژه‌ها، چنان با

عنصر پایه، پیوند می‌خورند که دیگر واضح نیستند
 و تشخیص آن‌ها دشوار است و به تدریج قدرت
 تلفیق خود را با کلمه‌ای دیگر از دست می‌دهند؛
 یعنی فرسوده، کم استعمال و گاه مرده، محسوب
 می‌شوند. به عکس برخی دیگر در دوره‌ای زنده
 می‌شوند یا رواج می‌یابند:

- پسوند «ال» - «پوشال» (پوش + ال)؛
 خشکال: شاخه‌ی ریز و خشک شده‌ی درخت؛
 گودال

- پیشوند آ (نهی) در واژه‌های آمدداد، انوشه
 (هر دو به معنی بی‌مرگ و جاویدان)

گاهی پسوندی رایج است ولی تشخیص
 مشتق بودن در کلمه‌ای بسیار مشکل است مثلاً در
 کلمه‌های مستمند یا فرودین، رندهای «مند» و
 «ین» هنوز نسبتاً پر استعمال هستند ولی شناسایی
 مشتق بودن در کلماتی این چنین جز برای اهل فن
 میسر نیست.

به نظر می‌رسد اینک برخی از رندها مثل «و»
 در اخمو، شکمو، ریشو، لاغر، و «ی» در
 کلمه‌های نمکی، آشغالی (رفتگر)، واکسی،
 سیگاری و... پر استعمال باشند.

جمعیت به هم نگاه کردند و همان مرد سیلو
 گفت، او ناهاش
 (ص ۴۹، نسیم حضور، رضا نظری)

۱۴- تک واژ وجهی: تک واژه‌های «می، ب»
 بر سر فعل مضارع برای ساختن مضارع اخباری و
 مضارع التزامی، مثل: می‌نویسد، می‌گذرد؛
 کاش بنویسد

مسانه کاش در حرم و دیر بگذری
 تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را
 (فروغ بظامی)

۱۵- تک واژ تأنیث ساز: حرف «ة» در عربی،
 اسم را مؤنث می‌کند مثل قاطمة، طلحة و به
 تبعیت از آن در فارسی نیز گاه چنین کاربردهایی
 مشاهده می‌شود. در فارسی اداری مثل مدیر
 محترمه و برخی از اسم‌های خاص مثل: وحیده
 وحیده، نادره نادره، حمیده حمیده،
 طاهره طاهره، فریده فریده، سعیده سعیده
 و... که «ه» نشانه‌ی مؤنث بودن است.

برخی از ترکیب‌هایی که از عربی وارد شده‌اند
 در ظاهر «ه» تأنیث دارند اما در فارسی دیگر

زایا نیستند، از جمله: هشت حاکمه، هشت رئیس و ...

آن عاجزه‌ی ضعیفه را از پادشاهی برآوردی و خان و مان پادشاهی او بلا شد.

(سبک‌شناسی ج ۲، ص ۱۴۲)
حسن بصری روزی بر رابعه‌ی عدویه درآمد، آن سیده‌ی عصر عقد نماز بسته بود.

(کشف‌الاسرار)
۱۶- تک‌واژ نذیه یا استغاثه: تک‌واژ «وا» را برای اظهار دروغ و افسوس آوردند، یا از آن درد و رنج کشند. این تک‌واژ در متون مذهبی یا متون گذشته کاربرد داشته است و امروز در تداول عامه گاه «وامحمد» و «امسلمانا» گفته می‌شود. و اندوها، کسری و قیصر با تمرد و تحقیر خویش در نعمت و راحت و ...

(کشف‌الاسرار)
۱۷- تک‌واژ جانشین: گاه در زبان اتفاق می‌افتد که تک‌واژی جانشین یک تک‌واژ دیگر می‌شود مثلاً «می» جانشین «به» یا برعکس: به بخارا و سمرقند رود و می کوشد تا اعیان حضرت خراسان را در این مذهب آرد (بکوشد) (سبک‌شناسی ج ۲، ص ۱۰۵)
اگر جانش به کار است و اگر محابایی کند جانش برقت (می‌رود)

(ایضاً، ص ۷۷)
نقش نمای اضافی (پی‌واژه، چسبانه) نیز جانشین برخی از کلمات می‌شود، مثلاً در ترکیب زین دو چرخه، یعنی زین خاص دو چرخه، روز جمعه یعنی روزی که نام آن جمعه است و ...

۱۹- جهش تک‌واژه‌ها: تک‌واژه‌ها به ضرورت عاطفی، وزن، یا تأثیرگذاری و ... جابه‌جا می‌شوند، بیش‌تر این جابه‌جایی را در ضمایر متصل و تک‌واژه‌های مختص فعل می‌بینیم:

می‌نگویم که طاعتم بپذیر
قلم عفو بر گناهام کنش

(سعدی)

گفتم بینش مگرم درد اشتیاق
ساکن شود، بدبدم و مشتاق‌تر شدم

(سعدی)

مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده و خبه کرده بود.

(تاریخ بیهقی)
۲۰- دامنه‌ی تک‌واژ: تک‌واژ ممکن است وابسته به گروه محدود باشد و ممکن است از گروه نامحدود باشد:

الف: گروه محدود: بسامد یا کاربرد بیش‌تری در جمله دارند و تک‌واژ دستوری است، و فهرست آن ممکن است باز یا بسته باشد؛
۱- بسته: مثل شناسی فعل، حروف مخصوص فعل ۲- باز: حروف ربط، حروف اضافه
ب) گروه نامحدود: (تک‌واژ قاموسی) دارای فهرست باز است اما بسامد آن پایین است. در عبارت «پادشاهان... پای می‌بریم تا از خدمت باز نمانم» (کشف‌الاسرار) نه تک‌واژ محدود و پنج تک‌واژ نامحدود است.

۲۱- تک‌واژ نشانه‌ای (نشانه‌های جانشین) برخی از علایم را در خط فارسی به عنوان جانشین تک‌واژ استفاده می‌کنند که ما آن را تک‌واژ نشانه‌ای خوانده‌ایم، مثل خط فاصله که به جای حرف اضافه‌ی «تا» و «به» بین تاریخ‌ها، اعداد و کلمات به کار می‌رود.

مهر- آذر ۱۳۴۵ (مهر تا آذر ۱۳۴۵)؛ دهه‌ی ۱۳۳۰-۱۳۴۰ (دهه‌ی ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰) قطار تهران- مشهد (تهران به مشهد وارد شد).
هم چنین پرائتزی که به معنی «یا» است، مانند: مجمع النوادر (چهار مقاله) از نظامی عروضی سمرقندی است. (۵۲)
هر علامتی که چنین نقشی ایفا کند می‌تواند، تک‌واژ نشانه‌ای باشد.

۲۲- تک‌واژ اتباعی: در ترکیب اتباعی، به نظر می‌رسد سازه‌ی اتباع، تک‌واژ وابسته است زیرا به تنهایی کاربرد ندارد بلکه برای آراستن و تأکید است مثل رخت و پخت، ازدها مژدها، کژمژ، کتاب متاب.

گفت اولاً ازدها مژدهایی در میان نیست
(سروته یک کرباس)

در قیافه‌ی پت و پهن ارباب پیر خیره شده بود
(مسیح باز مصلوب)

ماج و موج، خال مخالی (پرخال)، گل مگلی (پرگل)، شل مشلی (بسیار شل)،

کورمکوری (کسی که گاه ببیند و گاه نه)، آل و آشوب (هیاهو)، آل و ادویه (ادویه و جزآن)، هارت و پورت، باد و بروت، اخم و تخم، خل و چل از دیگر نمونه‌های این ترکیب‌های اتباعی هستند.

۳۲- دگردیسی تک‌واژه‌ها: هنگامی که تک‌واژه‌ها بر کلمه‌ی پایه وارد می‌شوند، گاه تغییراتی انجام می‌گیرد. دخول پس‌واژه بر کلماتی که مختوم به مصوت بلند «او»، «و» و نیز صامت «ه» هستند سبب فرآیند واجی می‌گردد. نیز پیش‌واژه‌های که بر فعل وارد می‌شوند چنین حکمی دارند.

الف: هنگام پیوستن تک‌واژ «نه» به فعل اگر تک‌واژ «ب» همراه باشد، حذف می‌شود مثلاً برو- نه، به جای برو، بیایند- نیایند به جای نیایند.

ب: گاه واج میانجی جانشین تک‌واژ می‌شود. مثلاً اگر به کلمه‌ی درد زده و خرمن سوخته، «ان» اضافه کنیم، تک‌واژ صفت مفعولی حذف می‌شود و به جای آن «گ» واج میانجی می‌آید.

درد زده + ان ← درد زدگان؛ رونده + ان ← روندگان؛ نگرنده + ان ← نگرندگان، خرمن سوخته + ان ← خرمن سوختگان؛

مثال‌های بالا غیر از ترکیباتی چون سیه جامگان و بلندپایگان است زیرا «ه» در آن‌ها تک‌واژ نیست بلکه واج است، واجی به واجی دیگر تبدیل می‌شود.

خیانت به چشم نگرندگان به تفاوت است از آن که روندگان به تفاوت اند.

(کشف‌الاسرار)
ای مسکین تو همیشه بی درد بوده‌ای از سوز دردزدگان خبر نداری.

(کشف‌الاسرار)
ج: اجزای پیشین فعل یعنی «ب»، «ن»، «ه» وقتی بر سر فعل آیند که با «ه» آغاز می‌شود، مد از روی الف حذف می‌شود و به جای آن «یه» پیش از «ه» قرار می‌گیرد یعنی:

آید ← ب-آید ← بیاید؛ آسا ← م-آسا ← میاسا؛ آراید ← ن-آراید ← نیاراید
د: اگر کلمه‌ی پایه به واکه ختم شود و واج

اول جزء دوم نیز واکه (مصوت) باشد، بین این دو واکه واج هم خوانی (صامت) قرار می گیرد که آن را واج میانجی یا میانوند می نامند. در فارسی سه هم خوان «ی»، «و»، «ا» نقش واج میانجی را ایفا می کنند، واژه هایی نظیر:

جدا + انه ← جداگانه؛ ستاره + ان ← ستارگان؛ نه + آمد ← نیامد؛ ابرو + ای ← ابروی یار (۵۶)

غیر از آن، سه هم خوان میانجی «کوچ» نیز میانجی واقع می شوند؛ پله + ان، پلکان، سبزی + ات، سبزیجات

۲۴- چند مناقشه و اصل تعمیم: شناخت

تک واژه های وابسته ی دستوری به آسانی قابل تشخیص اند اما در مورد برخی از کلمه ها که چون آونگی بین تک واژه آزاد و تک واژه وابسته در حال گذرند، صعوبت و دشواری رخ می نماید و این دشواری در باب شناسایی افعال کمکی (معین) و افعال استثنایی است و بعضی از کلمات مثل «آیا»، «هر» و «دیگر».

در مورد افعال به نظر می رسند تک واژه تصریفی باشند، حتی برخی از استادان، بعضی از این افعال معین مثل فعل «است» و دیگر افعال استادی را «حروف استادی» خوانده اند. این افعال در زمره ی گروه نامحدود نیستند تا فهرست باز داشته باشند، بلکه به گروه محدود با بسامد بالا

پیوسته اند (مربوط اند). به نظر می رسد بتوان آن ها را در حالت فعل معین بودن، تک واژه دستوری فرض کرد نه قاموسی.

در باب کلماتی نظیر «هر»، «دیگر» و «آیا» باید گفت که: اولاً هرگز به تنهایی به کار نمی روند و نادر اتفاق می افتد که ضمیر واقع شوند. البته کلمه ی «مگر» استثنا دارد. دوم این که «هر» وابسته ی به کلمه ی ما بعد خود است و «آیا» وابسته ی به جمله و استقلال معنایی هم از آن متصور نیست. بنابراین بهتر است کلماتی است نظیر آن را «تک واژه دستوری» بنامیم.

زیر نویس

۱- واژه منفی ساز در گروه فعلی فارسی دارای دو گونه است: na و ne «واژه گونه ی ne قبل از فعل هایی قرار می گیرد که دارای پیشوند «می» باشند مانند نمی رود، و واژه گونه ی na در موارد دیگر ظاهر می شود مثل نرفت (دستور زبان فارسی ۱، دکتر وحیدیان و ... ص ۱۱۴).

۲- گاه پسوند «ی» به آخر مصدر

اضافه می شود و بدان معنی مفعول مطلق عربی می دهد: بختدید خندیدنی شاهوار چنان کامد آوازش از چاهسار پیچید جیبیدنی با شکوه چو از زلزله کالبد های کوه (دستور پارسی، ذوالنور، ص ۲۹۱)

۳- در اصل، این تکواژ «ار» است نه «دار» و «تار» چنانچه استاد ذوالنور پنداشته، دکتر محمد جواد شریعت هر دو را

ذکر کرده است: تار، دار، یا «ار» به آخرین ماضی اضافه می شود. (ص ۲۲۹، دستور زبان فارسی).

۴- دستور زبان فارسی ۲، مؤلفان دکتر انوری، حسن، دکتر گیوی، انتشارات فاطمی، ص ۱۰۵.

۵- این پسوند را در عربی «وینه» می خوانند (ص ۲۲۴، دستور شریعت) مثلی سیبویه،

شیبویه (منسوب به شیر)، کاکویه (منسوب به برادر)، بابویه (منسوب به پدر) - (دستور پارسی، ذوالنور، ص ۲۳۸).

۶- دکتر محمد جواد شریعت، کسره ی اضافه را «حرف اضافه ی ساده» می خواند؛ علت این امر بر راقم مشخص نشد (دستور زبان فارسی - ص ۳۱۲).

۷- در دستور کنونی که در سطح متوسط در آموزش و پرورش تدریس می شود، این افعال را مرکب نمی نامند.

۸- در ترکیب های عطفی و اضافی، تکواژه ها، گاه از بین می روند و یک کلمه تشکیل می گردد مثل پدر زن - پدر زن، جستجو - جست و جو (ص ۱۰۷، زبان فارسی ۵، کد ۲۴۹/۴).

منابع و مآخذ

۱- زبان و زبان شناسی، هال، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- دستور زبان فارسی ۱، دکتر وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۷.

۳- فرهنگ اصطلاحات، دستور زبان فارسی، میرزایی، نجف قلی، انتشارات مدین، چاپ ۱۳۷۲، ص ۱۳۴.

۴- دستور زبان فارسی آموزشی، دکتر وزیر پور، نادر، انتشارات معین، تهران ۱۳۷۰، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۵- ترکیب در زبان فارسی، دکتر مفری، مصطفی، انتشارات توس، چاپ ۱۳۷۲، ص ۷۱.

۶- دستور پارسی، ذوالنور، رحیم، انتشارات ارغنون، چاپ ۱۳۸۰، ص ۷۱.

۷- نگارش و دستور، دکتر سلطانی گردیزی (علی)، (دوره ی متوسطه)، انتشارات آموزش و

پرورش، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۸- توصیف ساختمان دستوری، باطنی، ص ۱۷۲.

۹- دستور زبان فارسی، شریعت، محمد جواد، انتشارات اساطیر، چاپ ۱۳۶۷، ص ۴۱۹.

۱۰- دستور زبان فارسی، خاتلری، ص ۲۶۳.

۱۱- مبانی زبان شناسی - نجفی، ابوالحسن، انتشارات نیلوفر، چاپ ۱۳۷۱، ص ۱۰۴.

۱۲- سبک شناسی نظم، دکتر شهباء، میروس، دانشگاه پیام نور، ص ۲۱.

۱۳- زبان شناسی جدید، مانفرد بی پرویش، ترجمه ی دکتر محمد رضا باطنی، انتشارات آگاه، ص ۴۵.

۱۴- مقدمات زبان شناسی، باقری، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۱۵- دستور زبان فارسی، مؤلفان قریب، عبدالمعظم و ... به

کوشش اشرف الکتابی، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ ۱۳۶۷، ص ۲۴۰.

۱۶- ترکیب در زبان فارسی، مفری، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۷- فرهنگ اصطلاحات دستور، میرزایی، ص ۱۲.

۱۸- دستور شریعت، ص ۴۲۵.

۲۰- دستور زبان فارسی ۱ و ۲، تألیف دکتر انوری، حسن، دکتر احمدی، حسن، انتشارات فاطمی، خرداد ۱۳۷۰، ص ۲۶۹.

۲۱- درباره ی زبان، دکتر باطنی، ص ۱۳۸.

۲۲- دستور پنج استاد، ص ۲۵۰.

۲۳- ترکیب در زبان فارسی، مفری، صص ۱۱۱ و ۱۸.

۲۴- مبانی زبان شناسی، نجفی، ص ۹۲.

۲۵- توصیف ساختمان دستوری، باطنی، ص ۱۷۵.

۲۶- دستور زبان فارسی، دکتر خیام پور، عبدالرسول، کتابفروشی یاران، چاپ ۱۳۷۲، ص ۱۰۷.

۲۷- ایضاً، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲۸- دستور پنج استاد، ص ۲۰۷.

۲۹- پژوهشی در دستور، شعار، صص ۵۳ و ۵۴.

۳۰- ایضاً، صص ۶۹، ۷۲، ۵۴.

۳۱- نگارش و دستور، دکتر سلطانی، ص ۲۰ (سال دوم).

۳۲- ترکیب در زبان فارسی، مفری، صص ۱۹ و ۱۲۶.

۳۳- دستور زبان فارسی، دکتر وحیدیان، ص ۶۴.

۳۴- ایضاً، ص ۸۴.

۳۵- مبانی زبان شناسی، نجفی، ص ۹۵.

۳۶- زبان و نگارش فارسی، مؤلفان دکتر احمدی و ... انتشارات سمت، تهران، سال ۱۳۷۹، ص ۴۲.

۳۷- پژوهشی در دستور، شعار،

صص ۱۰۲ و ۱۱۲.

۳۸- زبان فارسی ۵، سال سوم متوسطه، چاپ آموزش و پرورش، کد ۲۴۹/۴، ص ۷۸.

۳۹- زبان و نگارش فارسی، مؤلفان احمدی و ...، ص ۲۰.

۴۰- مقدمات زبان شناسی، باقری، ص ۱۸۲.

۴۱- دستور زبان فارسی، خیام پور، ص ۱۰۳.

۴۲- شاهنامه یی و نیز اخذ شده از کتابت پیش فاشنگاه یی.

۴۳- کتابت پیش فاشنگاه یی.

۴۴- ربط دکتر خلیل خطیبی رهبر، لغت نامه دهخدا، ص ۱۰۳.

۴۵- کتب الی (دانشگاه پیام نور).

۴۶- کتب الی (دانشگاه).

۴۷- کتب الی (دانشگاه).

۴۸- کتب الی (دانشگاه).

۴۹- کتب الی (دانشگاه).

۵۰- کتب الی (دانشگاه).

۵۱- کتب الی (دانشگاه).

۵۲- کتب الی (دانشگاه).

۵۳- کتب الی (دانشگاه).

۵۴- کتب الی (دانشگاه).

۵۵- کتب الی (دانشگاه).

۵۶- کتب الی (دانشگاه).

۵۷- کتب الی (دانشگاه).

۵۸- کتب الی (دانشگاه).

۵۹- کتب الی (دانشگاه).

۶۰- کتب الی (دانشگاه).

۶۱- کتب الی (دانشگاه).

۶۲- کتب الی (دانشگاه).

۶۳- کتب الی (دانشگاه).

۶۴- کتب الی (دانشگاه).

۶۵- کتب الی (دانشگاه).

۶۶- کتب الی (دانشگاه).

۶۷- کتب الی (دانشگاه).

۶۸- کتب الی (دانشگاه).

۶۹- کتب الی (دانشگاه).

۷۰- کتب الی (دانشگاه).

۷۱- کتب الی (دانشگاه).

۷۲- کتب الی (دانشگاه).

۷۳- کتب الی (دانشگاه).

۷۴- کتب الی (دانشگاه).

۷۵- کتب الی (دانشگاه).

۷۶- کتب الی (دانشگاه).

۷۷- کتب الی (دانشگاه).

۷۸- کتب الی (دانشگاه).

۷۹- کتب الی (دانشگاه).

۸۰- کتب الی (دانشگاه).

۸۱- کتب الی (دانشگاه).

۸۲- کتب الی (دانشگاه).

۸۳- کتب الی (دانشگاه).

۸۴- کتب الی (دانشگاه).

۸۵- کتب الی (دانشگاه).

۸۶- کتب الی (دانشگاه).

۸۷- کتب الی (دانشگاه).

۸۸- کتب الی (دانشگاه).

۸۹- کتب الی (دانشگاه).

۹۰- کتب الی (دانشگاه).

۹۱- کتب الی (دانشگاه).

۹۲- کتب الی (دانشگاه).

۹۳- کتب الی (دانشگاه).

۹۴- کتب الی (دانشگاه).

۹۵- کتب الی (دانشگاه).

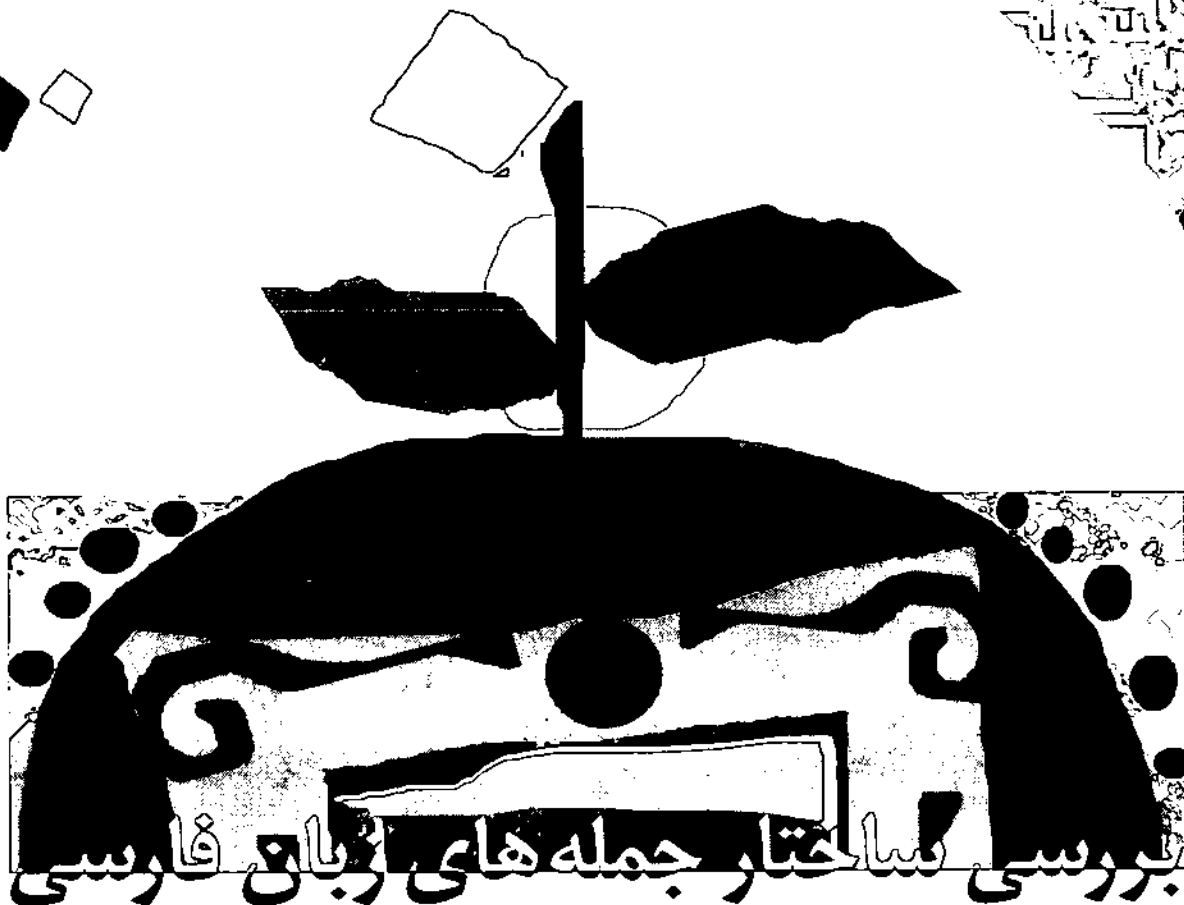
۹۶- کتب الی (دانشگاه).

۹۷- کتب الی (دانشگاه).

۹۸- کتب الی (دانشگاه).

۹۹- کتب الی (دانشگاه).

۱۰۰- کتب الی (دانشگاه).



بررسی ساختار جمله‌های زبان فارسی در آثار دانشگاهیان معاصر

چکیده

در این مقاله ژرف ساخت و روساخت جمله و انواع آن (دوجزئی، سه جزئی، چهار جزئی) تشریح شده و با استفاده از آثار نویسندگان برجسته‌ی معاصر، کاربرد و بسامد آن‌ها محک خورده است.



❖ احمد اصغری (۱۳۴۲ تبریز)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
از دانشگاه تبریز، دانشجوی دکتری
همین رشته و دبیر پیش دانشگاهی
تیزهوشان و فرزندان تبریز است.

کتابخانه

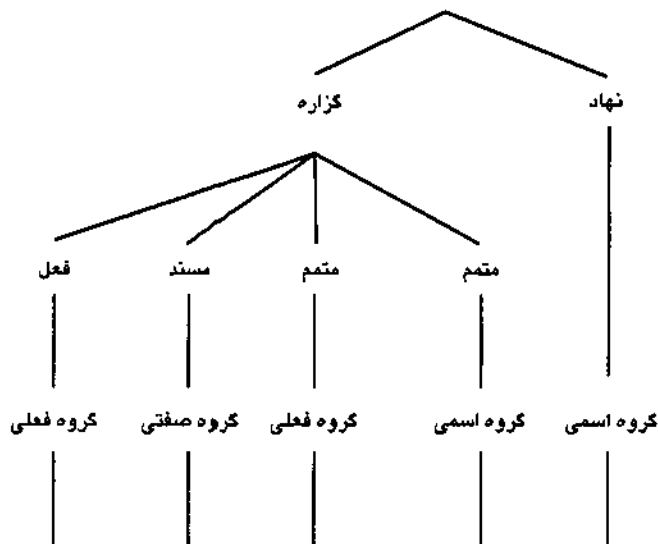
روایت ساختار و روساخت جمله‌ها در آثار
دانشگاهیان معاصر
فالهک^۵ زبان‌شناس معروف آمریکایی معتقد است که ژرف ساخت یک
جمله به وسیله‌ی قواعد گشتاری به روساخت تبدیل می‌شود. هم چنین معتقد
است زبانی همه‌ی زبان‌های بشری معلول این واقعیت است که همه‌ی زبان‌ها

برپایه‌ی نظریات دستور زبان گشتاری^۱ یا زایا چگونگی تولید و درک
جمله‌های ساخته شده بر اساس قواعد قانون‌مندی مورد بررسی قرار می‌گیرد
و جمله‌ها همراه با تعبیر معنایی به صورت ژرف ساخت^۲ و روساخت^۳ مورد
مطالعه واقع می‌شود و به صراحت توصیف می‌گردد.

در ژرف ساخت یک جمله که تعبیر معنایی آن را مشخص می‌سازد قواعد
گشتاری صورت می‌گیرد و به روساخت تبدیل می‌گردد که روساخت نشان
دهنده‌ی صورت آوایی جمله است. «توصیف نحوی هر جمله‌ی زبان، باید
ژرف ساخت و روساخت و نیز چگونگی پیوند آن‌ها را نشان دهد.»^۴

فالهک^۵ زبان‌شناس معروف آمریکایی معتقد است که ژرف ساخت یک
جمله به وسیله‌ی قواعد گشتاری به روساخت تبدیل می‌شود. هم چنین معتقد
است زبانی همه‌ی زبان‌های بشری معلول این واقعیت است که همه‌ی زبان‌ها

جمله (رو ساخت)



این خصوصیت با میدانی فراخ تر در مورد مثنوی قابل توجه است

یادآوری (۱): بخش نهاد شامل نهاد و وابسته های آن است.

یادآوری (۲): بخش گزاره شامل مفعول، متمم، قید، مستند همراه با وابسته هایشان و فعل به عنوان هسته ی اصلی آن است.

یادآوری (۳): جمله های زبان فارسی به چهار گروه تقسیم می شوند. (الف فعلی، ب اسمی، پ صفتی، ت قیدی).

یادآوری (۴): گروه اسمی به عنوان پرکاربردترین گروه، شامل نهاد، مفعول، مستند، متمم و مناد است.

یادآوری (۵): گروه صفتی گاهی شامل مستند یا قید می شود. چنانچه نوع واژه هایی که در نقش مستندی یا قیدی ظاهر شده اند، صفت باشد.

یادآوری (۶): با توجه به موارد فوق، مضاف آلیه، صفت، بدل، معطوف، تکرار و متمم اسم، گروه مستقلی تشکیل نمی دهند بلکه به همراه هسته های اصلی خود ذکر می شوند.

برای ایجاد جمله های پیچیده از جمله های ساده، اصول مشخصی را به کار می بندند.

در زبان فارسی معیار امروزی، که در محافل دانشگاهی و آثار دانشگاهیان ادیب شاهد هستیم، اصول معینی مورد تبعیت قرار می گیرد که ساختار کلی و روساخت جمله های به کار گرفته شده قابل استنباط است. در این گفتار قصد بر آن است که روساخت این جمله ها همراه با نظر اجمالی به ژرف ساخت، از نظر دستور زبان زایا یا گشتاری مورد بررسی قرار گیرد.

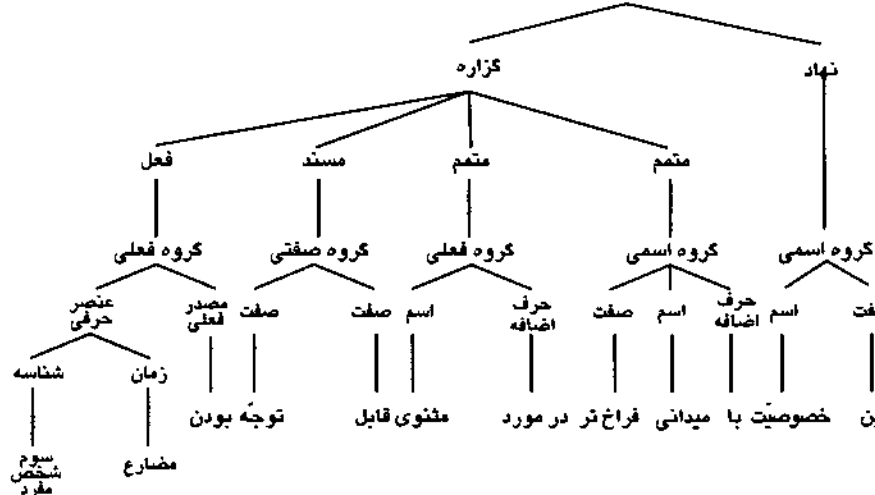
فالک در زبان شناسی و زبان می گوید: «هر شخصی که به زبان سخن می گوید دارای دانش لازم برای تولید جمله های نامحدود است اما هیچ انسانی در عمل نمی تواند چنین کند. حتی اگر انسان فناپذیر بود نیاز به غذا و خواب و هم چنین عواملی از قبیل خستگی ذهنی موجب می شود که چنین جمله ی تولید شده از سوی پر حرف ترین فرد نیز به پایان رسد.» در هر حال قواعد دستور زبان، ساختار جمله های هر زبان را مشخص می سازند و جمله های مطابق این قواعد، دستوری محسوب می شوند.

در زبان فارسی از نظر اجزای جمله و ترکیب جمله ها با یک دیگر روابط خاصی وجود دارد که تا اندازه ای می تواند در چارچوب قواعد، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

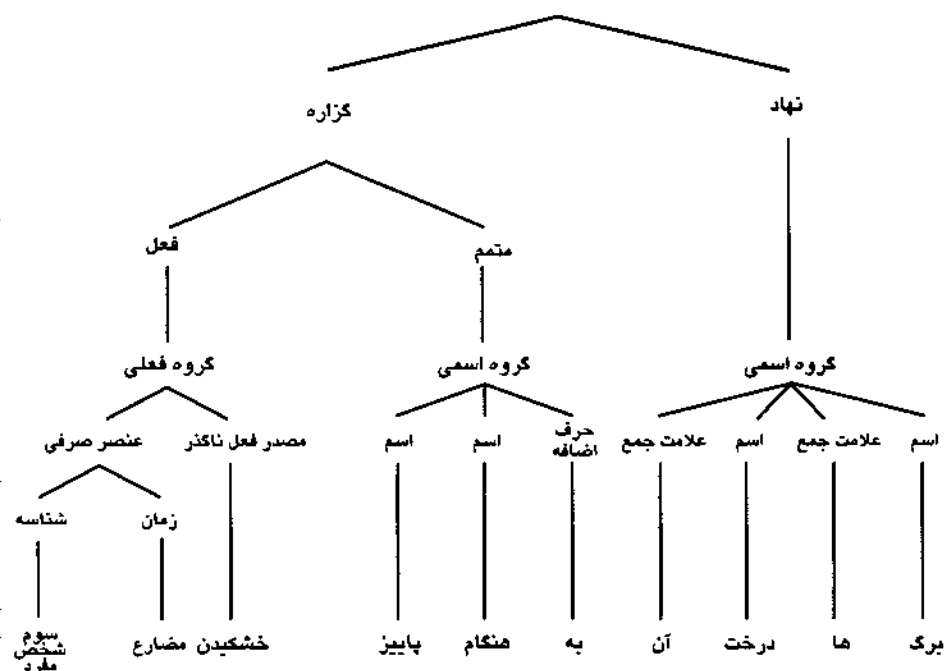
برای مثال یک جمله ی ساده به صورت نمودار درختی^۶ در حالت ژرف ساخت و روساخت نشان داده می شود.

این خصوصیت با میدانی فراخ تر در مورد مثنوی قابل توجه است. (صورخیال ص ۳۸۱)

جمله (ژرف ساخت)



جمله (زرف ساخت)



جمله

در این بخش به توصیف و بررسی بزرگ‌ترین واحد زبان «جمله» پرداخته می‌شود. جمله، واحدی بزرگ‌تر از گروه است که می‌تواند به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم شود. جمله‌ها از نظر داشتن تعداد فعل، به دو بخش جدا می‌شوند.

الف) ساده: دارای یک فعل است.

ب) مرکب: بیش از یک فعل دارد که با حروف پیوند وابسته‌ساز به هم دیگر پیوند خورده‌اند.

الف) ساده: جمله‌ای است

که دارای یک فعل است. فعل هسته‌ی اصلی جمله محسوب

می‌شود. لذا با توجه به فعل هر جمله می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم‌بندی کرد.

۱- دوجزئی: جمله‌هایی که فعل آن‌ها ناگذر بوده و از نظر دستوری تنها به نهاد نیاز داشته باشند. این‌که دوجزئی خوانده می‌شود به سبب ارکان اصلی این گونه جمله‌هاست و گرنه در چنین جمله‌هایی به احتمال بسیار زیاد متمم، قید، ... وجود دارد که در نمودار درختی قابل ترسیم هستند اما جزو ارکان اصلی به حساب نمی‌آیند.

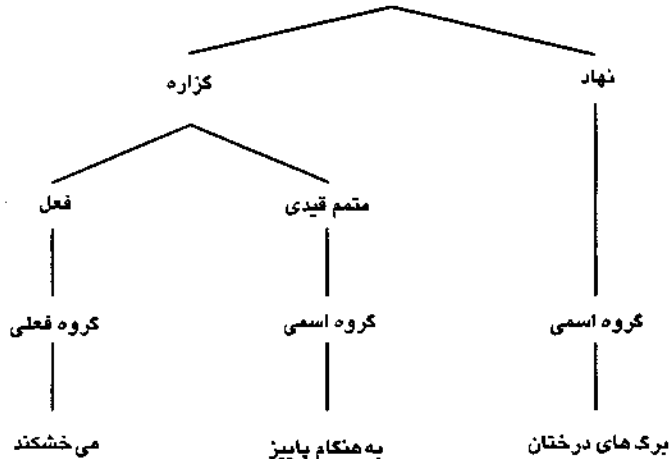
مثال: برگ‌های درختان به هنگام پاییز می‌خشکند. یادآوری (۱): انشعاب نهاد و گزاره مستقیماً از جمله خواهد بود.

یادآوری (۲): نقش‌های مفعولی، متممی، مسندی و قیدی از شاخه‌ی گزاره منشعب خواهند شد.

یادآوری (۳): در مواردی که هسته‌ی گروه اسمی دارای وابسته‌های پیشین (صفت اشاره، صفت مبهم، صفت تعجیبی، صفت شمارشی، صفت عالی، شاخص، صفت پرسشی) یا پسین (صفات بیانی، مضاف‌الیه) باشد در کنار هسته‌ی خودشان قرار می‌گیرند.

یادآوری (۴): گاهی نهاد جمله به صورت آشکار ذکر نمی‌شود در

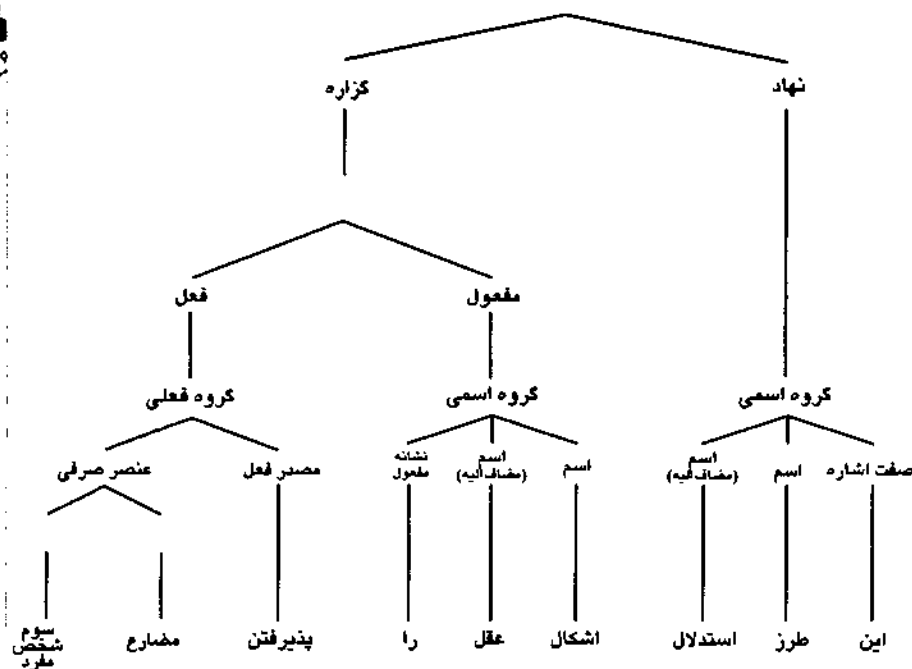
جمله (رو ساخت)



این صورت از علامت (-) استفاده می‌کنیم.

یادآوری (۵): فعل‌هایی که در زبان فارسی معیار امروزی می‌توانند جمله‌ی دوجزئی بسازند عبارت‌اند از: نشستن، خوابیدن، دیدن، خشکیدن، گریستن، آمدن، افتادن، چرخیدن، پریدن، ترکیدن، جوشیدن، ایستادن، جنبیدن، خزیدن، رفتن، ... بعضی از فعل‌ها (نظیر خندیدن، گرفتن) با توجه به معنی آن‌ها

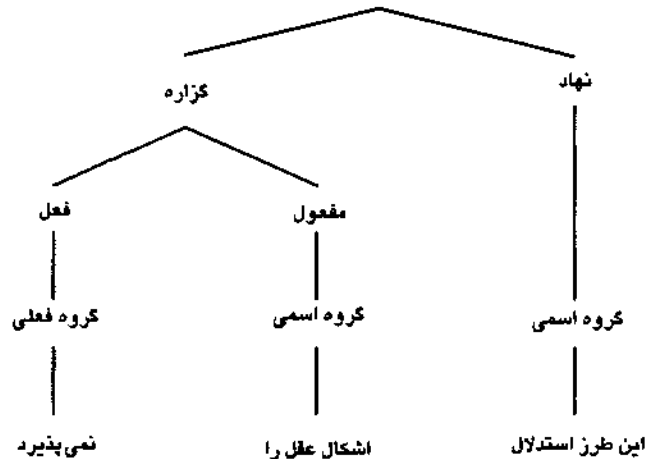
جمله (ژرف ساخت)



اجزایشان تغییر
می کند. «خندیدن»
گاهی دو جزئی و
گاهی سه جزئی
می شود. «گرفتن»
گاهی دو جزئی و
گاهی سه جزئی و
گاهی جمله ای
چهار جزئی
می شود.

رگ او گرفت ← دو جزئی
مادر دست کودک را گرفت ←
سه جزئی
او کتاب را از من گرفت ←
چهار جزئی
یادآوری (۶): جمله های نمونه از
متون دانشگاهی و
آثار مؤلفین معاصر

جمله (رو ساخت)



دانشگاهی (زرین کوب، شفیعی کدکنی،
غلامحسین یوسفی، اسلامی ندوشن و...) به
عنوان مثال در این جا ذکر می شود. آن چه که
حائز اهمیت است اندک بودن جمله های
دو جزئی در این آثار است، و اغلب آن ها با
فعل های «است، بود، هست» به معنی
«وجود داشت یا دارد» ساخته شده اند.
- از پیچ و خم پله های نامرئی و تاریک زیرزمین پایین
رفتم.

(نقش برآب، ص ۴۲۰)

- در سراسر اشعار شهریار روحی حساس و شاعرانه موج
می زند.

(چشمه ی روشن، ص ۶۲۴)

۲- سه جزئی: جمله هایی که فعل آن ها گذرا هستند و نیاز
به رکن دیگری غیر از «نهاد و فعل» دارند و به سه دسته تقسیم
می گردند.

الف) سه جزئی گذرا به مفعول: نهاد + مفعول + فعل
- بیهوده انتظار صبح را می کشید.

(نقش برآب، ص ۱۲۶)

- این بار شب هنگام شاهزاده ضمیر آسوده ای داشت.

(همان، ص ۱۳۰)

- این طرز استدلال، اشکال عقل را نمی پذیرد.

یادآوری (۱): گاهی فعل ناگذر با تک واژه گذرا ساز «ان» به فعل گذرا

به مفعول تبدیل می شود.

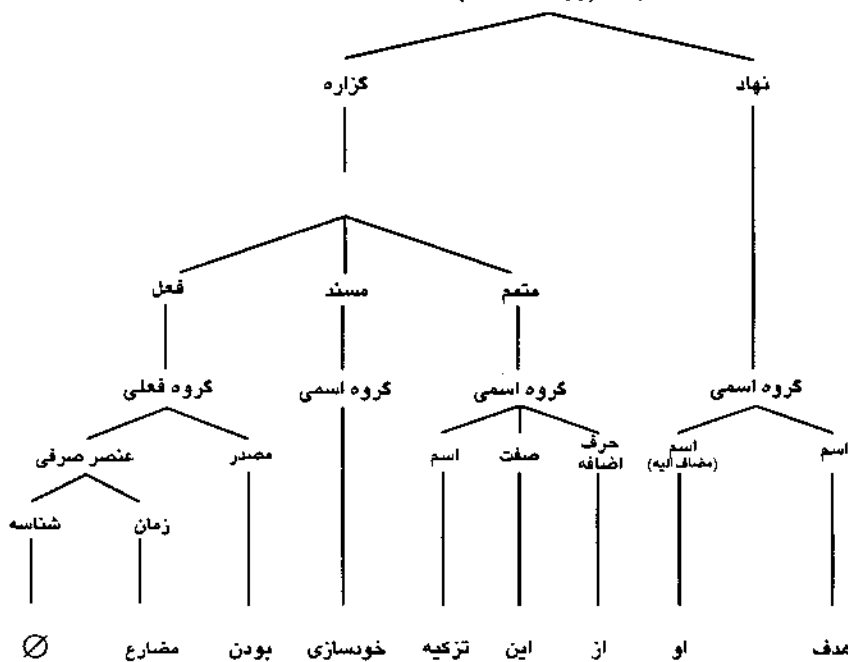
مثال: صدایی مثل بانگ رعد، آسمان را لرزاند.

(نقش برآب، ص ۴۲۸)

یادآوری (۲): مفعول، یک گروه اسمی است که می تواند بعد از آن

«را» بیاید.

جمله (ژرف ساخت)



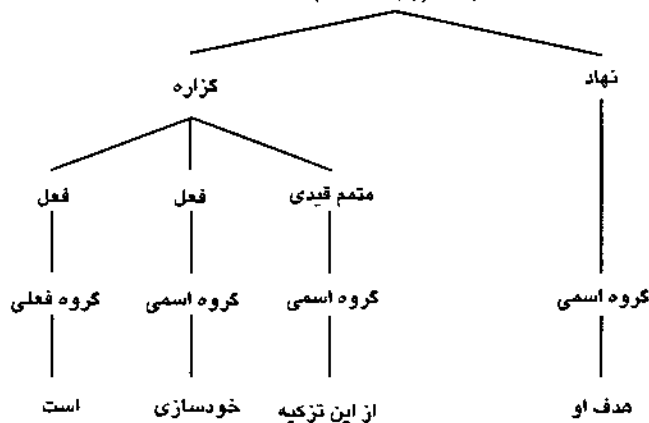
یادآوری (۳): مصدر فعل‌هایی که

می‌توانند جمله‌ی
سه‌جزئی با مفعول
بسازند عبارت‌اند از:
بردن، دوختن،
گشودن، نوشتن،
داشتن، بستن،
پیمودن، پسندیدن،
نواختن، پاشیدن،
بوسیدن...

یادآوری (۴): بعضی از فعل‌ها در

معنی‌های مختلف،
جمله‌های دوجزئی،
سه‌جزئی و چهارجزئی
می‌سازند. برای مثال:
«ساختن» در معنی
«سازگار بودن» جمله‌ی
سه‌جزئی با متمم
می‌سازد.

جمله (رو ساخت)



«ساختن» در معنی «به وجود آوردن» جمله‌ی سه‌جزئی با متمم

می‌سازد.

«ساختن» در معنی «گردانیدن» جمله‌ی چهارجزئی با مفعول

و مسند می‌سازد.

«پرداختن» در معنی «اقدام کردن و مشغول شدن» جمله‌ی

سه‌جزئی با متمم می‌سازد.

«پرداختن» در معنی «دادن» جمله‌ی چهارجزئی با مفعول و

متمم می‌سازد.

(ب) سه‌جزئی گذرا به مسند: نهاد + مسند + فعل

- این گونه تصویرهای کلیشه‌ای در شاهنامه کم نیست.

(صورت خیال، ص ۲۶۸)

- خصوصیت اشرافی بودن شعر فارسی در آثار شعری این دوره

شاید بیش از دوره‌های دیگر قابل ملاحظه باشد.

(صورت خیال، ص ۲۸۸)

- شعر پروین از لحاظ فکر و معنی بسیار پخته و متین است.

(چشمه‌ی روشن، ص ۴۱۴)

یادآوری (۱): در مواردی آخر فعل شناسه ندارد، شامل:

۱- سوم شخص مفرد انواع فعل ماضی به جز ماضی

الترامی ۲- دوم شخص مفرد فعل امر و نهی ۳-

فعل‌های «است»، «نیست» و «هست». در این گونه موارد

به جای شناسه از تکیه و وابسته‌ی تصریفی (وند) Ø

استفاده می‌کنیم.

یادآوری (۲): گاهی نوع واژه‌ای که نقش مسندی یا قیدی دارد

«صفت» است، بنابراین گروه مذکور صفتی خواهد

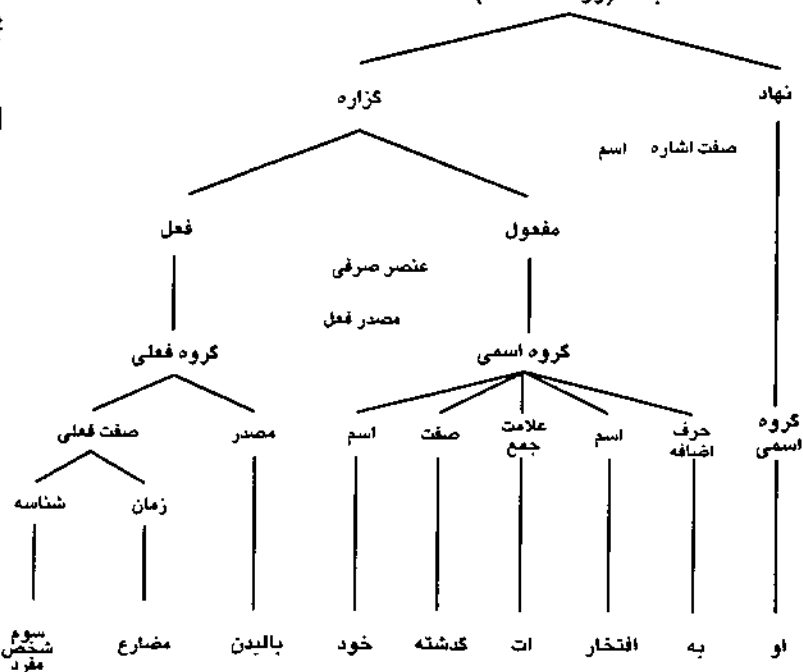
بود. طبیعی است که این گروه صفتی متفاوت از نقش

وابسته‌ی صفتی است، که به صورت پیشین یا پسین

در کنار هسته قرار می‌گیرد.

برای مثال در جمله‌ی «این گونه تصویرهای کلیشه‌ای

جمله (ژرف ساخت)



در شاهنامه کم نیست «کم» در نقش مسندی ظاهر شده است و نوع واژه‌ی آن «صفت» است که جزو گروه صفتی محسوب می‌گردد.

یادآوری (۳): در مواردی فعل‌های اسنادی متمم‌پذیر هستند. در این صورت جمله‌های سه‌جزئی متمم‌دار، با فعل اسنادی گفته خواهد شد. مثال: مزیت عمده‌ی این عشق انسانی در همین است.

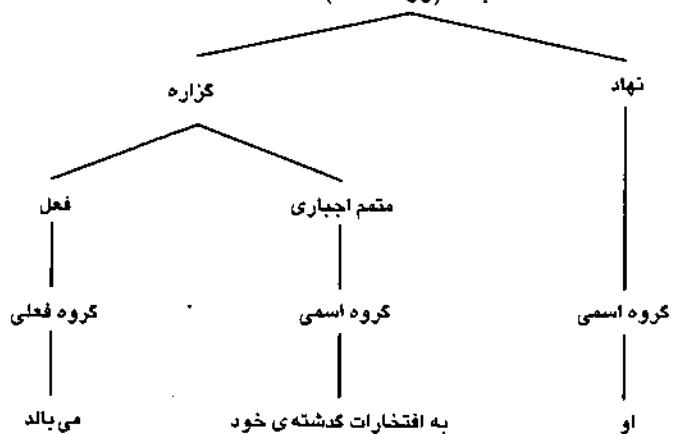
(سرنی، ص ۵۰۲)

یادآوری (۴): جمله‌های اسنادی سه‌جزئی گاهی با فعل مجهول ساخته می‌شوند.

مثال: حرکات انجام شده اصطلاحاً ترمش خوانده می‌شد. (روزها، ص ۳۱)

یادآوری (۵): مصدر فعل‌هایی که جمله‌ی سه‌جزئی اسنادی می‌سازند، عبارت‌اند از «بودن»، «شدن» و «گشتن و گردیدن» و به معنی «شدن» هستند.

جمله (رو ساخت)



پ) سه‌جزئی گذرا به متمم: نهاد + متمم + فعل این گونه جمله‌ها دارای فعل‌هایی هستند که به متمم نیاز دارند. این فعل‌ها دارای حرف اضافی اختصاصی هستند بنابراین در جمله‌های زبان معیار فارسی شاهد دو نوع متمم خواهیم بود:

۱- متمم اجباری، وجود این متمم‌ها برای تکمیل معنی فعل ضروری احساس می‌شود. این متمم‌ها اولاً حرف اضافی اختصاصی دارند. ثانیاً قابل ازدیاد در جمله نیستند. ۲- متمم اختیاری، که اغلب به زمان و مکان دلالت دارند و وجود آن‌ها در جمله برای فعل ضروری نیست.

مثال: او به شکار نمی‌اندیشید. (نقش بر آب، ص ۱۳۴) در این جمله فعل «اندیشید» به حرف اضافی «به» نیاز دارد یعنی اندیشیدن به...

مثال: من برخلاف گذشته دیگر از هشت و نه سالگی از حمام نمی‌ترسیدم.

(روزها، ص ۱۶۳)

ترسیدن از...

در حالی که متمم اختیاری با فعل ارتباط مستقیم ندارد و فعل به آن متمم نیازمند نیست.

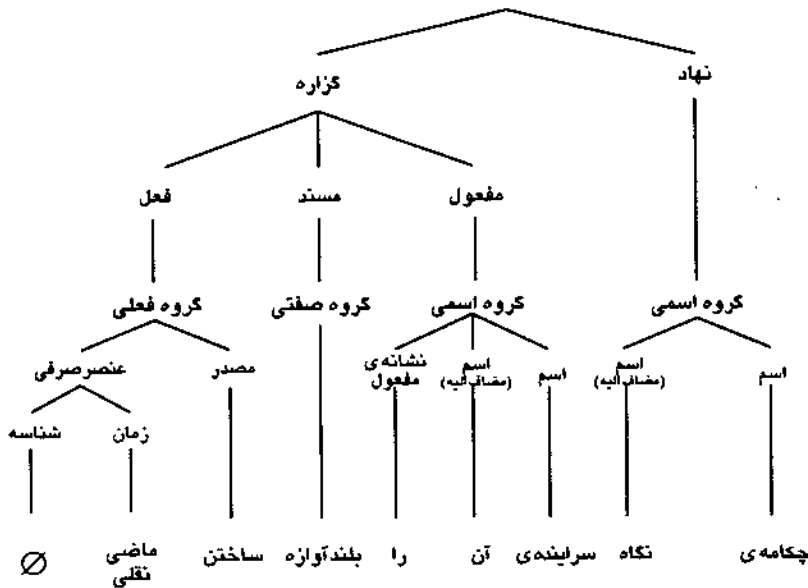
مثال: آتش، فقط یک تیمارستان کوچک سرزمین تبت را با دیوانه‌های بزرگ و کوچکش از بین برد.

(نقش بر آب، ص ۱۳۵)

در مثال مذکور «با دیوانه‌های بزرگ و کوچکش» متمم اختیاری بوده و در جمله ضروری نیست. او به افتخارات گذشته‌ی خود می‌بald.

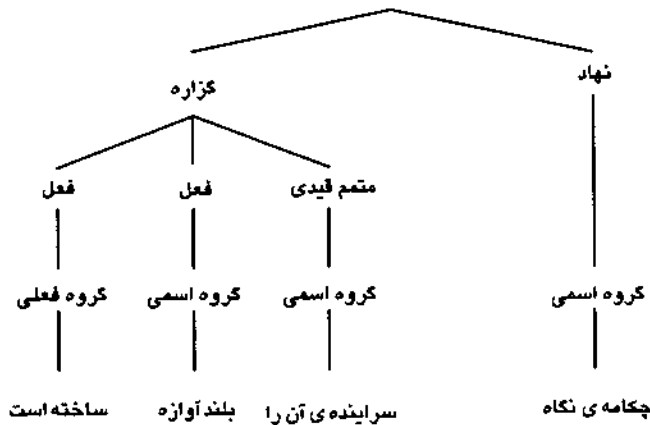
یادآوری (۱): مصدر فعل‌هایی که نیاز به متمم دارند و با حرف اضافی اختصاصی به کار می‌روند عبارت‌اند از: الف) نگرستن (نگاه کردن)، نازیدن (افتخار کردن)، اندیشیدن (فکر کردن)، برازیدن (شایسته بودن)،

جمله (ژرف ساخت)



بالیدن (افتخار کردن)،
پرداختن (اقدام کردن)،
مشغول شدن)، پیوستن
(متصل شدن)، تاختن
(حمله کردن)،
چسبیدن، گرویدن،
برخوردن ← (به)
ب) جنگیدن، ساختن
(سازگار بودن)،
ستیزیدن، آمیختن
(مخلوط شدن)،
درآمیختن ← (با)
پ) گذشتن (عبور
کردن، صرف نظر
کردن)، ترسیدن،
پرهیزیدن (دوری
کردن)، رنجیدن ← (از)
ت) گنجیدن (قرار گرفتن) ← (در)
ث) شوریدن، برانگیختن ← (بر)

جمله (رو ساخت)



یادآوری (۲): بعضی از اسم‌ها از نظر معنی نیاز به متمم دارند و متمم آن‌ها در جمله ضروری به نظر می‌رسد. این متمم‌ها متمم اسم نامیده می‌شوند، که اولاً جزو ارکان اصلی جمله نیستند و وابسته محسوب می‌شوند. ثانیاً جزو گروه‌های اسمی نخواهد بود (گروه مستقلی تشکیل نمی‌دهند).

مثال: لبریز از، استفاده از، مهارت در، بحث درباره‌ی، توجه به، انتقاد از، ترس از، اندیشیدن به، خندیدن بر، تنفر از، جنگ با، علاقه به، دشمنی با، آشنا به، تأمل در، تسلط بر، ...

من از او نمی‌ترسم ← «او» متمم اجباری است چون فعل «می‌ترسم» به آن نیاز دارد.

ترس از او خوب نیست ← «او» متمم اسم است چون «ترس» به آن نیاز دارد.

یادآوری (۳): گاهی ضمیر مبهم، صفت، قید، شبه جمله نیز «متمم» می‌پذیرند.

یکی از بزرگان، بسیاری از مردم، بزرگ‌تر از او، آفرین بر تو، تنها تر از او.

۳- چهار جزئی: جمله‌هایی که غیر از نهاد و فعل به دو جزء دیگر

نیز نیاز دارند و به سه دسته تقسیم می‌گردند.

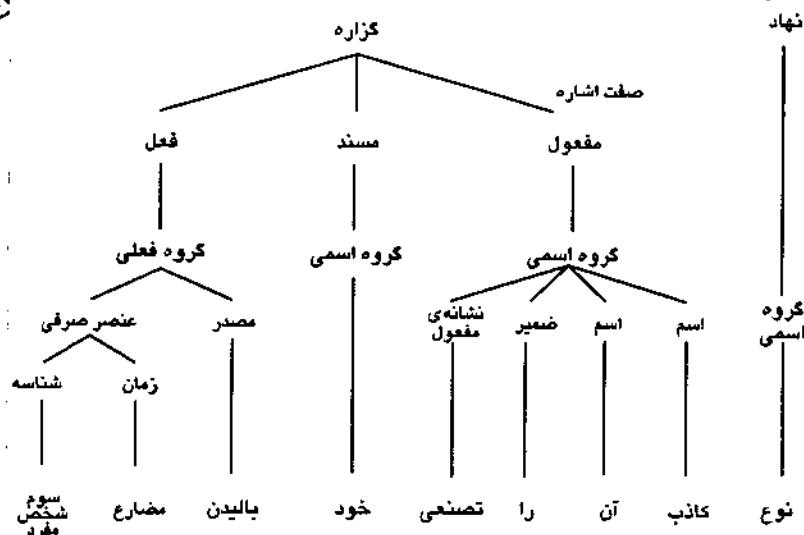
الف) چهار جزئی با مفعول و مستند: نهاد + مفعول + مستند +

فعل

ساختار این نوع جمله‌ها به فعل آن‌ها بستگی دارد. به طور کلی این نوع جمله‌ها را فعل‌های جدا شده از «کردن، نمودن، ساختن» در معنی «گردانیدن» و هر فعلی که به معنی «نامیدن، تصور کردن، به حساب آوردن...» باشد، می‌سازند.

نوع اول: چنانچه پیش از فعل‌های «کردن، نمودن، ساختن» گروه صفتی به کار رود به صورت ساده به کار می‌رود و گروه نقش

جمله (ژرف ساخت)



مسندی خواهد داشت.

مثال: چکامه‌ی نگاه، سراینده‌ی آن را بلند آوازه ساخته است.

(چشمه‌ی روشن، ص ۶۶۵)
- قاضی جرجانی آن‌ها را از یک دیگر جدا کرد.

(صورت‌خا، ص ۱۰۹)
یادآوری (۱): «کردن» به معنی «انجام دادن» جمله‌ی سه جزئی با مفعول می‌سازد.

مثال: پس کاری کردم و یک شعر بلندبالا گفتم.

(روزها، ج ۲، ص ۳۱۰)
و در مواردی غیر از موارد ذکر شده فعل مرکب می‌سازد.

مثال: از این رو در این فصل، منظومه‌ی «ای خواب» را انتخاب کرده‌ام.

(چشمه‌ی روشن، ص ۵۹۶)

دوست، نخست او را از این پراکنده‌گویی سرزنش می‌کند.

(روزها، ج ۲، ص ۲۷۸)

یادآوری (۲): «ساختن» در معانی مختلف به کار می‌رود.
الف) در معنی سازگار بودن، جمله‌ی سه جزئی با متمم می‌سازد.

ب) در معنی به وجود آوردن جمله‌ی سه جزئی با مفعول می‌سازد.

پ) در معنی «گردانیدن» جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند می‌سازد.

یادآوری (۳): «نمودن» در معنی «نشان دادن» جمله‌ی سه جزئی با مفعول می‌سازد.

«نمودن» در معنی «به نظر رسیدن» جمله‌ی سه جزئی با مسند می‌سازد.

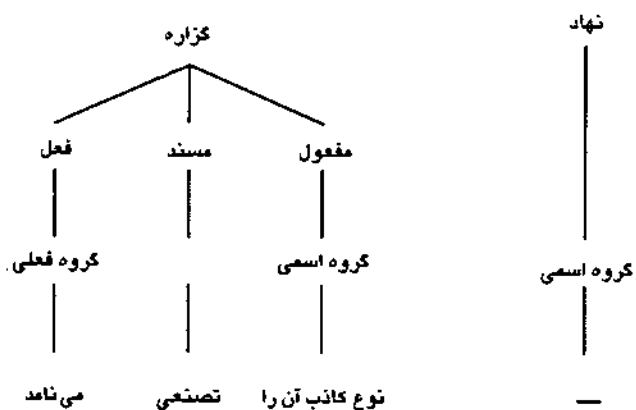
مثال: چاره‌گری‌هایی حاصل می‌نمود.

(چشمه‌ی روشن، ص ۳۳)

یادآوری (۴): به افعال نوع اول و دوم، که جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند می‌سازند، در دستورهای سنتی افعال ناقصه گفته می‌شود که بدون مکمل معنی پیدا نمی‌کنند.

یادآوری (۵): معیار تشخیص جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند این گونه است که مفعول جمله را در جایگاه «نهاد» قرار می‌دهند و به همراه «مسند» جمله‌ی استادی سه

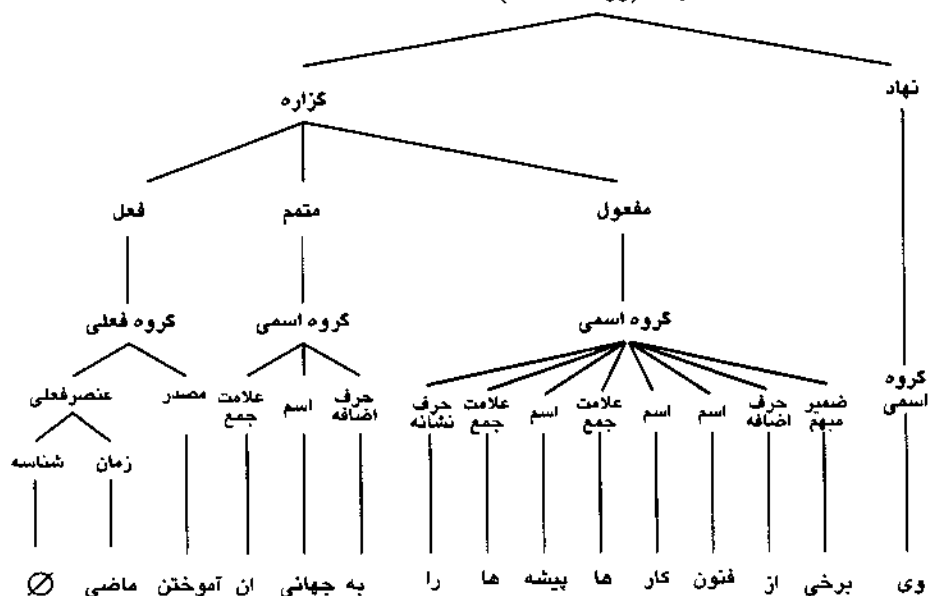
جمله (رو ساخت)



جزئی می‌سازند، به طوری که با مفهوم اصلی جمله توافق داشته باشد. به عبارت ساده‌تر در این گونه جمله‌ها «مفعول و مسند» دو چیز جدا از هم نیستند.

نوع دوم: فعل این جمله‌ها از مصدرهای زیر جدا می‌شوند.
پنداشتن، نامیدن، شمردن (پنداشتن)، تصور کردن، خواندن (نامیدن)؛ دانستن (پنداشتن)؛ گفتن (نامیدن)؛ شناختن (پنداشتن)؛ یافتن، دیدن (پنداشتن)....
مثال: - نوع کاذب آن را تصنعی می‌نامد.

جمله (ژرف ساخت)



(چشمه ی روشن، ص

۳۵۹)

- تنها قوانین را برای

تضمین آزادی کافی نمی دید.

(چشمه ی روشن، ص ۳۲۰)

یادآوری (۱): «خواندن» در

معنی «نامیدن»

جمله ی چهار

جزئی با مفعول و

مسند می سازد.

«خواندن» در معنی «دعوت

کردن» جمله ی چهار جزئی با

مفعول و متمم می سازد.

«خواندن» در معنی «فراشت

کردن» جمله ی سه جزئی با

مفعول می سازد.

یادآوری (۲): «دیدن» در معنی

«پنداشتن» جمله ی چهار جزئی با مفعول و مسند

می سازد.

«دیدن» در معنی «با چشم دیدن» جمله ی سه جزئی با مفعول

می سازد.

یادآوری (۳): «یافتن» می تواند جمله ی سه جزئی یا چهار جزئی

بسازد.

ب) چهار جزئی با مفعول و متمم: فعل این جمله ها گذرا به مفعول و متمم است. شامل:

آموختن (یاد دادن، یاد گرفتن) آویختن (نصب کردن، وصل کردن)

فروختن، گفتن، پرداختن، دادن، افزودن، آلودن، بخشیدن، سپردن، چسبانیدن، پرسیدن، کاستن، گرفتن، دزدیدن، ربودن، شنیدن، ...

- وی (جمشید) برخی از فنون و کارها و پیشه ها را به جهانبیان

آموخت.

(چشمه ی روشن، ص ۳۰)

- شعر زاله قائم مقامی، آب و رنگ و لطافتی خاص به آن بخشیده

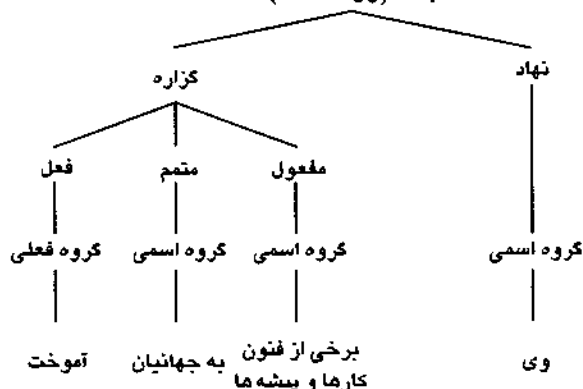
است.

(معان، ص ۴۲۸)

یادآوری (۱): جمله های سه جزئی گذرا به مفعول گاهی با افزودن

تکرار «ان» متمم نیز می گیرند.

جمله (رو ساخت)



مثال: آن را به همه ی حضار مجلس بچشانند.

(روزها، ج ۱، ص ۱۴۶)

به تدریج میهن دوستی توأم با بدبینی و یأس اندیشه ی او را به انتقادهای آتشین و بدون هدف روشن و ویرانگر کشاند.

(چشمه ی روشن، ص ۳۷۱)

یادآوری (۲): گاهی جمله های سه جزئی گذرا به متمم یا پذیرفتن تکرار «ان» مفعول نیز می گیرند.

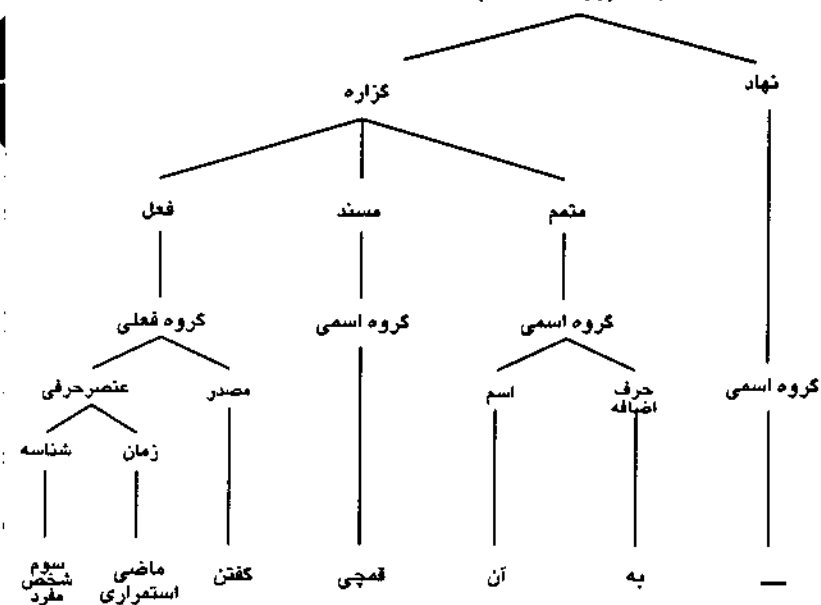
مثال: از زحمت زندگی او جامعه را رهااند.

(چشمه ی روشن، ص ۳۷۱)

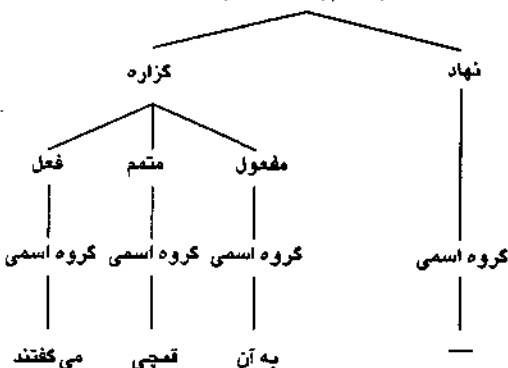
ب) چهار جزئی با متمم و مسند. نهاد+متمم+مسند+فعل این جمله ها با فعل جدا شده از مصدر «گفتن» در معنی «اطلاق



جمله (زرف ساخت)



جمله (رو ساخت)



کردن و نامیدن به کار می روند.

مثال: به آن قمچی می گفتند.

یادآوری: در آثار مورد بررسی از این گونه جمله ها بسیار اندک دیده

می شود.

(روزها، ج ۱، ص ۱۴۶)

یادآوری: تقسیم بندی اجزای جمله بر اساس نظریات دستور زبان

فارسی اثر دکتر وحیدیان کامیار و استاد غلامرضا عمرانی بوده

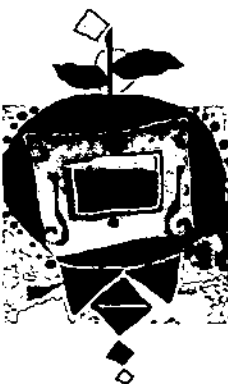
به او مادر چون می گفتند.

(همان) است.



زیر نویس

1. transformation generative grammar
2. deep structure
3. surface structure
۴. دستور زبان فارسی - مشکوة الدینی - ص ۴۷
5. linguistics and language juliqs falk
6. tree diagram - tree structure



۱۰. ابوالحسن، مبنای زبان شناسی، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات نیلوفر، چاپ پنجم.
۱۵. وحیدیان کامیار، تقی، عمرانی، غلامرضا، دستور زبان فارسی (۱)، تهران، ۱۳۷۹، انتشارات سمت، چاپ اول.
۱۶. یوسفی، غلامحسین، چشمه ی روشن، تهران، ۱۳۷۳، انتشارات علمی، چاپ پنجم.
۱۷. یوسفی، غلامحسین، نامه ی اهل خراسان، مشهد، ۱۳۴۷، کتاب فروشی زوار.
۱۸. یول، جورج، نگاهی به زبان، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات سمت، چاپ دوم، ترجمه ی نسرین حیدری.

- ترجمه غلامعلی زاده، مشهد، ۱۳۷۵، انتشارات آستان قدس، چاپ چهارم.
۱۱. فرشیذورد، خسرو، جمله و تحول آن در زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۵، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۱۲. مشکوة الدینی، مهدی، سیر زبان شناسی، مشهد، ۱۳۸۱، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم.
۱۳. مشکوة الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی، مشهد، ۱۳۷۳، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم.
۱۴. نجفی،

- کتاب فروشی تهران، چاپ شفق، چاپ پنجم.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، تهران، ۱۳۶۸، انتشارات علمی، چاپ سوم، دو جلد.
۷. زرین کوب، عبدالحسین، نقش بر آب، تهران، ۱۳۷۴، انتشارات سخن، چاپ سوم.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم.
۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات آگاه، چاپ پنجم.
۱۰. فالک، جولیا ساس، زبان شناسی و زبان،

کتاب نامه

۱. اچیسون - جین - مبنای زبان شناسی، ترجمه ی محمد فائز، تهران، ۱۳۷۱، انتشارات نگاه، چاپ اول.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، روزها، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات یزدان، چاپ دوم، سه جلد.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان، تهران، ۱۳۷۴، نشر آثار، چاپ ششم.
۴. باطنی، محمد رضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۰، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
۵. خیام پور، دستور زبان فارسی، تبریز، ۱۳۴۴،

❖ دکتر علی رووف

کلمه واژه ها

زبان فارسی واژه ها، میراث واژه ها، و غیره

«گاه» گاهستان، لغت نامه دهخدا

فایل «گاه»

چکیده

«وند» ها در زبان فارسی، که یک زبان ترکیبی است، بسیار فعال و تأثیرگذار هستند. از جمله وند «گاه» در واژه سازی قابلیت فراوانی دارد. نگاهی به معانی متعدد «گاه» در لغت نامه «دهخدا» تأییدی به این سخن است.

«قلم گاه» زمان و مکان به رقص و رامنشگری می پردازد، و «گاهستانی» پر و لوله می سازد.



قطعه ی سه گاه، نمایش واره ای است از این گاهستان، «گاه سازی» سرگذشتی است که از زبان دکتر ماکسول مالتز، نویسنده ی روان شناسی خلاقیت^۱ نقل شده است.

خلاصه ی سرگذشت به قلم ماکسول مالتز

یک دانشجوی پزشکی که به «آفلاتزا» مبتلا شد [بود] در بیمارستان بستری می شود. بیماری اش شدت می گیرد. دچار افسردگی می شود. دوستان همدانش شاهد افسردگی روز افزون او می شوند. وقتی علامت «ملاقات ممنوع» را روی در اتاق او می بینند، تعجب می کنند. معلوم می شود خود بیمار خواسته است این جمله را روی در نصب کند. چون از همه کس، از دوستان و اقوامش، بدش می آید. در خیال خود همه ی آدم ها را مضحک و بی معنا می پندارد. می خواهد در زندان ذهنش تنها باشد.

از میان همه ی «وندها» وند «گاه» قهرمان ترین آن هاست. گاه بر پیشانی واژه ها می نشیند و نقش «پیشوند» یا «پیشگاه» را بازی می کند. و گاه، بر پسانی (در مقابل پیشانی) کلمات می چسبید و سیمای «پسوند» یا «پسگاه» به خود می گیرد. گاه در پهن گاه زمان به تکاپو می افتد و هنگامه به راه می اندازد. گاه در قلمرو مکان تلاش می کند و چه منظر گاه های زیبا که نمی آفریند، و چه چشم گاه های طربناکی را که به پلشت گاه ها مبدل نمی سازد.

«گاه» یکی از زیباترین «وندها» های زبان فارسی است که «کاربردگاه ها» بی بس فراخ دارد. شاید یکی از علت ها این است که در دو

در هزار نوبت واژه ها، سرگرمی های فراوان یافت می شود. یا مشغول شدن به این سرگرمی ها، می توان با زندگی باز کرد، یا بهتر، می توان زندگی را به بازی گرفت. یکی از سرگرمی ها در این وادی، زبانیدن واژه ها و یا میراندن آن ها است. مثل این که، «گفته ها» با «نا» می میرند و «ناگفته ها» باقی می مانند. و یا، «یادها» با «گاه» جان می گیرند و یادگاه ها می سازند و یادگاران می گذارند.

گاهستان



از چیزی لذت نمی برد و از زندگی بیزار گشته است. سرانجام بخت خوش با او یار می شود. پرستاری تصمیم می گیرد برایش کاری بکند. به او می گوید: «در این بیمارستان دختری بستری است. او هم از بیماری خودش رنج می برد. اگر تو برایش نامه ای بنویسی و دل گرمش بکنی، می توانی او را از رنجی که می برد نجات دهی.»

جوان دانشجو تقاضای او را می پذیرد و نامه نگاری با دختر را آغاز می کند. برای او نامه می نویسد و نامه می گیرد. در نامه هایش به دختر می نویسد «در یک»، و در خیال خود، او را دیده است و عاشقش شده است. آرزو می کند اگر مردوشان بهتر شوند بتوانند با هم قدم بزنند. دختر هم در نوشته هایش آرزو می کند که بتوانند با هم صحبت کنند.

دیری نمی گذرد که حال جوان بهتر می شود. شاد و خندان در اتاقش راه می رود. نا این که پزشک مرخصی او را از بیمارستان اعلام می کند.

جوان دانشجو سخت ناراحت می شود. چون هنوز دختر را ندیده است. به پرستار می گوید می خواهد به دیدار دختر برود. پرستار قبول می کند. اتاق شماره ۴۱۴ را به او نشان می دهد. اما، چنین شماره ای در بیمارستان وجود ندارد.

جوان همه چیز را می فهمد. می فهمد که بیرون آمدن از دنیای تاریک تصویر ذهنی، که ساخته و پرداخته ی خودش بوده است، و قدم زدن در جهان آفتابی، چه لذتی دارد.

«گاهستان» ها بازی گاه هایی می توانند بود در دو «گاه». گاه یک، مجموع زشتی های را می نماید که بشر جسته است. و گاه دو، تلاش هایی را می نگارد که بررسی درک زیبایی ها بایسته است.

استاد علی اکبر دهخدا ۲۲ دسته معنی، در بیست ستون لغت نامه^۱، برای «گاه» پیدا کرده است و برای هر «گاه» مثال های چندی آورده است. مثال هایی هم چون:

۱- سریر، تخت پادشاهان، اورنگ،

صندلی، عرش.

• سیاوش ز «گاه» اندر آمد چو دیو
بر آورد بر چرخ گردان غریو

(فردوسی)

• با رفعت و قدر باد جاهت
بافتح و ظفر سریر و «گاه» ت

(نظامی)

۲- [بوته ی زرگری، ظرف، مقام، آهنگ، موسیقی.

• دل او شاد و نشاط تن او باد قوی
تن بدخواه، گدازنده چو زر اندر «گاه»

(فرخی)

۳- هرخانه ای از خانه های تخته نرد. یک گاه = خانه ی نخستین، شش گاه = خانه ی ششم
• امیر دو مهره در شش «گاه» داشت و
احمد بریمی دو مهره در یک «گاه»

(چهار مقاله ی نظامی)

۴- خیمه، چادر. خرگاه: خیمه ی بزرگ، چادر بزرگ.

• سوی «خرگاه» راند مرکب تیز
دید پیری چو صبح مهر انگیز

(نظامی)

۵- نوبت، گاهی، نوبتی، باری. صبح صادق: پگاه

ع- پسوند (زمان) که به کلمات ملحق شود.
خوردن گاه، سحرگاه، چاشت گاه.
«سحرگاهی» استادم مرا بخواند. برفتم و
حال باز پرسید

(تاریخ بیخی)

۷- عصر، دوره، زمان.

• باده ای چون گلاب روشن و تلخ
مانده در خم ز «گاه» آدم باز

(فرخی)

۸- زمان، وقت، هنگام، حین، مدت.

• خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد
که «گاه» مردم از او شاد و «گه» ناشاد

(کسایی)

۹- فصل، موسم.

• جوانان چین اندر آن مرغزار
یکی جشن سازند «گاه» بهار

(فردوسی)

۱۰- همراه با اسم اشاره به معنی زمان، مدت، موقع، وقت.

• تا «آن گاه» که ترکمانان را از خراسان
بیرون کردید.

(تاریخ بیخی)

۱۱- همراه با مبهمات مثل: هرچند گاه، چندین گاه.

• به مرغ و کباب و بره چند «گاه»
به توران زمین گورستی مرا

(فردوسی)

۱۲- پسوند (مکان): جایگاه.

• سپردش به مادر بدان «جایگاه»
برآمد برین نیز یک چندگاه

(فردوسی)

• اکنون به قصاص گاهش می برند / مردان
دلاور به کمین گاه برجستند

(گلستان سعدی)

۱۳- همراه با کلمه ای دیگر اسم مکان سازد.
شیرگاه، قدمگاه، قتلگاه

فیروزی

۱. روان شناسی خلایق، ماکسول مالتر، صص ۱۶۵-۱۶۲.

۲. لغت نامه ی دهخدا، چاپ مؤسسه ی انتشارات دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۳.

رسم نمودار گروه‌های اسمی



❖ امیر محمد اردشیرزاده (دزفول - ۱۳۵۳)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان‌های دزفول است و ده سال سابقه‌ی خدمت دارد و پژوهشگر نمونه‌ی سال ۸۱ شهرستان است. وی هم اکنون در دوره‌ی دکتری دانشگاه پیام نور مشغول تحصیل است.

کتابخانه‌ها:

کتابخانه‌های: کتابخانه گروه اسمی،
کتابخانه پیکانی، دستگاه وابسته، دفتر

چکیده

مبحث گروه اسمی و وابسته‌های آن از موضوعات مهم دستور زبان است و اصلی‌ترین عنصر جمله به شمار می‌رود. بررسی و شناخت دقیق و ترسیم نمودارهای درختی و پیکانی به آشنایی و شناخت مادر این زمینه کمک می‌کند. برای رسیدن به این هدف الگوی مناسبی در کتب درسی دیده نمی‌شود؛ به همین منظور دانش آموزان و حتی مدرسان این کتب نسبت به رسم نمودار پیکانی دچار مشکل می‌شوند. مؤلف در این مقاله سعی کرده است جهت ساده کردن یادگیری این مبحث، مطالب را به شکل اصل و قاعده و مسئله وار ذکر کند.

انواع تعریف گروه و گروه اسمی

«گروه اسمی دو یا چند کلمه است که معنی کامل نداشته باشد و به صورت جمله یا جمله وار یا کلمه‌ی مرکب در نیامده باشد؛ و نقش یکی از کلمات و واحدهای دستوری را در کلام بازی کند»^۱ مانند: کتاب هوشنگ (گروه اسمی).

گروه اسمی: «یک واحد نحوی است که در ساخت جمله جایگاه‌های نهاد، وابسته‌ی اسمی (ملکی - مضاف‌الیه)، وابسته‌ی بدل، مفعول، متمم، مسند، قید و جزاین‌ها به کار می‌رود»^۲.

گروه اسمی: «کلمه یا گروهی از کلمات است که از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ساخته شده است»^۳.
گروه اسمی: «در یک جمله هر عنصر

زبانی که در جایگاه نهاد، مفعول، مسند، متمم و منادا بنشینند گروه اسمی به شمار می‌رود»^۴.

ساختمان گروه اسمی

«گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته درست می‌شود که می‌تواند یک یا چند وابسته نیز بگیرد. وجود وابسته اختیاری است»^۵.
«گروه اسمی فارسی از یک کلمه یا بیش‌تر ساخته شده است و در ساختمان واحد بالاتر یعنی بند، جایگاه مسندالیه، متمم و گاهی نیز جایگاه ادات را اشغال می‌کند»^۶.
مثال: حسن خانه خودش نیست، که «حسن» و «خانه‌ی خودش» گروه‌های اسمی هستند و به ترتیب در جایگاه مسندالیه و ادات قرار گرفته‌اند.

اصول و قواعد ترسیم

نمودار پیکانی گروه‌های اسمی

۱- هرگاه هسته‌ی گروه اسمی با یک وابسته‌ی پیشین و یک وابسته‌ی پسین همراه باشد، به دوروش می‌توان عمل کرد.
الف) ابتدا علامت فلش (پیکان) از وابسته‌ی پسین به هسته داده می‌شود و سپس از وابسته‌ی پیشین به مرکز علامت قبلی.
ب) از هر کدام از وابسته‌ها می‌توان علامتی جداگانه رسم کرد.
مثال:

کدام کتاب ادبیات (روش الف)

کدام کتاب ادبیات (روش ب)



دفتر انتشارات کمک آموزشی

آشنایی با مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با عناوین تهیه و منتشر می شوند:

مجله های دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در سال تحصیلی - منتشر می شوند):

- رشد کودک (برای دانش آموزان آمادگی و پایه ی اول دوره ی ابتدایی)
- رشد نوآموز (برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره ی ابتدایی)
- رشد دانش آموز (برای دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم دوره ی ابتدایی)
- رشد نوجوان (برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)
- رشد جوان (برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)

مجله های عمومی (به صورت ماهنامه - ۹ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می شوند):

- رشد مدیریت مدرسه، رشد معلم، رشد آموزش ابتدایی، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد مدرسه فردا

مجله های تخصصی (به صورت فصلنامه و ۴ شماره در سال منتشر می شوند):

- رشد برهان راهنمایی (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)، رشد برهان متوسطه (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)، رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیا، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زیست شناسی، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش فیزیک، رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش رشد آموزش علوم اجتماعی، رشد آموزش زمین شناسی، رشد آموزش فنی و حرفه و رشد مشاوره.

مجله های رشد عمومی و تخصصی برای معلمان، آموزگاران، مدیران و کادر اجرایی مدارس
دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشگاه ها
و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۲ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی.
تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۳۷۸

۶- هرگاه هسته ی گروه اسمی دو وابسته ی پسین داشته باشد و هر دو مضاف الیه باشند، ابتدا علامت پیکان از وابسته ی دوم به وابسته ی اول و سپس از مرکز آن دو به هسته وصل می کنیم.
مثال:

کرسی استادی ادبیات

کتاب پدر من
باغ دوست احمد

۷- هرگاه هسته ی گروه اسمی با دو وابسته ی پسین همراه باشند که اولی صفت و دومی مضاف الیه باشد، ابتدا علامت پیکان از صفت به هسته و سپس از مضاف الیه به مرکز آن دو رسم می شود.
مثال:

دیوار بلند باغ

۸- هرگاه هسته ی گروه اسمی دو وابسته داشته باشد و هر دو نیز صفت باشند دو حالت وجود دارد.
الف: اگر صفت ها به هم پیوسته و وابسته باشند، ابتدا از صفت دومی به اولی و از مرکز آن دو به هسته، علامت پیکان رسم می شود.
مثال:

چشم آبی روشن

ب: اگر صفت ها وابسته ی هم نباشند، از هر کدام جداگانه یک علامت به طرف هسته رسم می شود.
مثال:

مرد خوش لباس قد بلند

۹- اگر هسته ی گروه اسمی دارای قید و صفت باشد، ابتدا علامت پیکان از قید

۲- هرگاه هسته ی گروه اسمی دو وابسته ی پیشین و یک وابسته ی پسین داشته باشد، ابتدا از وابسته ی پسین علامت فلش (پیکان) به هسته وصل می شود و سپس از دو وابسته ی پیشین به ترتیب نزدیک بودن به هسته این عمل انجام می شود.
مثال:

این پنج کتاب زیبا

۳- هرگاه هسته ی گروه اسمی دو وابسته ی پیشین به تنهایی داشته باشد ابتدا از نزدیک ترین وابسته به هسته، علامت پیکان وصل می شود و سپس از اولین وابسته به مرکز آن دو.
مثال:

هر پنج دانش آموز

۴- هرگاه هسته ی گروه اسمی سه وابسته ی پیشین داشته باشد علامت پیکان از نزدیک ترین وابسته ی پیشین به هسته وصل می شود، و بقیه ی وابسته ها به ترتیب به هم وابسته می شوند.
مثال:

این هر دو کتاب

۵- هرگاه هسته ی گروه اسمی با دو وابسته ی پسین (علامت جمع و صفت نسبی) همراه باشد ابتدا از نزدیک ترین وابسته به هسته و سپس از وابسته ی دومی به مرکز آن دو علامت پیکان کشیده می شود.
مثال:

آهنگ های آسمانی



برگ اشتراک مجله های رشد

ایط

اریز مبلغ ۲۰/۰۰۰ ریال به ازای هر عنوان مجله درخواستی، صورت علی الحساب به حساب شماره ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت شعبه سه راه آزمایش (سرخه حصار) کد ۳۹۵ در وجه مرکب افست.

رسال اصل رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک.

م مجله :

م و نام خانوادگی :

ریخ تولد :

یزان تحصیلات :

فن :

شانی کامل پستی :

ستان :

شهرستان :

بیان :

ک :

کد پستی :

لف و اریز شده :

ماره و تاریخ رسید بانکی :

امضا :

تهران - صندوق پستی مشترکین ۱۶۵۹۵/۱۱۱

ایترنتی: www.roshdmag.org

لکترونیک: [Email:info@roshdmag.org](mailto:info@roshdmag.org)

ر مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ - ۷۷۳۳۶۶۵۶

ام گیر مجلات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۸۸۳۹۲۳۲

ی:

نه برگشت مجله در صورت خوانا و کامل نبودن نشانی، بر عهده برگ است.

ی شروع اشتراک مجله از زمان وصول برگ اشتراک است.

هر عنوان مجله برگ اشتراک جداگانه تکمیل و ارسال کنید (تصویر اشتراک نیز مورد قبول است).

به سوی صفت و سپس از مرکز آن دو به هسته رسم می شود.

نکته: قید صفت به قیدی گفته می شود که درجه ی صفت را بیان می کند.

مثال:

چهره ی کاملاً جدی

دوست فوق العاده صمیمی

آدم کاملاً باهوش

رفتار بسیار پسندیده

۱۰- اگر هسته ی گروه اسمی دارای یک

وابسته ی پیشین و ممیز باشد ابتدا

علامت پیکان از ممیز به طرف وابسته ی

پشین و سپس از مرکز آن دو به طرف

هسته رسم می شود.

نکته: ممیز اسمی است که بدون همراهی

کسره، پس از صفت شمارشی می آید.

دو رأس گوسفند پنج توب پارچه

دو متر و نیم پارچه یک کیلو نیم پرتقال

۱۱- هرگاه هسته ی گروه اسمی یک وابسته ی

پشین و سه وابسته ی پسین داشته

باشد، ابتدا از نزدیک ترین وابسته ی

پسین به هسته علامت پیکان، و

وابسته ی پیشین نیز به آخرین وابسته ی

پسین گروه اسمی وصل می شود.

مثال:

این بناهای باشکوه والا

۱۲- هرگاه در گروه اسمی، متمم صفت

وجود داشته باشد، ابتدا علامت پیکان

از متمم به طرف صفت و سپس از بین آن دو به هسته وصل می شود.

مثال:

کاسه پر از آب سرد (شکل اول)

کاسه پر از آب سرد (شکل دوم)

درخت نشسته در زمین

۱۳- هرگاه وابسته ها از نوع صفت مضاف الیه

(صفت مضاف الیه می تواند شمارشی،

مبهم و پرسشی باشد) باشند، ابتدا از

نزدیک ترین وابسته به طرف هسته و

سپس از مرکز آن دو به اولین وابسته

علامت پیکان رسم می شود.

مثال:

مطالب کدام کتاب

یادداشت ها:

۱- دستور مفصل امروز، خسرو فرشیدورد، ص ۹۷.

۲- دستور زبان فارسی، مهدی مشکوة الدینی، ص ۱۶۵.

۳- دستور زبان چهارم، ارزنگ و علی اشرف صادقی، ص ۲۳.

۴- زبان فارسی، غلامرضا عمرانی، هامون سبلی، ص ۲۷.

۵- دستور زبان فارسی، تقی وحیدیان کامیار، غلامرضا عمرانی، ص ۶۸.

۶- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، ص ۱۲۷.

منابع و مأخذ:

۱- ارزنگ، غلامرضا، صادقی، علی اشرف، دستور زبان

چهارم، آموزش متوسطه عمومی (فرهنگ و ادب) ۱۳۶۲.

۲- باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۳- عمرانی، غلامرضا و سبلی هامون، زبان فارسی، انتشارات اندیشه، ج ۱، ۱۳۸۱.

۴- فرشیدورد، خسرو، دستور مفصل امروز، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۵- مشکوة الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۶- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا، دستور زبان

فارسی (۱) انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹.

پرسش و پاسخ های دستوری



چکیده

نویسنده‌ی این بخش، که خود از مؤلفان دستور زبان فارسی دوره‌ی متوسطه است، سعی کرده به بیست پرسش دستوری زبان، که دغدغه‌ی خاطر بسیاری از دبیران است، پاسخ دهد.

❖ غلامرضا عمرانی

کلیه واژه‌ها:

گروه اسمی و فعلی، تکواژ اگر اند تکواژ
وابسته، گروه قیدی، ممیز، جمله‌های
سه جزئی و چهار جزئی، اصوات، وند
اشخاصی، وند صرفی و...

۱. «می بینمشان» چند واژه است؟ اگر یک واژه است مگر می‌تواند دو گروه اسمی و فعلی باشد؟

دو واژه است؛ زیرا:

۱. همیشه در زنجیره‌ی جانشینی، یک
واژه جای گزین ضمیرهای پیوسته‌ی
شخصی می‌شود؛ نمونه: می بینم آن‌ها را،
می بینم تو را و...

۲. هنوز هم امکان جابه‌جایی این

ضمیر در جمله وجود دارد که نشانه‌ی
استقلال آن‌هاست؛ نمونه: پیدایش کردم
← پیدا کردم و...



۲. «بزرگم» «معلمی» چند واژه است؟ اگر یک واژه به حساب آوریم مگر «م» یا

«ی» به جای فعل هستم و هستی نمی باشد؟ در این صورت باید «م» و «ی» به تنهایی یک واژه محسوب شود.

به همان دلیل بالا دو واژه است.

نمونه ی دلیل ۱: معلمی - معلم

هستی، معلم بودی، معلم شدی و...

نمونه ی دلیل ۲: معلم کلاس

سومی هایی، معلم شنایی و... پس «ی»

جزئی از واژه ی «معلمی» نیست و گرنه

امکان جدا شدنش از این واژه وجود

نداشت؛ زیرا یکی از ویژگی های واژه آن

است که نمی توان اجزای دیگر کلام را

میان عناصر سازنده ی واژه وارد کرد.

می توانیم تلقی سستی مان را در زبان

فارسی، مخصوصاً از واژه عوض کنیم،

واژه آن است که توان در آن شکاف ایجاد

کرد و عنصر زبانی دیگری را در محل آن

برش وارد کرد. شکل نوشتاری واژه

گولمان نزنند. این ویژگی را شاید همه ی

زبان هایی که حروفشان هنگام نوشتن به

هم می چسبد، دارند. اگر این ویژگی را

ملاک قرار دهیم، پس هر چند نشانه ای

که در نوشتن به هم بچسبند، باید یک

واژه به حساب آیند و حال آن که می دانید

و می دانیم که چنین نیست؛ مثلاً خطش

چند واژه است؟ خطنحشش چه طور؟

خطنحشکجشش چه طور؟ و این زنجیره

را همین طور اگر می توانید، ادامه بدهید.

به قول مشهدی ها: نمتیخیشنخشیره،

مسئول خواندنش ما نیستیم. باشد؟

اما معلمی به معنای معلم بودن چه

طور؟ این را دیگر، شما پاسخ بدهید.

باشد؟

۳. «کتابم» «دفترش» چند واژه است؟ به طور کل ضمایر متصل اضافی آیا تکواژ آزاد هستند یا تکواژ وابسته؟

همان گونه که توضیح داده شد،

ضمیرهای پیوسته ی شخصی یک تکواژ و

یک واژه به شمار می آیند. به طور کلی در

زبان فارسی تکواژ نقش نمای اضافه و

صفت، یعنی کسره (= -) و ضمیرهای

پیوسته ی شخصی دو استثنا به شمار

می آیند. از آن جا که این تکواژها را یک واژه

به حساب می آوریم، از این رو باید آن ها

تکواژ آزاد به شمار آورد، اما از آن جا که

استقلال آوایی ندارند؛ زیرا ضمیرهای

پیوسته ی شخصی (در زنجیره ی کلام، و

باز هم تأکید می کنم در زنجیره ی کلام) با

مصوت آغاز می شوند و «-» نیز فقط یک

مصوت است، (باز هم در زنجیره ی کلام،

و باز هم تأکید می کنم در زنجیره ی کلام-

دلیل این همه تأکید را بعداً خواهم گفت.)

به همین دلیل این مصوت معمولاً با آخرین

صامت واژه ی قبلی تشکیل یک هجا می دهد

- آزاد دانستن آن ها نیز با واقعیت سازگاری

ندارد (واقعیت در این جا یعنی واقعیت

کاربردی). از این رو به واقع باید این دو مورد

را جزء استثنائات این دسته بندی - به شمار

آورد؛ یعنی ما در زبان فارسی مجموعه ی

تکواژها را با معیارهای مشخص به دو دسته ی

آزاد و وابسته دسته بندی می کنیم، اما این دو

مورد استثناء در این دسته بندی جا نمی گیرند

و تنها کاری که برای معرفی آن ها می ماند،

این است که باید تنها ویژگی های این دو را

توصیف کرد. با این حال اگر بخواهیم به هر

قیمتی شده این استثنائات را نیز در این دو دسته

جای دهیم، بهتر است طبق این قاعده که هر

واژه ی ساده ی یک تکواژ آزاد به شمار می آید،

این دو را نیز تکواژ آزاد به شمار آوریم؛ یعنی

ملاحظه فرمودید که چگونه! نه؟ پس یک بار

دیگر خلاصه ی مطلب را عرض می کنم:

واقعیت این است که از راه های معمول

تعریف واژه، واژه دانستن این ها میسر

نشد. خودتان که شاهد بودید که ما چه قدر

زحمت کشیدیم که بشود. ولی خب،

نشد. راه دیگری پیدا کنیم: می گوئیم-

یعنی قبلاً گفته ایم- واژه ها تکواژ آزادند یا

دست کم یک پایه شان تکواژی آزاد است-

اگر غیر ساده باشند. ساده ها که خودشان

یک تکواژند و پایه شان خودشان- با این

حساب وقتی بالاتر گفتیم دیدمش دو واژه

است، عالم و آدم قبول دارند که یکی از این

دو (دیدم) است. بعدی چه؟ پاسخ معلوم

است. کار خوب هم سه واژه است: کار و

خوب را به عنوان واژه از زمان حضرت

آدم (ع) قبول داشته ایم. پیدا کنید واژه ی

سوم را. به همین سادگی.

۴. «متمم قیدی» گروه اسمی یا قیدی

یا حرف اضافه ای؟ به نظر

می رسد جزء گروه قیدی است.

زیرا در جایگاه قید قرار می گیرد.

متمم قیدی به تنهایی گروه اسمی

است، اما به همراه حرف اضافه اش گروه

قیدی به شمار می آید؛ نمونه:

این زمین را برای روز مبادا نگه

داشتیم. (برای روز مبادا = گروه قیدی

است که ساخته شده از حرف اضافه برای

+ گروه اسمی روز مبادا (در نقش متمم

قیدی)

به کجا می روی (به کجا گروه قیدی

است، کجا به تنهایی گروه اسمی است.

فعلاً این مطلب را تا همین جا داشته باشید

تا بعداً درباره اش بیشتر گپ بزنیم)، هرگاه

حرف اضافه از ابتدای متمم قیدی حذف

شود، متمم قیدی به گروه قیدی تبدیل

می شود. در صورتی که هنوز هم در نقش

قید به کار رود. نمونه: کجا می روی؟

(کجا = گروه قیدی) به یک شرط:

یک توضیح کوچک:

این گونه گروه های اسمی - که در

دسته بندی آن ها را فقط گروه اسمی

می نامیم - در حقیقت مشترکند میان گروه

قیدی و گروه اسمی؛ یعنی می توان در

پاسخ جمله ی بالا گفت: روز مبادا که

دیده است؟ (چون مفعول است، گروه

اسمی است.) یا روز مبادا همین لنگه

کفش کهنه هم به کار می آید. (در این جا

روز مبادا چرا توانسته قید واقع شود؟

چون گروه قیدی مشترک با گروه اسمی

است و این ویژگی را دارد.

کجا هم همین ویژگی را دارد؛ یعنی

در جمله ی (کجا می روی؟) گروه قیدی

است و در جمله ی (کجا را بیشتر

می پسندی)، مفعول و در نتیجه گروه

اسمی است؛ اما واژه ای مثل اتوبوس،

فرضاً، چنین نیست.

۵. «نوعی» در جمله «ورزش نوعی ریاضت است.» چیست؟ آیا می توان ممیز به

حساب آورد؟

چرا ممیز؟ مطمئناً نمی تواند ممیز

باشد، زیرا ممیز یک «واحد» است که

بعد از فرصت شمارشی و قبل از اسم

شمارش شده می آید؛ دو سیر نبات.

و شکی نیست که در جمله ای

مانند «ورزش نوعی ریاضت است»،

که قابل تبدیل است به «ورزش یک

نوع ریاضت است»، منظور ما این

نیست که «ورزش یک نوع ریاضت

است» است و مثلاً دو نوع یا سه نوع

ریاضت نیست، در حالی که وقتی

می گوییم «یک متر پارچه

می خواهم»، دقیقاً منظور ما این است

که، یک متر پارچه «و نه دو متر یا سه

متر...»

اصلاً خیالتان را از آن بابت راحت

کنم که امروزه (ی) در پایان اسم ها دیگر

در تقابل با دو و سه و «نیست» یعنی

اصلاً معنای یک نمی دهد، - بگذریم از

این که زمانی چنان معنایی داشته است

-؛ یعنی دیگر کسی به قصایی مراجعه

نمی کند که کیلویی گوشت = یک کیلو

گوشت بخرد (حالا شما چرا قیمتش را

به رخمان می کشید؟) و فروشنده هم از

کیلویی معنای یک کیلو را درک

نمی کند. تازه اگر او چنین گفته

باشد.)

از طرفی توجه به مکان «تکیه» نیز

در این جا راه گشاست: هنگامی که

صفت شمارشی همراه با ممیز می آید،

بر روی صفت شمارشی تکیه می شود؛

نمونه: «سیزده متر پارچه می خواهم»

اما در جمله ی «ورزش یک نوع ریاضت

است»، روی «یک» تکیه واقع

نمی شود.

(داخل پرانتز - فقط خانم

سلمان پور بخواند؛ از آن جا که

می دانم فردا ایشان نوعی را با تکیه

می خوانند و می گویند این هم استثنا،

همین الآن پاسخ ایشان را بدهم که

اگر کسی گفت ورزش نوعی ریاضت

است = با تکیه بر هجای نخست

نوعی، مثل این است که کسی بگوید

کره ی زمین از ارتفاع زیاد سبز است

و دیگری بگوید: سبز نیست، با تکیه

بر سبز؛ یعنی فقط سبز نیست،

رنگ های دیگر هم دارد؛ هم چنان که

از تکیه بر هجای نخست نوعی،

چنین مستفاد می شود که ریاضت فقط

ورزش نیست، چیزهای دیگر هم

هست.)

خب، بالاخره تکلیف نوع چه

شد؟ از اول هم روشن بود؛ یعنی

«نوعی» / یک نوع = گونه ای / (یک

گونه) - نه فقط نوع - همانند «هر نوع»،

«همه نوع»، «هیچ نوع»، «هر گونه»،

«این گونه»، «آن گونه» و... صفت

پیشین (صفت مبهم به شمار می آید.

البته «نوع» و «گونه» می توانند به

عنوان «ممیز» نیز به کار روند، اما این

در حالتی است که مثل بقیه ی

کاربردهای ممیز، به همراه دیگر

صفت های شمارشی (در، سه،

چهار...) یا «چند» یا «یک» - در حالتی

که همراه با تکیه ادا می شود (و واقعاً

هدف از آمدن آن ذکر تعداد باشد) -

بیایند؛ نمونه: در این جنگل صد و

بیست نوع خرنده یافت شده است. در

این دریاچه تنها یک نوع صدف وجود

دارد. در این بند چند نوع جمله به کار

رفته است.

۶. در جمله‌ی شما برای معلم خود پیام را بنویسید؟ جمله ۳ جزئی است یا ۴ جزئی؟
 «معلم» متمم برای «پیام» است یا برای فعل «نوشتن»؟ به نظر می‌رسد جمله سه جزئی است و «معلم» متمم برای «پیام» است. چون «پیام» دو جانبه است نه محل نوشتن.

کاملاً درست است. «نوشتن» جزء فعل‌هایی نیست که غالباً یا در همه‌ی کارکردهایش با حرف اضافه‌ی «برای» همراه باشد؛ پس «برای» حرف اضافه‌ی اختصاصی «نوشتن» نیست. اما «پیام» جزء اسم‌هایی است که می‌تواند به کمک حرف اضافه‌ی «برای» متمم بگیرد؛ نمونه: پیامی برای جوانان، پیام

رئیس جمهور به مردم. البته یک تلقی کاملاً عربی از این فعل وجود دارد هنگامی که آن را معادل مکاتبه می‌دانند و چون مکاتبه دوسویه است و در فارسی هم با حرف اضافه‌ی (با) آمده، این تصور ایجاد شده که باید نوشتن را به پیروی از آن، با حرف اضافه‌ی اجباری آورد. حالا (با) نشد، (به).

۷. «اصوات» جزء گروه اسمی است یا قیدی؟ مثلاً «حیف از عمر تلف شده» گروه اسمی است یا قیدی؟

اگر منظورتان از «صوت»، جمله است، خوب صوت نوعی استثنایی از جمله است و اصلاً در این حالتی که شما به کار برده‌اید، گروه نیست. یعنی واحدی بالاتر از گروه است. اگر گفتید واحد بالاتر از گروه چیست. چرا حیف را صوت نامیدید؟ می‌دانم که بسیاری از دستورها همین را نوشته‌اند ولی واقعیت آن است که صوت تعریف دیگری دارد که به کمک آن تعریف، ماهیت آن را درک می‌کنیم و دیگر واژه‌ای مثل حیف را جزو صوت‌ها به حساب نمی‌آوریم. مگر تعریف صوت را این طور نیاورده‌ایم؟ صوت واژه‌ای است که مانند دیگر واژه‌های زبان کاربرد ندارد؛ یعنی نمی‌تواند مفعول و نهاد و متمم و... قرار گیرد و تنها از موقعیت و نحوه‌ی بیان و قرینه می‌شود به مفهوم آن پی برد. صوت‌ها در موقعیت‌های مختلف عاطفی به کار می‌روند؛ به، اه، وای...

در برخی موارد یک گروه اسمی به عنوان متمم صوت عمل می‌کند مانند گروه اسمی: دست تو در جمله‌ی آه از دست تو. می‌دانید که آه یک جمله است، چه «از دست تو» هم راهش بیاید چه نیاید. حیف هم - با آن که صوت نیست - یک جمله است؛ جمله‌ی یک جزیی استثنایی از نوع بی فعل و این جا هم «عمر تلف شده» یک گروه اسمی است که به عنوان متمم اسم (حیف) آمده و البته می‌دانید که این جا حیف به تنهایی یا با این متممش - چون کار یک جمله را انجام می‌دهد - یک جمله است از همان نوع که گفتم. در مثال شما حیف از عمر تلف شده (حیف در اصل اسم است و عمر تلف شده متمم آن. سری هم به مبحث جمله‌ای استثنایی بزنید.) - حیف از عمر تلف شده (حیف - شبه جمله، تلف شده - متمم شبه جمله، جمله - جمله‌ی استثنایی)

۸. «ان» در گیلان، پائیزان، شادان، کوهان... چه نوع تکوازی است؟ آیا وند اشتقاقی است یا صرفی؟ به عبارت دیگر این کلمات مشتق هستند یا ساده؟ به نظر می‌رسد پسوندهای زمانی و مکانی وند اشتقاقی نباشند و واژه ساده می‌باشد.

اصل مهم در تشخیص این نوع تکواژها و واژه‌ها حفظ استقلال دستوری تکواژها در ذهن اهل زبان است. امروز هیچ ایرانی‌ای «گیلان» را متشکل از «گیل» و «ان» و «کوهان» را تشکیل شده از «کوه» و «ان» نمی‌پندارد؛ پس بهتر است این واژه‌ها را ساده فرض کنیم. اما هنوز هر ایرانی «پائیزان» و «بهاران» را متشکل از «پائیز» و «بهار» و «ان» می‌داند و «شادان» را واژه‌ای در نظر می‌گیرد که از افزودن پسوند «ان» - که در این جا نقش تأکید بر معنا را دارد - به واژه‌ی «شاد» حاصل شده است؛ پس در این دو مورد «ان» را باید پس‌وند در نظر گرفت و واژه‌ها را مشتق. چرا اصرار داریم که تمام مباحث زبان را تحت عنوان چند فرمول خشک دایمی تغییرناپذیر دسته‌بندی کنیم؟ هر واژه‌ای ممکن است در عین اشتراک مقوله‌ای یا کاربردی با واژه‌های دیگر، راه خود را از آن‌ها جدا کند و به سرنوشت دیگری دچار شود. در این صورت توصیفی یا تعریفی دیگر می‌طلبد.



۹. «زیاد خواه» مشتق مرکب است یا مرکب؟ به عبارت دیگر «زیاده» مشتق است یا ساده، «زیاده» گونه آزاد «زیاد» است یا مصدر (زیادت) می باشد؟ اگر گونه آزاد باشد ساده و «زیاده خواه» مرکب است. اگر مصدر باشد زیاد خواه مشتق مرکب است.

توجه داشته باشیم که گونه های آزاد یک واژه دو نوع اند:

۱. میان دو گونه تنها تفاوت تلفظ وجود دارد. که ناشی از اعمال فرآیندهای آوایی متفاوت است؛ نمونه: بادمجان - بادنجان، نردبان - نردبام، پیام - پیغام، جاویدان - جاودان

یعنی در حقیقت بادنجان همان بادمجان است اما از آن جا که هنگام تولید اولی برای تلفظ دو واج لبی (ب، م)، باید دو بار لب ها روی هم قرار گیرند، دست کمی از آن ها جای خود را به نزدیک ترین واج هم واجگاه خود - که مشترکات زیادی با آن دارد - می دهد تا تولید واژه با زحمت کمتری توأم باشد. تغییر در واژه های دیگر نیز چنین توجیهی دارد.

۲. میان دو گونه تفاوت ساختار وجود دارد؛ یعنی یکی، یک وند (تکواژ) بیش از دیگری دارد؛ جاوید - جاویدان، جاودان - جاودانه، شاد - شادان، ناشکیب - ناشکیبا

این دسته از گونه های آزاد یک واژه از

نظر معنایی معادل هم به شمار می آیند، اما از نظر دستوری نه؛ و پس وندهای به کار رفته در آن ها را در صورت حفظ استقلال دستوری باید به عنوان پس وند اشتقاقی به رسمیت شناخت، گرچه محصول این اشتقاق تفاوت معنایی چندانی با واژه ی پایه ی خود ندارند.

اما «زیاده» گونه ی آزاد «زیاد» نیست؛ چون به جای هم به کار نمی روند و حتی برخلاف نمونه های دسته ی نخست با هم در توزیع تکمیلی هم نیستند؛ نمونه: زیاده (بیش از این) عرضی نیست؛ زیاد (خیلی) عرضی نیست.

زیاده خواهی: بیش از حق خود خواستن؛ زیادخواهی: بیشتر خواستن (البته این اصطلاح کاربرد ندارد.)

تفاوت معنایی این دو در دو واژه ی زیادگویی و زیاده گویی بیشتر محسوس است.

«زیاده» حالت تغییر یافته ی «زیادت» است که یک واژه ی ساده به شمار می آید.

۱۱. علی اکبر، محمدحسن و واژه های شبیه به آن مرکب است یا شبه ساده؟ چون در درس نوزدهم زبان فارسی ۳ عمومی «کلمات دخیل در فارسی» که قبلاً به صورت مضاف و مضاف الیه (خانم الانبیاء امیرالمؤمنین) و صفت و موصوف (قبة الخضراء، سدرۃ المنتهی) بوده اند، «شبه ساده» به حساب آورده است؟

آن واژه ها (= خاتم الانبیاء، امیرالمؤمنین، قبة الخضراء، سدرۃ المنتهی و...) به همان شکل از زبان عربی وام گرفته شده اند؛ در حالی که ساخت اسم خاص مرکب از دو اسم خاص ساده، از شیوه های واژه سازی در زبان فارسی است؟ پس «علی اکبر»، «علی رضا»، «محمدعلی» و... اسم مرکب به شمار می آیند. اگر این واژه ها هم قالبی و یک پارچه از زبان عربی اخذ می شدند، ممکن بود آن ها را هم ساده بشماریم؛ در حالی که این فرایند در زبان فارسی زیابست و فارسی زبان ها براساس این فرمول واژه های جدیدی می سازند که در زبان عربی سابقه ندارد.

ضمناً بد نیست از همین حالا پاسخ این پرسش احتمالی را هم بدهیم که علی اکبر فقط علی اکبر است و نه علی (ی) اکبر و نه حتی در قساموس فارسی زبانان علی بزرگ تر در برابر علی کوچک تر؛ می فرمایند چرا؟ چرا ندارد؛ فارسی زبان ها - عموماً نه بعضی خواص؛ چرا که باز زبان خواص یعنی گونه ی خاص و گونه ی خاص هم دستور خاص می خواهد که این نیست - امروزه نه به معنای این اسم می اندیشند و نه به وجه قیاسی آن. پس همین حالا جواب دادیم. نه؟ فردا نرسید که مگر علی اکبر، همان علی (ی) اکبر یعنی علی بزرگ تر نیست و... هلم چرا... به قول عرب ها!

۱۰. فریده و حمیده چند تکواژ است؟ اگر دو تکواژ به حساب آوریم مگر علامت تانیث هم مشتق ساز است؟

اگر بگوییم «ه/ه» در این جا تکواژ مجزایی نیست، باید بلافاصله این را بپذیریم که فریده و حمیده همان فرید و حمیدند؛ و چون واقعاً این طور نیست، پس باید پاسخ عاقلانه ای داشته باشیم؛ و پاسخ عاقلانه هم فعلاً (تا پیدا شدن مفر بعدی) این است که بگوییم تکواژ «ه/ه» تنها در پایان اسم های

خاص، به مفهوم تانیث دلالت می کند؛ پس در این موارد خاص، این عنصر، یک تکواژ به شمار می آید و از آن جا که واژه ی جدید می سازد، - (به این دلیل که نمی توان به فریده و حمیده، فرید و حمید گفت و بعد هم ادعا کرد که این دو گونه های آزاد هم اند) - اشتقاقی هم هست.

۱۶. داستان جن و پری، داستان لیلی و مجنون چند واژه است؟ سه واژه یا یک واژه

مطمئناً ۵ واژه. شک دارید؟ بشمارید. مرکز زمین همین جاست که ما الآن ایستاده ایم. باور ندارید، وجب بفرمایید.

۱۷. خداوند دو تکواژ است یا یک تکواژ؟ اگر دو تکواژ حساب کنیم «وند» به چه معناست؟ مگر خداوند گونه آزاد خدا نیست؟

پاسخ یک تکواژ است و گونه‌ی آزاد خدا. ما می‌گوییم روزگاری این «وند» به شهادت کلام بزرگان، همان «مند» امروزین یا چیزی در حد آن بوده است و لاجرم واژه‌ساز و باز هم لاجرم اشتقاقی. امروز برخلاف همتای دیگرش «مند» فعال نیست و در نتیجه یک تکواژ آزاد نمی‌تواند به شمار رود؛ زیرا امروزه استقلال دستوری و معنایی خود را از دست داده است و واژه‌ی جدید با آن ساخته نمی‌شود. آقای دکتر وحیدیان با استدلال دیگری - اگر اشتباه نکنم - خداوند را دو تکواژ می‌داند؛ یعنی

می‌فرمایند «خدا» یک واژه هست و یک تکواژ و مستقل. به اعتبار استقلال خدا می‌توان «وند» را - به این دلیل که هنگام جدا شدنش از تکواژ پایه، هنوز هم تکواژ پایه مستقل و بامعنا و دقیقاً در همان معنای پیشین می‌ماند - «چیزی» افزون بر پایه دانست و چون در تقسیمات واژگانی «چیزی» هم نداریم، پس ناگزیر باید آن را تک‌واژه به حساب آورد و با این دلیل واژه‌ی خداوند دارای دو تکواژ می‌شود. فرمایش ایشان درست است و قرارمان هم همین بود که به عنوان مرجع معتبر، حرف ایشان را بپذیریم. باشد؟ آفرین!

۱۸. «ی» در خدای، جای، موی و... تکواژ میانجی است؟

قطعاً خیر! - اگر پرسش شما دقیقاً همین است، پاسخ ما هم دقیقاً و قطعاً همین. اما اجازه بدهید ببینیم... شاید منظور شما «واج میانجی» باشد. در آن صورت، پاسخ ما هم می‌شود: بله و خیر! باز هم از همان حرف‌هاست، و شاید هنوز هم یادآور همان لحن طنزآلود همکار بزرگوارمان خانم... که در گردهمایی شیراز، سعدی‌وار فرمودند: پس به اعتبار «تو» به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم، هر چه گفتیم، درست است. درست است اما نه هر چه گفتیم. این جا هم یادمان باشد که تکواژ میانجی میان دو مصوت میانجی‌گری می‌کند. در حالی که در «خدای»، «جای» و «موی» پس از «ی» مصوتی نیامده است اما این در صورتی است که این واژه‌ها به تنهایی به همراه این «ی» به کار روند که گمان نمی‌کنیم دیگر در سراسر این ملک کسی بگوید «خدای حافظ» یا «او موی‌هایش را رنگ زده است». یا... بله، در شعر و نثر قدیم معمول بوده است؛ اما در فارسی امروز هنگامی «ی» در پایان این واژه‌ها ظاهر می‌شود که بعد از آن‌ها مصوتی آمده باشد؛ نمونه: «خدای بزرگ»، «جای خالی»، «موی سفید» پس «ی» در این موارد صامت میانجی است. خلاصه این که هیچ فارسی‌زبانی امروزه «خدا»، «جاء»، «مو»، «پا» و... را «خدای»، «جای»، «موی»، «پای» و... تلفظ نمی‌کند و «ی» در پایان این واژه‌ها در حالت عادی نمی‌آید. هر جا آمد، معلوم است که زبان آن را لازم داشته و آورده است و... آری، فقط در همان جای لازم، به عنوان صامت میانجی ظاهر می‌شود.

۱۹. «ی» در بن مضارع گوی، جوی و...

جزء خود کلمه است یا میانجی

است؟

ببخشید. باز هم که...!

اصلاً بفرمایید جایی را شما سراغ دارید

که امروزه فارسی‌زبانی بگوید: بگوی. چرا

تأخیر داشتی؟ کجا بوده‌ای؟

اما هیچ فارسی‌زبانی را هم نمی‌توانید

بیابید که بتواند بگوید: «می‌گو-م»؛ و به این

دلیل ناگزیر است بگوید می‌گویم؛ و از طرف

دیگر، بن‌های مضارع امروزه اصلاً کاربرد

مستقل ندارند؛ چه با «ی» و چه بی آن. اما

اگر در مواردی که مثال زدیم، بیابند، «ی» در

پایان همه‌ی آن‌ها صامت میانجی به شمار

می‌آید به جز یک بن مضارع «گری». که دلیل

آن هم آشکار است. اگر گفتید چرا؟ خیلی به

خودتان زحمت ندهید. تقریباً جواب این

سؤال را در همین جا داده‌ام. فقط لطف کنید

بگردید و پیدا کنید. اگر نشد، در آن

صورت....

۲۰. «ه» در صفت مفعولی «گفته» تکواژ

صرفی است یا اشتقاقی؟

اشتقاقی؛ زیرا از بن ماضی، صفت مفعولی

ساخته است؛ یعنی باعث ساخت واژه‌ای جدید

شده است. چرا فقط گفته را مثال می‌زنید؟ در

همه‌ی صفت‌های مفعولی همین‌طور است.

اصلاً بر منکرش...! سبحان الله. گفته بودیم‌ها!

یک وقت نکند /e/ را به دلیل کوچکی

هیكلش کوچک و نادیده بگیرد. از این واج خیلی

کارها ساخته است؛ مثلاً ببینید /e/ در همین

واژه‌ی «گفته» چه‌ها کرده است. اولاً گفته را

دچار تغییر شکلی و صوری کرده، ثانیاً دچار تغییر

معنایی و ثالثاً تغییر مقوله‌ای. در نخستین تغییر دو

ویژگی را از او گرفته و در عوض ویژگی‌های

دیگری به او بخشیده؛ یعنی نخست نهاد را، با

تغییر شکلی و معنایی از آن حذف کرده، دوم

مفعول را و شاید در مورد سوم هم متمم را. در

تغییر و تحول جدید، همان مفعول را در خودش

ادغام و احتمالاً آبقا کرده؛ یعنی چنین است که

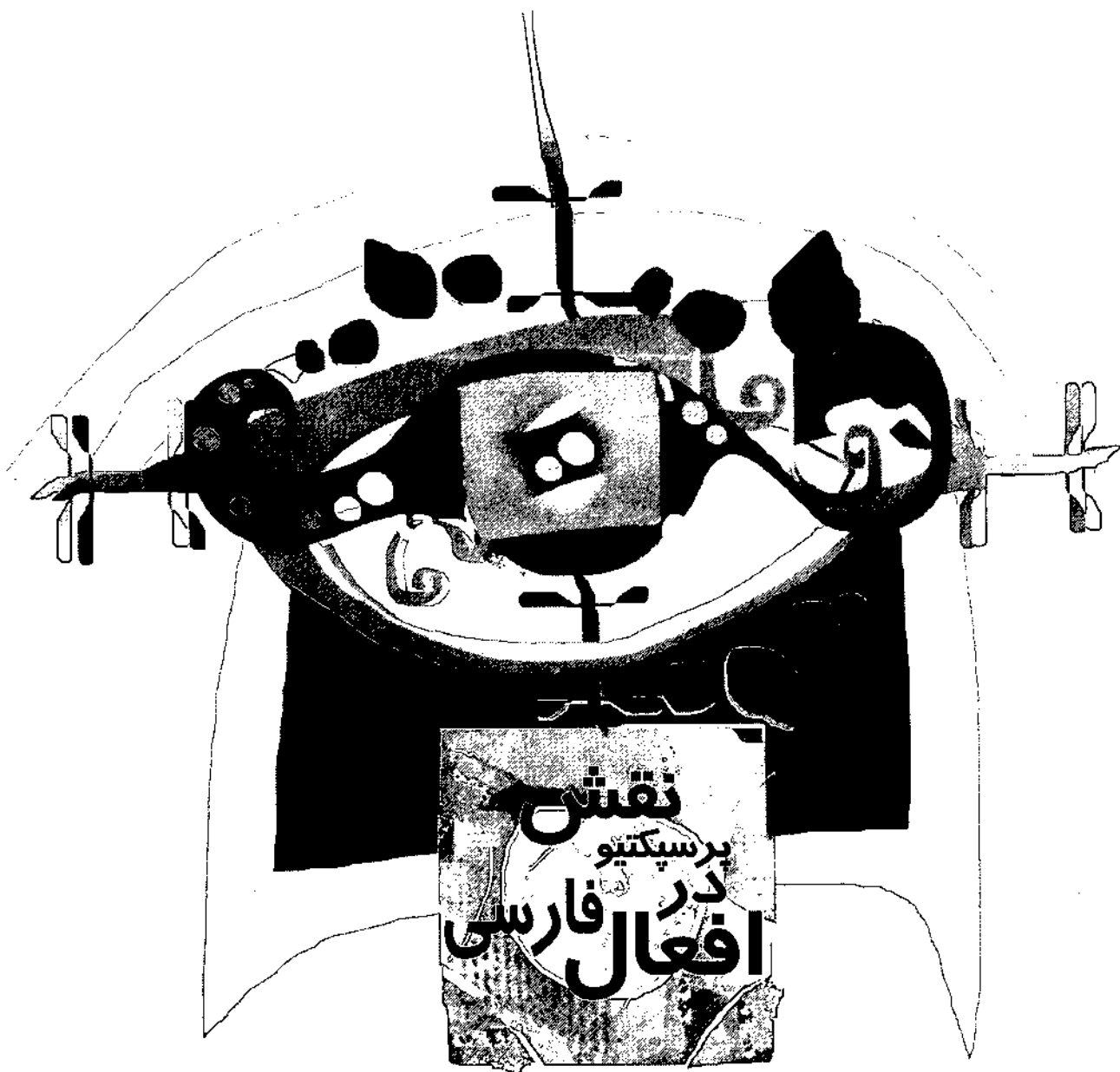
وقتی می‌شنویم «گفته» به شکل و صفتی، می‌دانیم

که در آن چیزی هست که گفته‌اند؛ یعنی همان

مفعول سابق. فعلاً هم که در زبان فارسی تکواژ

اخیر جزو فعال‌ترین عناصر سازنده‌ی واژه‌ی

جدید است.



چکیده

نویسنده با ارائه‌ی تعریفی از پرسپکتیو (مناظر و مرایا) و نقش آن، کوشیده است فعل‌هایی از نوع «گذشته در آینده»، «آینده در گذشته» و «گذشته در گذشته» را مصادیقی از آن (پرسپکتیو) معرفی کند.

منظورتان این است که «شاید فردا به آن جا بروم». اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا به جای مضارع از ماضی استفاده کرده‌ایم. طرح این سؤال می‌تواند ما را به سوی «پرسپکتیو» بکشاند و این که «آیا پرسپکتیو می‌تواند در افعال، نقشی داشته باشد یا نه؟»

حتماً تا به حال پیش آمده است که در ایستگاه اتوبوس ایستاده‌اید و وقتی اتوبوس را در حال آمدن به ایستگاه می‌بینید می‌گویید: «اتوبوس آمد»، و منظورتان این است که «اتوبوس دارد می‌آید»؛ یا مثلاً در جایی دیگر می‌گویید: «شاید فردا به آن جا رفتم» و

❖ **داریوش تاج‌الدینی**
تهران- دبیر زبان و ادبیات فارسی

کتابخانه‌ها:

پرسپکتیو، پرسپکتیو هندسی و خطی،
رژمان گرامری و زمان، نقش می‌بندد، گذشته در
آینده، آینده در گذشته، گذشته در گذشته.

۱: پرسپکتیو چیست؟

۱- تصویر فضایی یا سه بعدی یک جسم یا منظره بر روی صفحه یا رسم پرسپکتیو ۲- اصول و قاعده‌های ترسیم اشیا بر اساس قانون‌های دیدگانی، به صورتی که تناسب بعدها (مانند بزرگی، کوچکی، دوری و نزدیکی هر جزء) در آن آشکار شود، مناظر و مریا ۳- مجازاً چشم انداز و منظره «فرهنگ گزیده‌ی معاصر»]

دو نوع پرسپکتیو داریم، یکی «هندسی» و دیگری «خطی»:

پرسپکتیو هندسی یا تصنعی (artificialis perspective) نوعی ترفند و نیرنگ (subterfuge) است برای این که طرف مقابل خود، یعنی بیننده را از عالم مثال بیرون آورد و به فکر خود تحقق بخشد. به عبارت دیگر عالم محسوس (ذهنی) را از طریق فضا سازی به عالم واقعی (رئالیت) تبدیل نماید.

پرسپکتیو خطی (linear perspective): در رئسانس، بر اساس علم «مناظر و مریا» شیوه‌ی جدیدی پدید آمد که به آن «پرسپکتیو خطی» می‌گویند. این شیوه را هنرمندان ایتالیایی در قرن یازدهم ابداع کردند و با استفاده از این تکنیک تحولی در فضا سازی نقاشی اروپایی پدید آوردند. در پرسپکتیو خطی هنرمند نقطه‌ای را تصویر می‌کند که مابازای دیدگاه بیننده است و... دوری و نزدیکی اشیا نسبت به این نقطه (که در اصطلاح به آن vanishing point می‌گویند) سنجیده می‌شود.^۱

۲: نقش پرسپکتیو در افعال

در زبان فارسی نیز وقتی فعل ماضی را به جای مضارع می‌آورند، در واقع فعلی را که محقق الوقوع است به تصویر می‌کشیم: الف) صحنه‌ی آمدن اتوبوس را که تحقق پذیرفته است تجسم می‌نمایم و به فضا سازی

(عالم واقع شده یا رئالیت) صفحه‌ی آمدن اتوبوس می‌پردازیم. ب) و بیننده با در نظر گرفتن نقطه‌ی مابازای دید خود (که مثالی یا فرضی است) دوری و نزدیکی اشیا را نسبت به این نقطه می‌سنجد و به فکر خود تحقق می‌بخشد (و از طریق فضا سازی به عالم واقعی «رئالیت» دست می‌یابد).

یکی از راه‌های رسیدن به این منظور این است که پدیده‌ی آینده را در قالب زمان گذشته می‌آورند. برای مثال وقتی منتظر شخصی هستیم و آن شخص در آمدن تعلل می‌کند، می‌گوییم: «آمدی؟». در واقع، صحنه‌ی آمدن را به تصویر می‌کشیم و از عالمی مثالی حکایت می‌کنیم که آن را پس از مدتی در آینده (با در نظر گرفتن نقطه‌ی مابازای دید خود) واقع شدنی، تحقق یافتنی و محقق الوقوع (رئالیت) می‌دانیم.

۳: جنبه‌ی صوری فعل

دو نکته‌ی اساسی در این جا قابل طرح است. اول این که زمان گرامری و زمان نجومی با هم تفاوت دارند. چون زمان نجومی دقیقاً می‌تواند با بیان سال و ماه و روز بیان شود ولی زمان گرامری یک امر نسبی است. دوم این که: «[هر] فعل ماضی الزاماً به وقوع عملی در زمان گذشته دلالت نمی‌کند و وقوع هر عملی نیز الزاماً با فعل ماضی بیان نمی‌شود؛ به بیان دیگر بین این دو پدیده رابطه‌ی یک به یک وجود ندارد.»^۲

۴: جنبه‌ی وجه فعل

اگر نگاهی به متون قدیم ببندازیم به جملاتی از قبیل جمله‌های زیر برمی‌خوریم: «چندان که شاخ بگسلد در کام اژدها افتاد.» (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۵۷) «در بزرگی فلاح ازو برخاست.» (گلستان، قریب، ص ۱۶۶)

«مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد.»

(مثنوی مولوی)

تمام فعل‌هایی که در مثال‌های بالا مشخص گردیده‌اند و به صورت ماضی آمده‌اند در اصل به معنای مضارع هستند و چون این افعال در حال و آینده دست یافتنی‌اند و در آن شک و تردیدی هم وجود ندارد «محقق الوقوع» تلقی می‌شوند. به همین دلیل بعضی به آن‌ها مضارع (یا آینده‌ی) محقق الوقوع گفته‌اند.^۳ در این صورت باید گفت که «زمان فعل» را با «وجه فعل» در آمیخته‌اند و زمان واقعی فعل را به درستی در نظر نگرفته و آن را معشوش ساخته‌اند. زیرا ما می‌توانیم فعل را در وجه مقابل محقق الوقوع در نظر بگیریم و بگوییم: فعل‌هایی که جنبه‌ی واقعی ندارند و در انجام آن‌ها قطع و یقین وجود ندارد محتمل الوقوع (التزامی) هستند و در این صورت باز هم به این اغتشاش بیش تر دامن زده‌ایم.

۵: قانونمندی فعل

۵-۱: شفایی می‌گوید: «... می» و «به» در اول فعل و «ی» در آخر فعل وقتی با ماده‌ی فعل ترکیب می‌شوند وجه فعل را برای ما نشان می‌دهند، بنابراین وقتی می‌گوییم «می‌روی» فعل در وجه اخباری است و وقتی می‌گوییم «باید بروی» فعل در وجه التزامی است و بالاخره «برو» در وجه امری است.^۴ واقعیت این است که «می» و «به» از وسایل گرامری هستند ولی در زبان، برای تشخیص وجه فعل وسایل گرامری به تنهایی کافی نیستند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «آن که دایم هوس سوختن ما می‌کرد/ کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد»، فعل «می‌آمد» در وجه اخباری نیست بلکه «کاش می‌آمد»، با استفاده از قانون (canon) «بافت-وابسته»^۵،

در وجه التزامی است، زیرا بر تمنا و آرزو دلالت می‌کند و جنبه‌ی واقعی ندارد.
۵-۲. از نظر زمان (tense) نیز فعل‌ها در زبان فارسی قانونمند و منظم نیستند، بنابراین برای شناسایی زمان واقعی فعل باید از وسایل گرامری دیگر مثل قیدها کمک گرفت. شناسایی زمان فعل نیز تابع قانون «بافت-وابسته» است.

۶: جنبه‌ی پرسپکتیوی زمان فعل (tense)

۶-۱. برای درک جنبه‌ی پرسپکتیوی زمان فعل، باید آن را با نقطه‌ی مابازای دید بیننده یا نویسنده سنجید. مثلاً با دیدن اتوبوس در حال آمدن متوجه می‌شویم که فعل جمله‌ی «اتوبوس آمد» غیر از جنبه‌ی صورتی جنبه‌ی پرسپکتیوی نیز دارد.

آمد: گذشته = زمان صورتی یا مثالی یا
تصنعی + آینده = زمان معنایی یا تجسمی یا
خطی ← گذشته در آینده = زمان واقعی.

گذشته در آینده: کاری که در آینده وقوع آن محقق (محقق الوقوع) است، به صورت گذشته می‌آید.

چند مثال:

«مدتی این مثنوی تأخیر شد»

«مهلتي بایست تا خون شیر شد»

«در بزرگی فلاح ازو برخاست»

«چندان که شاخ بگسلد در کام ازدها»

افتاد:

«شاید فردا به آن جا رفتم»

۶-۲. از سوی دیگر فعلی که بر آینده دلالت کند و از وقوع امری در گذشته خبر دهد، فعل «آینده در گذشته» است. «فرض کنید شب گذشته سرفتی رخ داده است و روز بعد شما مسیر دزد را برای دوستانتان چنین تعریف می‌کنید: او از این دیوار بالا می‌آید، اول پنجره را می‌شکند، بعد از داخل در را باز می‌کند و وارد اتاق

می‌شود و.... به طوری که می‌بینید تمام صیغه‌های فعل‌های مضارع هستند نه ماضی، در حالی که عمل در گذشته انجام شده است».^{۵۷}

آینده در گذشته: فعل گذشته‌ای که (به هنگام ادای آن) به صورت آینده از آن نام می‌بریم.

۶-۳. در کلیله و دمنه به تصحیح مینوی آمده است:

«زاغ جواب داد که: اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شده‌اندی و طاووس و باز و عقاب دیگر مقدّمان مفقود گشته واجب بودی که مرغان بی‌ملک روزگار گذاشتندی و اضطرار متابعت بوم و احتیاج به سیاست رای او به کرم و مروت خویش راه ندادی»، که برحسب گفته‌ی مینوی «هلاک شده‌اندی و مفقود گشته» (اندی) نوع مخصوص و صیغه‌ی نادری از فعل [است]، در فارسی امروز آن را به صیغه‌ی می‌شده بودند و می‌گشته بودند (یا: شده می‌بودند و گشته می‌بودند) ادا توانیم کرد، زماناً بر واجب بودی که گذاشتندی (واجب می‌بود که بگذارند) مقدّم است، یعنی در آن دم که قصد انتخاب شاه داشتند اگر می‌دیدند که پیش از آن همه‌ی مرغان نامدار هلاک شده بوده‌اند، و جز بوم کسی نمانده بود، واجب می‌شد که بی‌شاه

زندگی کنند...»^۱.
فعل‌های هلاک شده‌اندی و گشته (اندی) را با استفاده از / نسبت به: نقطه‌ی مابازای دید بیننده به «گذشته در گذشته» تعبیر توان کرد، و آن را بدین شکل تعریف نمود:

گذشته در گذشته: فعلی است که به صورت گذشته است، اما تصویری از گذشته‌ی دورتر را نسبت به: نقطه‌ی مابازای دید بیننده نشان می‌دهد (که دو زمان آن، به ترتیب، جنبه‌ی پرسپکتیوی: ۱- تصنعی و ۲- خطی دارند؛ مانند افعال «گذشته در آینده» و «آینده در گذشته»).

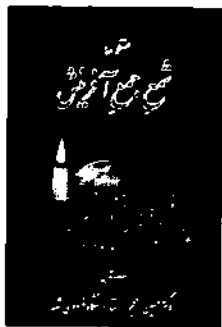
۷: افعال با دو زمان صورتی متفاوت

گاهی اوقات در زبان فارسی به افعالی ترکیبی برمی‌خوریم که از دو زمان مختلف گذشته و آینده تشکیل شده‌اند، مانند: «می‌خواست برود که تلفن زنگ زد». فعل «می‌خواست برود» در واقع از دو زمان گذشته و آینده تشکیل یافته است و می‌توان آن را فعل «گذشته در آینده» نامید. این نوع، گذشته در آینده: فعلی است که از گذشته‌ای که از آن صحبت می‌کنیم قرار بوده است که کاری در آینده‌ی آن گذشته‌ی مورد نظر انجام پذیرد، یا به عبارتی: از گذشته‌ای که از آن صحبت می‌کنیم آینده مدنظر بوده است. این گونه فعل‌ها دارای

منابع

- انتشارات نوین، تهران، چ اول، ۱۳۶۳.
- مدیری، احمدحسین. گرامر کامل انگلیسی؛ امیرکبیر، تهران، چ چهارم، ۱۳۶۵.
- مشکور، محمدجواد. دستورنامه (در صرف و نحو زبان فارسی)، انتشارات شرق، چ دهم.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی (متوسط)؛ امیرکبیر، تهران، چ ششم، ۱۳۶۳.
- مقری، مصطفی. مجله‌ی زبان‌شناسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال سوم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۶۵.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله. کلیله و دمنه؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، چ هفتم، ۱۳۶۲.

- ادیب سلطانی، میر شمس‌الدین. راهنمای آماده ساختن کتاب، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چ اول، ۱۳۶۵.
- انصاری، مسعود. زمان در انگلیس؛ امیرکبیر، تهران، چ دهم، ۱۳۶۲.
- صباطی، محمدرضا. زبان و تفکر؛ انتشارات زمان، تهران، چ سوم، ۱۳۶۳.
- نگاهی تازه به دستور زبان؛ انتشارات آگاه، تهران، چ سوم، پاییز ۱۳۶۶.
- پروچرادی، نصرالله. نشر دانش: مفهوم «پرسپکتیو» در کلیله و دمنه؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال هشتم، شماره‌ی پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۷.
- صفایی، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی؛



معرفی منظومه‌ی

«شمع جمع آفرینش»

منظومه‌ی «شمع جمع آفرینش»، سروده و تدوین دکتر حسین رزمجو، استاد دانشگاه فردوسی مشهد است.

این کتاب شامل بیست فصل است و به موضوعاتی هم چون یگانگی، جلال و جمال خداوند، لغزشگاه‌های انسان در مسیر حیات تکاملی او، نیاز به رهبران الهی برای طی این دوره، ستایش چهارده معصوم (ع) و عظمت قرآن می‌پردازد.

به گفته‌ی نویسنده، با آن که در قلمرو ادبیات هزار ساله‌ی فارسی، گویندگانی بزرگ، آثار فراوانی را در قالب‌های شعری مختلف، در نعت و بزرگداشت پیشوایان دین مبین اسلام، خلق نموده و بدین طریق به خاندان عصمت و طهارت ابراز ارادت کرده‌اند، اما تاکنون منظومه‌ای نظیر منظومه‌ی یاد شده که در ستایش چهارده معصوم به تفکیک و تفصیل و مستند باشد، دیده نشده است.

این مجموعه در ۱۴۶۲ بیت سروده شده و در واقع دورنمایی از زندگی پربرکت اهل بیت (ع) است. در این سروده از هفتاد و چند مأخذ معتبر استفاده شده است. هم چنین در پاورقی صفحات این مجموعه، بعضی از واژگان و اصطلاحات مهجور و مشکل، معنی شده و برای آشنایی بیش تر خوانندگان با مفاهیم آیات و احادیث نقل شده از معصومین، ضمن ارائه‌ی اصل آن‌ها به عربی، ترجمه‌ی فارسی نیز ذکر گردیده است.

در مواردی ضروری، با هدف تأیید یا تفسیر برخی از مطالب ارائه شده در ابیات مثنوی این کتاب و گاه برای تنوع بخشیدن به آن‌ها، سعی شده تا در بخش پی‌نوشت، از اشعار تنی چند از شاعران بزرگ استفاده گردد و به منظور سهولت، تمام نکته‌های قابل بحث در بخش پی‌نوشت ذکر شود.

این کتاب به وسیله‌ی نشر جلیل در سال ۱۳۸۳ چاپ شده است. هم‌زمان با چاپ کتاب، حادثه‌ی تلخ از دست رفتن فرزند استاد و پریپر شدن «نسرین» باغ زندگی‌اش اتفاق افتاد. شورای نویسندگان مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی ضمن تسلیت این حادثه‌ی غمبار، برای آن مرحوم رحمت و مغفرت واسعه‌ی الهی و برای استاد عزیز و خانواده‌اش اجر و صبر جمیل آرزو دارد.

یکی از ساختمان‌های زیر هستند:
می‌خواستم تماس بگیرم. (گذشته در آینده)؛

نزدیک بود بیفتد. (گذشته در آینده)؛
می‌توانست برود. (گذشته در آینده)،

این افعال دارای نوعی تجسم‌نمایی هستند. در متون قدیم نیز این گونه افعال را می‌توان دید:

«وقتی به خلوت نشسته بودم، بر من کشف شد که پسر من در آب جیحون به کشتی نشسته است و از کشتی در آب خواست (نزدیک بود) افتادن، او را از آن مکان دور کردم تا در آب نیفتاد».
«در آن سال که خواستی مرد، من یک ماه پیش از مرگش او را دیدم».^{۱۱}

پانویس‌ها

۱. ر. ک. نشر دانش: مفهوم «پرسپکتیو» در کلیله و دمنه؛ مرداد و شهریور ۱۳۶۷.
۲. ر. ک. نگاهی تازه به دستور زبان؛ صص ۳۷-۴۰.
۳. ر. ک. فرهنگ معین؛ بخش ۲، ذیل «محقق‌الوقوع».
۴. با برداشت از: مبانی علمی دستور زبان فارسی، صص ۸۸ و ۸۹.
۵. Canon در انگلیسی به معنای: قانون کلی و قانون‌گذاری است، بعضی واژه‌ی Canonic را به معنای قانونمند و منظم به کار برده‌اند که با Canonical به معنای قانونی، برابری کند، «فرهنگ انگلیسی-فارسی آریانپور»؛ Canon در اصل واژه‌ای است یونانی که در عربی «قانون» شده است. «فرهنگ فارسی معین».
۶. اصطلاح «بافت» وسیله‌ی از افادات شادروان دکتر حسین داوری آشتیانی است.
۷. ر. ک. نگاهی تازه به دستور زبان، صص ۳۷-۴۰.
۸. شغایی می‌گوید: «... گاهی نیز متکلم یا نویسنده برای بهتر مجسم ساختن پدیده‌ی گذشته از شکل زمان حال استفاده می‌کند»؛ مبانی علمی دستور زبان فارسی، ص ۷۷.
۹. ر. ک. کلیله و دمنه، به تصحیح مینوی، ص ۲۰۱ ح.
۱۰. ر. ک. مجله‌ی زبان‌شناسی، ص ۱۱۲.
۱۱. ر. ک. دستورنامه، ص ۸۸ (ذیل گذشته‌ی آینده).

تک واج میانجی



❖ سید بهنام علوی مقدم

کلیدواژه‌ها:

تکواژ، واج، میانجی، میانجی
میانجی، واج مانی، تکواژ، میانجی
تکواژگونه

چکیده

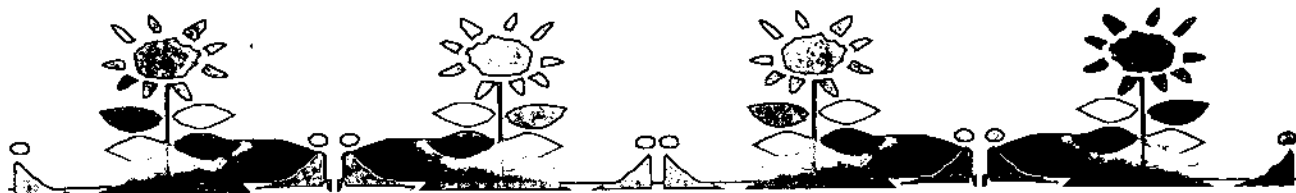
این مقاله بر آن است تا به بررسی صامتی که بین دو مصوت قرار می‌گیرد، بپردازد. هم‌چنین در این نوشته، دیدگاه صاحب‌نظران زبان‌شناسی و اختلاف‌نظرشان، در مورد «واج» یا «تکواژ» بودن این پدیده، ذکر می‌شود.

آوایی، صرفی-آوایی و صرفی است. او به وجود هشت واج میانجی قائل است که عبارت‌اند از:

ی (y)، همزه (')، هـ (h)، گ (g)،
و (v(w))، ک (k)، ت (t) و د (d)

صادقی (۱۳۶۵)، این عنصر را آوایی می‌نامد که به دلیل وجود شرایطی خاص، حضور می‌یابد و تمایز معنایی ایجاد نمی‌نماید و هم‌چنین وابسته به محور هم‌نشینی است و ماهیت آن بسته به بافت‌های

هنگامی که در اثر برخورد دو هجا و یا واژه، دو مصوت (واکه) به دنبال هم بیایند، برای آسانی تلفظ، در میان آن‌ها عنصری را قرار می‌دهیم که اغلب به آن «واج میانجی» گویند.



نجفی (۱۳۵۸) نیز، آن را صامت میانجی می‌نامد که با هیچ واج دیگری در تقابل نیست و در محور هم‌نشینی حاضر می‌گردد و بافت آوایی - دستوری در حضور آن، تأثیرگذار است.

حق‌شناس (۱۳۷۰) کاربرد هم‌خوان میانجی را میان توالی واکه‌ها، فرض نموده است و کاربرد آن را محدود به محور هم‌نشینی دانسته، به این معنی که عنصر یاد شده در تقابل با دیگر واج‌ها واقع نمی‌شود و تمایز ساختی ایجاد نمی‌نماید.

نویسندگان در کتاب‌های زبان فارسی ۳ دوره‌ی تحصیلی دبیرستان، به این مسئله اشاره می‌کنند که در عباراتی همچون «موی کوتاه»، «پای تخته»، «خانه‌ی دوست» و... برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت، یک «صامت» افزوده می‌شود که «واج‌ی» است.

همان‌طور که تا به حال مشاهده کردیم، در بسیاری از کتاب‌های دستوری و نیز آواشناسی به این عنصر، که برای آسانی تلفظ میان دو واکه (مصوت) قرار می‌گیرد، نام «واج میانجی» اطلاق شده است.

اما شقاقی (۱۳۷۸) معتقد است در زبان فارسی، عنصری ساختاری و انتزاعی موسوم به «تکواژ میانجی» وجود دارد که دارای معنا و نقش دستوری نیست و تنها وظیفه‌ی آن، ممانعت از تلاقی واکه‌هاست و بنابراین به

اجبار در مرز تکواژها برای ایجاد خوش ساختی آوایی حضور می‌یابد. او این تکواژ انتزاعی را دارای هشت تحقق عینی می‌داند که عبارت‌اند از: ی (y)، و (v(w))، همزه (ʔ)، هـ (h)، گ (g)، ک (k)، ت (t) و د (d) که با توجه به بافت آوایی، واژگانی و صرفه در ساخت ظاهر می‌شوند. هر کدام از این تکواژها نیز به نوبه‌ی خود ممکن است دارای گونه‌های وابسته یا آزاد باشند. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که «ی» میانجی و موارد مشابه را باید «تکواژ» نامید یا «واج»؟ پیش از هر چیز، لازم است مختصری راجع به «واج» و «تکواژ» توضیحاتی ارائه گردد.

واج

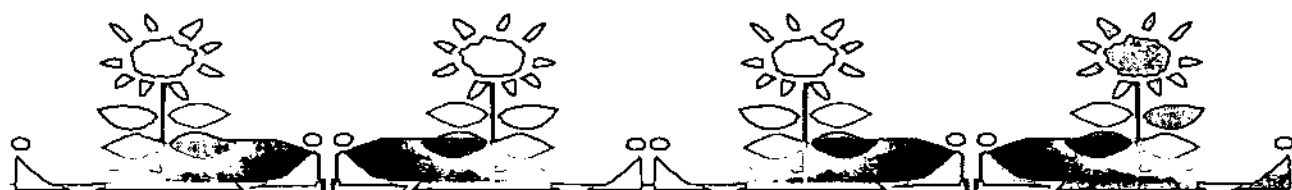
واج، مفهومی انتزاعی در نظام زبانی است که در گفتار، تحقق عینی می‌یابد. واج دارای نقش تقابلی و ارزش جانشینی است. بدان معنا که تفاوت در یک واج، موجب تغییر در معنای کلمه است: در دو واژه‌ی «سر» و «زر» که به صورت /sar/ و /zar/ واج نویسی می‌شوند، تمایز اولین واج، باعث ایجاد تفاوت معنایی گشته است. واج دارای طبقه‌ای از آواهای مشابه یا واج گونه است که در توزیع تکمیلی با یکدیگرند و حضور هر کدام بسته به بافت خاصی است. واج گونه‌هایی که در توزیع تکمیلی با یکدیگر

قرار دارند، تمایز معنایی ایجاد نمی‌نمایند و تنها با توجه به بافت آوایی یا دستوری متمایز و یا تفاوت سبکی و لهجه‌ای و... ظهور می‌یابند.

علاوه بر واج گونه‌ها، گونه‌هایی آزاد نیز وجود دارند. دو واج متفاوت در بعضی مواقع، تقابل خود را از دست می‌دهند. این گونه‌ها، قابل پیش‌بینی نیستند و کاربردی اختیاری دارند. مثلاً دو واج (ک) و (گ) در واژه‌های «لشکر» و «لشگر» تقابل خود را از دست داده‌اند و بنابراین تمایز معنایی ایجاد نمی‌کنند. همین دو واج در فارسی رسمی، در واژه‌های «بانک» و «بانگ»، تمایز معنایی ایجاد می‌نمایند و بنابر این گونه‌ی آزاد هم نیستند.

تکواژ

تکواژ، کوچک‌ترین واحد زبانی است که دارای نقش و یا معناست و قابل تجزیه به اجزای کوچک‌تری که دارای نقش یا معنی باشند، نیست. ساخت گرایان، تکواژ را مفهومی انتزاعی برمی‌شمردند که شامل تکواژ گونه نیز هست. این تکواژ گونه‌ها، دارای نقش دستوری یکسان‌اند و در توزیع تکمیلی با یکدیگرند و در نتیجه در تقابل معنایی نیستند. به طور نمونه، تکواژ جمع «ان» در فارسی، شامل تکواژ گونه‌های «ان»، «گان»، «کان»، «یان» و «وان» است.



که دارای مفهومی واحد یعنی «جمع» اند ولی براساس شروط آوایی، واژگانی و صرفی به منصه‌ی ظهور می‌رسند. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از تکواژگونه‌های جمع در زبان فارسی‌اند: مردان، مُردگان، پلکان، زیباییان، بانوان

تکواژ میانجی یا واج میانجی؟

دوباره در این جا به سؤال خود که آیا عنصر میانجی یک «تکواژ» است و یا یک «واج» باز می‌گردیم. اگر این عنصر، تکواژ نباشد، پس در سطح ساخت کلمه به کدام یک از دو تکواژ مجاور هم تعلق دارد؟ حق شناس (۱۳۷۱) این عنصر به اصطلاح واج میانجی را به هیچ یک از دو تکواژ مجاور، متعلق نمی‌داند. پس معلوم می‌شود عنصر موسوم به «واج» میانجی فاقد تمامی ویژگی‌های «واج» است، چرا که تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند، واج‌گونه ندارد، در بعضی بافت‌ها قابل پیش‌بینی است، با عناصر دیگر در ساخت واحدهای بزرگ‌تر شرکت نمی‌کند و فقط هم در زنجیره‌ی هم‌نشینی به ایفای نقش آوایی، که همان جداسازی واکه‌هاست، می‌پردازد.

حال باید دید که آیا «میانجی» جزء

تکواژهای زبان است؟

در صورتی که بخواهیم عنصر میانجی را «تکواژ» به حساب آوریم، باز هم با مشکلات متعددی مواجه می‌شویم، چرا که تکواژ باید دارای معنا یا نقش دستوری باشد، گونه‌های آن با توجه به بافت‌های آوایی، واژگانی و صرفی قابل پیش‌بینی باشد و در توزیع تکمیلی با یکدیگر باشند. اما ملاحظه می‌کنیم که واج‌های میانجی فاقد هرگونه معنا و یا نقش دستوری‌اند و وظیفه‌ی آن‌ها برگردن جای خالی بین دو صامت برای جلوگیری از تلاقی آن‌هاست و منظور آسانی در تلفظ است.

البته زبان‌شناسان متعددی به تکواژهایی در زبان اشاره می‌کنند که فاقد هرگونه معنا یا نقش دستوری‌اند، هم‌چون تکواژ تهی، واکه‌ی ماده‌ساز و عنصر ساختاری که تنها حضوری صوری در ساخت دارند. آندرسن (۱۹۹۲ م) معتقد است تکواژ تهی نه به پایه تعلق دارد و نه به بخش بعدی، بلکه تنها به هنگام افزودن تکواژهایی که با واکه آغاز می‌شوند به پایه‌های مختوم به واکه به شکل مکانیکی ظاهر می‌یابد.

بوور (۱۹۸۳ م) نیز اعتقاد دارد که تکواژ تهی عنصری توزیعی و اجباری در صورت کلمه است که در سطح تکواژی تحلیل

می‌شود.

بنابراین اگر این عنصر میانجی را همانند آندرسن تکواژ تهی فرض نماییم، می‌توانیم نام «تکواژ میانجی» را به این عنصر اطلاق نماییم.

نتیجه‌گیری

با توجه به آن‌چه تا به حال ملاحظه شد و این که ماهیت تکواژ، در جایگاه‌های مختلف ساخت کاربرد دارد و وقوع آن قابل پیش‌بینی نیست و دارای معنی یا نقش دستوری است، به نظر می‌رسد تکواژ تهی هم‌ارز سایر تکواژهای زبان نیست. ولی از آن‌جا که در تجزیه‌ی ساختمان کلمه و در سطح تحلیل تکواژه‌ها مطرح است، نمی‌توان آن را به عنوان یک «واج» تلقی کرد، چرا که کاربرد آن اجباری است و واج‌گونه‌ی صفر ندارد. بنابراین با فرض مسائل مطرح شده می‌توان گفت در فارسی، عنصری انتزاعی و ساختاری به نام «تکواژ میانجی» وجود دارد که معنا و نقش دستوری ندارد و فقط از تلاقی مصوت‌ها (واکه‌ها) جلوگیری می‌نماید و به صورت اجباری در مرز تکواژها ظاهر می‌شود. این تکواژ دارای هشت صورت است که بسته به بافت‌های مختلف، نمایان می‌گردد.

منابع انگلیسی

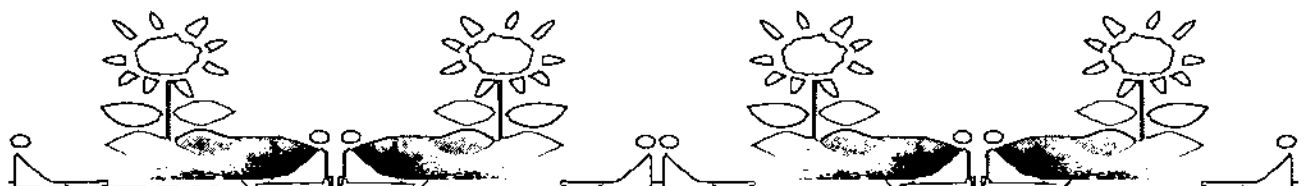
- Anderson, S.R. (1992). A Morphous Morphology, Cambridge University Press
- Bauer, L. (1983). English Work-Formation, Cambridge, Cambridge University Press.

منابع فارسی

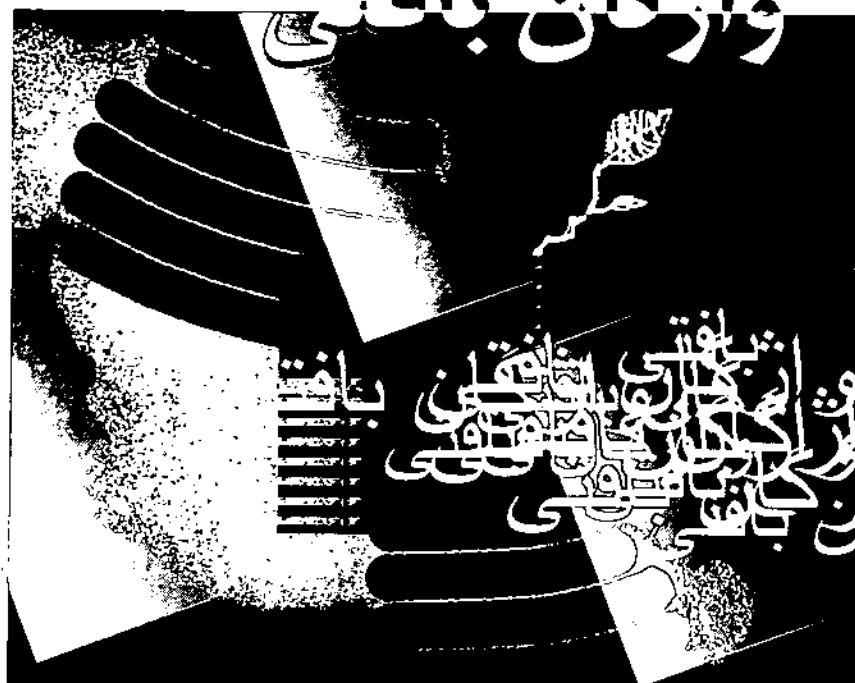
- صادقی، علی اشرف (۱۳۶۵)، «التقای مصوت‌ها و مسئله‌ی صامت میانجی»، مجله‌ی زبان‌شناسی سال سوم، ش دوم.
- نجفی، ابوالحسن، (۱۳۵۸)، مبانی زبان‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد ایران.
- ادبی، زبان‌شناختی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- شغاتی، ویدا، (۱۳۷۸)، «بررسی التقای مصوت‌ها در زبان فارسی با تکواژ میانجی یا واج میانجی»، مجله‌ی زبان و ادب، ش ۹ و ۱۰، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

منابع فارسی

- حق شناس، علی محمد و دیگران، (۱۳۸۲)، زبان فارسی ۳، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۰)، «نقش‌های دوگانه همزه در ساخت آوایی زبان فارسی» مقالات



واژگان بافتی



❖ منصور رحیمی فر
کارشناس ارشد رشته‌ی زبان شناسی
از دانشگاه اصفهان

گلیچواژه‌ها
واژگان بافتی یا خلق الساعه
فواژه‌ها، فام‌گذاری، اشتقاقی، فیلو-
نامیکس، زبان‌پردازی

مقدمه

منظور از واژگان بافتی یا خلق الساعه چیست؟ آیا واژگان بافتی با نوواژه‌ها یکی هستند؟ تئوری نام‌گذاری اشتقاقی بر چه اساسی پایه‌ریزی شده است و آیا فرایند ساخت واژگان بافتی در چارچوب این نظریه قابل توصیف هستند و بالاخره آیا واژگان بافتی در زبان فارسی نهادینه می‌شوند؟ این‌ها سؤالاتی هستند که نگارنده قصد دارد در این بحث به آن‌ها بپردازد. این مقاله چکیده‌ای از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی زبان شناسی تحت عنوان «توصیف فرایند واژگان بافتی در زبان فارسی» است که در تاریخ سوم مرداد هشتاد و سه در دانشگاه اصفهان دفاع شد.

بیان مسئله‌ی پژوهش

همان‌طور که یک دستورنویس جمله‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که براساس اصول نحو ساخته شده باشند صرف نظر از این که در زبان به صورت

چکیده

در این مقاله که چکیده‌ی پایان‌نامه‌ی نویسنده است، سعی شده واژگان بافتی یا موقتی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و تفاوت آن‌ها که تولیدی ناآگاهانه و عامیانه دارند با «نوواژه‌ها» که آگاهانه تولید می‌شوند و ماندگار ترند تشریح شده است.

قرار می‌گیرند. پاول اشتاکر یکی از اولین زبان‌شناسان است که در زمینه‌ی واژه سازی بافتی یا موقتی در زبان انگلیسی کار کرده است. وی اعتقاد دارد هنگام به وجود آمدن یک واژه‌ی «نام‌گذاری» در ذهن زبانمند، پنج مرحله اتفاق می‌افتد:

۱- تجزیه و تحلیل مفهوم، ۲- سطح معنایی، ۳- نام‌گذاری در سطح انتزاعی، ۴- نام‌گذاری در سطح واقعی، (انتخاب واژک‌ها)، ۵- سطح واژکی

در زبان فارسی تا آن‌جا که نگارنده تحقیق کرده است هیچ مقاله یا کتابی در مورد واژگان موقتی یا بافتی منتشر نشده است به طوری که برای یافتن معادل فارسی برای ترکیب Noce - formation

واقعی مورد استفاده عموم زبانمندان قرار گیرد یا خیر، یک لغت شناس نیز نباید صرفاً به بررسی و تجزیه و تحلیل واژگانی بپردازد که در زبان موجود و توسط عموم گویشوران مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه واژگانی هم موجود هست یا بالبداهه ساخته می‌شوند که امکان دارد در سیستم زبان وارد نشوند و سخنوران فقط یک بار در موقعیت‌های خاص آن‌ها را به کار برند که ما آن‌ها را واژه‌های بافتی، موقتی یا خلق الساعه می‌نامیم. توانایی تولید این دسته از واژگان در توانش زبانمند هست و احتمالاً ممکن است در کنش او به چشم نخورد. واژه‌های بافتی یا موقتی ابتدا در سطح سیستم زبان به وجود می‌آیند و سپس در گفتار مورد استفاده

فرهنگ‌های موجود زبان‌شناسی انگلیسی به فارسی کمکی نکردند. بنا به اذعان بسیاری از استادان زبان‌شناسی و زبان‌انگلیسی، این اولین مقاله (پایان‌نامه) در ارتباط با واژگان موقتی یا بافتی در زبان فارسی به شمار می‌رود.

برای واژه‌های موقتی یا بافتی تعریف‌های متعدد ارائه شده است. از جمله اشتاکر (۲۹/ص ۹۸) می‌گوید: «واژه‌های موقتی یا خلق‌الساعه کلمات جدید و واحدهای توصیفی گفتار هستند، که با پیروی از اصول و قواعد واژه‌سازی اختراع می‌شوند، و همانند هر واحد نام‌گذاری دیگر در مجموعه واژگان زبان قرار می‌گیرند».

در میان جامعه‌ی فارسی‌زبان زمانی‌نه چندان دور از صورت‌زبانی «سندویج» برای سرعت‌گیرهای تعبیه‌شده توسط شهرداری در خیابان‌ها استفاده می‌شد. عبارت «تابلو مازیکی» برای وایت‌برد توسط برخی کودکان شنیده می‌شود. نگارنده خود زمانی ترکیب «منطقانه» را از یک سخنران استماع کرد. نمونه‌ی دیگر کاربرد واحدهای زبانی «زرد» برای نوشتابه‌های زرد رنگ که سابقاً کانادادارای نامیده می‌شد و «سیاه» برای نوشتابه‌های سیاه رنگ (پسی).

اهمیت و ضرورت پژوهش

در بررسی پدیده‌های اجتماعی و طبیعی به کم‌تر پدیده‌ای برخورد می‌کنیم که به اندازه‌ی زبان انعطاف‌پذیر و تحول‌طلب باشد. کشانی (۱۵/ص ۷) بر این باور است که زبان مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر در حال تحول است و بر اساس قوانینی که بیش‌تر آن‌ها بر ما پوشیده است خود را با تحولات زمان هم‌سو و هماهنگ می‌کند و به سرعت بافت بیرونی یعنی واژگان و بافت دورنی یعنی ساختار خود را متحول می‌کند تا با تغییرات پیش‌آمده در سایر پدیده‌ها خود را هماهنگ سازد.

در این میان، به وجود آمدن واژگان جدید بافتی یا موقتی در زبان، تحولی است که هیچ‌کس منکر آن نیست. گاهی هم‌گام با تحولات اجتماعی و طبیعی و پیشرفت تکنولوژی، مراکز رسمی و دانشمندان در نهادهای معینی گردهم می‌آیند و بر اساس اصول و قواعد ساخت واژه به اختراع واژگان جدید برای معادل‌یابی می‌پردازند که ما این دست از واژگان را نوواژه می‌نامیم و زمانی اختراع واژگان، نه صرفاً توسط متخصصان زبان بلکه توسط توده‌ی اجتماع زبانی، که بعضاً از اصول زبان‌شناسی هم هیچ اطلاعی ندارند، صورت می‌گیرد. این دسته از واژگان چنان‌چه بالیداه و ناگاهانه اختراع شوند واژگان بافتی یا موقتی هستند.

ساخت نوواژه‌ها و واژه‌های بافتی یا موقتی در زبان فارسی و البته در کلیه‌ی زبان‌ها توسط هر فرد یا گروهی که صورت گیرد، نشان از این واقعیت دارد که زبان از نیروی زیایی بسیار برخوردار است و اختراع چنین واژگانی به غنا و توانمندی زبان کمک می‌کند.

این واژگان از رهگذر دگرگونی در ساخت‌های گوناگون زندگی امروزی پدید آمده و در گفتار و نوشتار خود را نشان می‌دهند. اگر روزگاری ترکیب کنایی «آب‌ها از آسیاب افتاده» ساخته شده است قطعاً نشئت گرفته از محیطی بوده که آب و آسیاب و رابطه آن‌ها با هم آن‌چنان آشکار بوده است که برای فهم آن هیچ نیازی به توضیح دربار‌ی عناصر موجود در آن نبوده است. هم‌چنان که امروز در عصر اینترنت و کامپیوتر ترکیب‌های کنایی «فایلش بسته شده»، «روی کسی کلیک کردن» و «به عرش ایمیل زدن» برگرفته از محیطی است که در آن به سر می‌بریم. بنابراین از آن‌جا که زبان حاصل نوعی تعامل مابین گوینده و شنونده است و زمانی این ارتباط معنی و مفهوم پیدا می‌کند که طرفین یکدیگر را درک نمایند، قطعاً وقتی واژه‌های

«خلق‌الساعه» و یا «نوواژه‌ها» توسط زبانمندان به کار گرفته می‌شوند، ارتباط حاصل می‌شود. از سوی دیگر به واسطه‌ی این که زبان یک پدیده‌ی تحول‌گراست و به ویژه در زمینه‌ی واژه‌سازی به سبب ایجاد زمینه‌های کاری جدید و توسعه‌ی تکنولوژی به خصوص در ارتباطات دائماً واژه‌های جدیدی به آن افزوده می‌شود، زبانمندان به ویژه صاحبان قلم و کلام با هدف حفظ غنای واژگانی سیستم زبان، باید به فرآیندهای تولید واژگان جدید و تئوری‌های مربوط به آن آگاهی داشته باشند. حال، که دانش زبان‌شناسی قلمرو خود را بیش از پیش به جنبه‌های گوناگون زندگی بشری گسترش داده است، آگاهی از آخرین یافته‌های این دانش با ارزش و مطابقه و تعمیم آن به زبان فارسی امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. از سوی دیگر نگارنده بر این باور است که در فرآیند واژه‌سازی موقتی یا بافتی و ساخت نوواژه‌ها، اغلب واژه‌های اختراع شده جزو سیستم زبان استاندارد به حساب آمده و به غنای آن می‌افزاید، لذا مطالعه و توصیف آن ضروری به نظر می‌رسد.

اهداف پژوهش

این پژوهش یک هدف اصلی و دو هدف فرعی را دنبال می‌کند. هدف اصلی این تحقیق عبارت است از معرفی و تجزیه و تحلیل واژگان موقتی یا بافتی در زبان فارسی و هدف‌های فرعی آن بررسی تفاوت بین فرآیندهای تولید «واژه‌ها» و «واژگان بافتی» و هم‌چنین بررسی و معرفی «تشوری نام‌گذاری اشتقاقی» و میزان انطباق آن با واژگان بافتی در زبان فارسی است.

روش تحقیق و گردآوری داده‌ها

در حوزه‌ی زبان‌شناسی تحقیق فرآیندی است که طی آن یک جنبه از جنبه‌های متفاوت زبان آموزی، برنامه‌ریزی زبان،

معناشناسی، آواشناسی، ساخت واژه و غیره مورد بررسی قرار می‌گیرد و سؤال یا مسئله‌ای مطرح و پاسخی برای آن یافت می‌گردد.

انتخاب روش تحقیق بستگی به هدف‌ها و ماهیت موضوع پژوهش و امکانات موجود دارد و در این پژوهش نگارنده، براساس تئوری نام‌گذاری اشتقاقی، روش تحقیق خود را بنا نهاده است و در چارچوب این نظریه داده‌هایی را که از طریق مطالعه‌ی متون داستانی، ضبط مکالمات رادیویی و تلویزیونی و مصاحبه با دانش‌آموزان و دانشجویان به دست آورده است در جدولی تنظیم نموده و آن‌ها را به لحاظ داشتن یا نداشتن پایه‌ی نام‌گذاری، نشانه‌گذاری و تعیین رابطه‌ی معنایی مورد بررسی قرار داده است. برای آزمون فرضیه‌ی اول پژوهش، مبنی بر نهادینه شدن واژگان بافتی در سیستم زبان یا بقا و ماندگاری این واژگان، از معیارهای زیر استفاده شده است.

الف: براساس نظریه‌ی چامسکی (۲۱/ص ۲۹) اهل زبان دانش ناخودآگاه دارند که صورت‌های خوش ساخت را از صورت‌های بد ساخت تشخیص می‌دهند، بنابراین براساس شم زبانی، واژگانی که صورت‌های خوش ساخت دارند، شانس بقا و ماندگاری بیش‌تری دارند.

ب: بر طبق گفته‌ی طباطبایی (۱۲/ص ۱۲) «تیاژ» و «نام‌پذیری» دو عامل مهم برای واژه‌گزینی هستند، لذا چنانچه این دو عامل در مورد واژگان بافتی موجود باشد، واژه یا واژگان خلق شده در زبان نهادینه می‌شوند.

ج: براساس معیارهایی که سپتا (۹/ص ۲۶۶) در مورد بقا و ماندگاری واژگان ارائه کرده است سازگاری واژگان از نظر آوایی با هنجار آوایی زبان فارسی از یک سو و هماهنگی آن‌ها با عوامل زیر

زنجیری، یعنی آهنگ و تکیه و کلام زبان فارسی، سبب ماندگاری واژگان در زبان می‌شوند، لذا این عوامل هم در مورد واژگان بافتی مد نظر قرار می‌گیرند.

د: واژگان موقتی یا بافتی که بنا به قیاس به لحاظ آوایی و معنایی با واژگان موجود در زبان فارسی ساخته شوند امکان بقا و ماندگاری بیش‌تری دارند.

برای آزمون فرضیه‌ی دوم، که اشعار دارد به این که فرآیند واژه‌سازی موقتی در قالب نظریه‌ی نام‌گذاری قابل توصیف است، جدولی براساس مدل نام‌گذاری تهیه کرده‌ایم که براساس آن هر واحد نام‌گذاری از سه بخش تشکیل شده است: پایه‌ی نام‌گذاری، نشانه‌ی نام‌گذاری و رابطه معنایی بین آن دو. در این جدول واژگان بافتی را اعم از مشتق، بسیط و مرکب در جدول گنجانده و تحلیل نموده‌ایم. البته براساس مدل یاد شده، تنها کلمات مشتق قابل تحلیل هستند لکن با این ابتکار که مدل را بسیط داده‌ایم واژگان مرکب و بسیط هم قابل توصیف شده‌اند. به این ترتیب نظریه‌ی نام برده بسط و گسترش یافته است.

در این پژوهش از تکنیک‌های زبان شناختی و اصول و قواعد ساخت واژی برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این قسمت، قبل از تجزیه و تحلیل داده‌ها، آن‌ها را براساس حروف الفبائی یک جدول پنج قسمتی تنظیم می‌کنیم و پایه‌ی نام‌گذاری، نشانه‌ی نام‌گذاری و رابط معنایی هر یک را با توجه به معنایی که در بافت کلام از آن استنباط می‌گردد، ارائه می‌دهیم:

تحلیل صورت‌های بافتی براساس تئوری نام‌گذاری

همان‌طور که اشاره گردید براساس

تئوری نام‌گذاری یا اتوماسیولوژی واژه‌سازی، یک زیانمند ضمن نام‌گذاری، سه عمل فکری انجام می‌دهد:

الف: پایه‌ی نام‌گذاری را تعیین می‌نماید. پایه نام‌گذاری عنصری است که واژه را به یک مقوله‌ی دستوری ربط می‌دهد.

ب: نشانه‌ی نام‌گذاری را به کمک قیاس با شینی یا پدیده‌ای که خود دارای نام است به دست می‌آورد. نشانه‌ی نام‌گذاری، هسته‌ی معنایی واژه یا صورت بافتی است. این نشانه بسیط یا مرکب است.

ج: نوع رابطه را، میان آن‌چه نیازمند نام است با شیء یا پدیده‌ی قیاس شده، تعیین می‌نماید. این رابطه‌ی معنایی است که از پیوند پایه‌ی نام‌گذاری و نشانه‌ی نام‌گذاری به دست می‌آید. جهت تجزیه و تحلیل و بررسی صورت‌های بافتی ارائه شده در جدول فوق، با توجه به ویژگی‌های مشترک موجود، آن‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کنیم:

الف: صورت‌های بافتی مشتق

این صورت‌ها که دقیقاً با اصول تئوری اتوماسیولوژی واژه‌سازی منطبق هستند، جملگی دارای پایه، نشانه و رابطه معنایی هستند. این دسته از واژگان عبارت‌اند از: «آموزشی، افغانی، بچه‌های آب نمکی، تابلومازیکی، حال‌گیری، دودره‌باز، رکورددار، گوشت‌کوب، مذهب‌مدار، منطقانه، نامستحکم، آویزان، با کلاس و عمراً.

نکته‌ی بسیار مهم در مورد واژگان یاد شده این است که تعداد زیادی از آن‌ها با آن‌که از نظر صورت و تلفظ واژگان قبلی موجود در زبان یکسان هستند، هنگام استفاده به عنوان واژگان بافتی یا موقتی، معنای آن‌ها کاملاً متفاوت بوده و واژه یا صورت جدیدی

ردیف	صورت های بافتی	پایه نام گذاری	نشانه نام گذاری	رابطه نام گذاری
۱	آموزشی	ی	آموزش	فیلم غیر اخلاقی ویدئویی
۲	افغانی	ی	افغان	کسی که منزوی و گوشه گیر است
۳	اند	∅	اند	نهایت و منتهی چیزی یا کاری بودن
۴	بچه های آب نمکی	ی	بچه های آب نمک	افراد ضعیف و بی رمق
۵	بریف	∅	بریف	بدون مشکل، ردیف ردیف، مهیا آماده
۶	تابلو مازیکی	ی	تابلو مازیکی	تابلو وایت برد
۷	حال گیری	ی	حال گیر	باعث از بین رفتن شادی و نشاط دیگران شدن
۸	خالی بند	بند	خالی	فردی که ادعاهای نادرست دارد؛ دروغگو
۹	خرمچک	∅	خرمچک	انسان کودن و سبک عقل
۱۰	خفن	∅	خفن	صفتی برای بیان شدت عمل؛ بسیار زیاد
۱۱	دو دره باز	باز	دو دره	آدم ریاکار؛ کسی که دیگران را بابت تکلیف می گذارد
۱۲	رکورددار	دار	رکورددار	برنده؛ کسی که در کارها از دیگران پیشی می گیرد
۱۳	زرد	∅	زرد	نامی موقتی برای نوشابه های زرد رنگ
۱۴	زغوندر	∅	زغوندر	به ویژه کانادرای صفتی توهین آمیز برای شخصی مخاطب، معادل «زهرمار»
۱۵	ساندویچ	∅	ساندویچ	سرعت گیرهای تعبیه شده در خیابان ها توسط شهرداری
۱۶	سفید	∅	سفید	نامی برای نوشابه های بی رنگ
۱۷	سیاه	∅	سیاه	نامی موقتی برای نوشابه های سیاه رنگ
۱۸	کمپوت	کمپوت	کمپوت	به ویژه پسی
۱۹	کویر	-	کویر	آدم بی عرضه و بی لیاقت
۲۰	گوشت کوب	کوب	گوشت	نایاب و غیر قابل دسترسی، دست نیافتنی
۲۱	لوستر	∅	لوستر	نامی من در آوردی برای تلفن همراه کسی که به دیگران آویزان می شود؛ کنه، سریش
۲۲	مذهب مدار	مدار	مذهب	شخصی معتقد به مذهب؛ مذهبی
۲۳	منطقانه	انه	منطق	به روش منطقی، مستدل
۲۴	نامستحکم	نا	مستحکم	بدون استحکام سست و بی بنیاد
۲۵	نخود مغز	∅	نخود مغز	انسان کم عقل و بی خرد

جمله ی دوم همان واژه، در معنای شخصی منزوی و گوشه گیر، آمده است. هم چنین در کلمه ی آویزان وقتی به عنوان یک واژه ی بافتی مورد استفاده قرار گیرد معنا کاملاً متفاوت می شود، این تفاوت با توجه به دو مثال زیر کاملاً مشهود است:

۱- لباس ها را شست و روی بند آویزان کرد.

۲- به من آویزان شده و به هیچ وجه دست بر نمی دارد.

برخی واژگان بافتی مشتق، در مفهوم استعاره ی توسط زیانمندان مورد استفاده قرار می گیرند، برای مثال صورت «بچه های آب نمکی» در مفهوم افراد ضعیف و بی بنیه به کار می رود ولی گروهی دیگر از واژگان مشتق بافتی که بر اساس قواعد ساخت واژه ی ساخته شده اند معنای کاملاً متفاوتی از اصل کلمه به دست نمی دهند، بلکه با توجه به «وند» به کار رفته در آن ها مقوله ی دستوری متفاوتی کسب می کنند. صورت های «منطقانه»، «رکورددار»، «دو دره باز»، «تابلو مازیکی»، «حال گیری»، «عمرآ»، «مذهب مدار»، «منطقانه» و «باکلاس» از آن جمله اند.

ب: صورت های بافتی که در آن ها علاوه بر معنا مقوله ی دستوری نیز تغییر می کند.

در گروهی از صورت های بافتی گسترش معنایی به همراه تغییر مقوله ی دستوری مشاهده می شود، مثلاً واژگان، «زرد»، سیاه، سفید، در بافت معمولی گفتار یا نوشتار در مفهوم رنگ هایی استفاده می شوند که مقوله ی دستوری آن ها صفت است، برای مثال در جمله ی «مریم پیراهن سفیدی خرید.» واژه ی سفید در نقش صفت به کار رفته است اما همین واژه زمانی که در بافت معینی توسط زیانمندان مورد استفاده قرار می گیرد، جایی که فراموش می کند کلمه ی

معنایی در برخی دیگر از واژگان بافتی نیز به چشم می خورد.

به دو کاربرد واژه ی افغانی در دو بافت کلامی زیر توجه کنید:

۱- دو کارگر افغانی مشغول حفر کانال هستند
۲- «رضوان افغانیه. اصلاً با آدم نمی جوشه»
در جمله ی نخست «افغانی» به معنای شخصی که ملیت افغانی دارد و اهل کشور افغانستان است مطرح می شود، ولی در

به حساب می آیند. مثلاً واژه ی «آموزشی» را در دو جمله زیر با هم مقایسه می کنیم:

۱- این فیلم جنبه ی آموزشی ندارد.

۲- آموزشی چی داری؟

در جمله ی شماره (۱) واژه ی آموزشی معنای معمولی و رایج خود را دارد که هر زبانمند فارسی آن را به خوبی متوجه می شود اما همان واژه در جمله دوم از نوع بافتی است و معنی فیلم ضد اخلاقی می دهد. این تغییر

پسی رایگوید، بالیده می گوید: «گارسون دو تا سیاه بده» در این جا مقوله ی دستوری از صفت به اسم تغییر کرده است. این گروه از واژگان دارای نشانه و رابط معنایی هستند ولی با توجه به مدل نام گذاری فاقد پایه اند.

ج: واژگان بافتی بسیط

برخی از واژگان بافتی که در فهرست داده ها ذکر گردید با وجودی که قبلاً در مفهومی دیگر در زبان به کار می رفته اند، در بافت جدید با حفظ مقوله ی دستوری در معنایی متفاوت از معنای اولیه به کار گرفته شده اند. عمده ی این واژگان عبارت اند از: «ساندویچ، کمپوت، کویر و اند». در این واژگان همانند واژگان گروه «ب» پایه وجود ندارد تنها نشانه و رابطه ی نام گذاری مشهود است. در حقیقت در این دو گروه از واژگان، پایه نام گذاری تهی است.

د: واژگان بافتی مرکب

با بسط نظریه ی نام گذاری اشتقاقی از کلمات مشتق به کلمات مرکب، صورت های بافتی «نخود مغز»، «فلز خراب»، «تریپ خفن»، «جواد مخفی»، «آچار فرانسه» و «پژو حسرتی» که فاقد پایه ی نام گذاری، یعنی وند تعیین مقوله ی دستوری، هستند اما دارای فاکتور مهم نشانه ی نام گذاری اند، نیز گنجانده شده اند. این صورت ها به جز «آچار فرانسه» تنها معنا و مفهوم استعاری دارند که معنی آن ها در جدول آمده است اما ترکیب آچار فرانسه به عنوان بافتی در معنایی کاملاً متفاوت از معنی ظاهری آن که ابزار مکانیکی است به کار می رود.

ه: واژگان بسیط مرکب که کل یا جزئی از آن کاملاً ابتکاری ساخته شده است.

در میان واژگان بافتی و خلق الساعه به صورت هایی برخورد می کنیم که تمام یا جزئی از آن کاملاً جدید بوده و قبلاً در زبان موجود نبوده است. این دسته از واژگان تنها

در معنای بافتی که در جدول آمده کاربرد دارند و بر اساس مدل نام گذاری فاقد پایه هستند و تنها دارای نشانه اند. عمده ی این واژگان عبارت اند از: «بریف»، «خرمچک»، «خفن»، «زغوندو»، «زاغارت»، «ضابلو»، «شوت»، «جوات»، «تیش» «جینگلی مثن» و «ببو گلابی».

همان طور که مشاهده می شود برخی از واژگان در ترکیب خود از واژه ی قرضی استفاده کرده اند و در معنایی غیر از آن چه در زبان اصلی داشته اند مورد استفاده زبانمندان قرار گرفته اند مانند: واژه «بریف» که در زبان انگلیسی به معنای «خلاصه و مختصر» است اما در زبان فارسی به معنای «بدون مشکل و آماده» به کار می رود.

صورت های بافتی جمله ای

جدا از داده های فهرست شده در جدول

فوق، اغلب به جملاتی برمی خوریم که ویژگی های صورت های بافتی را دارا هستند. مهم ترین این صورت ها به شرح زیر است:

۱- «لیستم پره»، در مفهوم «وقت ندارم» که در آن از واژه ی قرضی list استفاده شده است.

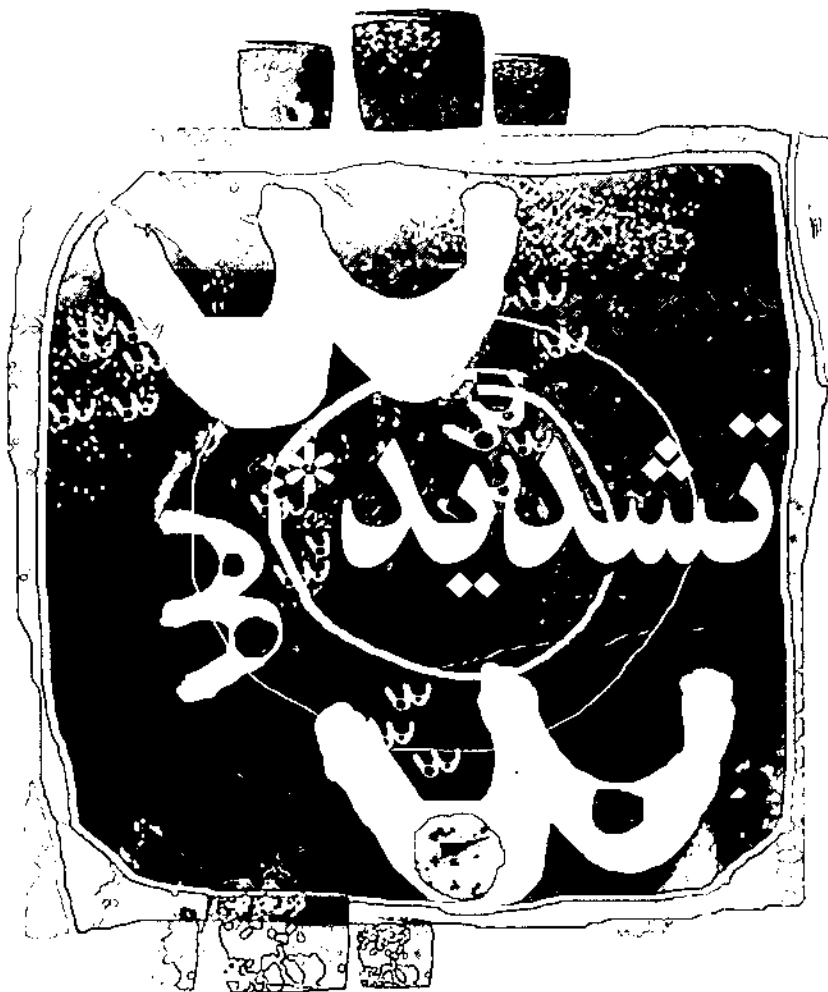
۲- «به عرش ای میل می زنه»، به معنای قرآن یا نماز خواندن و یا خدا ارتباط داشتن است که در این صورت زبانی هم از واژه ی قرضی email استفاده شده است.

۳- «تخت گاز میره»، به معنای بسیار تند رانندگی کردن که اصطلاحی است رایج میان مکانیک ها و هم چنین سایر اقدشار جامعه.

۴- «خودشو به کوچه علی چپ می زنه»، به معنای کسی که موضوعی از منظور اصلی منحرف می کند.

منابع فارسی برای مطالعه ی بیش تر

- ۱- امانووا، فیروزه (۱۳۷۲)، سخنی چند درباره ی مطالعه اتوماسلوژیک واژه سازی در زبان فارسی، مجله ی زبان شناسی، پاییز و زمستان.
- ۲- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۶)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر.
- ۳- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، «استفاده از اشتقاق در واژه سازی علمی» در مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم (ص ۲۲۲-۲۳۰) تهران. مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- بهشتی، علاءالدین (۱۳۵۵)، ساختمان واژه زبان فارسی امروز، چاپ خانه پیروز، شماره ی ثبت کتاب خانه ی ملی ۱۲۴۵.
- ۵- حسابی، محمود (۱۳۷۴)، توانایی زبان فارسی در معادل سازی، مجله ی طلایه، مهر و آبان ۷۴، (ص ۷-۱۱).
- ۶- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۹)، واژه سازی دورن متن، یک علاج قطعی، نشر دانش، بهار ۱۳۷۹ (ص ۳۱-۲۷).
- ۷- رابینز، آر. اچ. (۱۳۷۱)، «تاریخ مختصر زبان فارسی» ترجمه ی علی محمد حق شناس، تهران، انتشارات راهنا.
- ۸- سامعی، حسین (۱۳۷۵)، واژه سازی در زبان فارسی، پایان نامه برای اخذ درجه دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان شناسی.
- ۹- سینتا، ساسان (۱۳۸۰)، مجموعه مقالات نخستین هم اندیشی مسائل واژه گزینی و اصطلاح شناسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- سمانی، مهدی (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات زبان مخفی، تهران، نشر مرکز...
- ۱۱- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۶)، فعل بسیط و واژه سازی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی...
- ۱۲- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۱)، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۳- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۱)، شیوه ها و امکانات واژه سازی در زبان فارسی، در نشر دانش، مهر و آبان. (ص ۲۳-۱۹)
- ۱۴- صفوی، کوروش (۱۳۸۲)، از شنیدن «خفن» فشار خوتم بالا نمی رود، مجله ی چلچراغ سال دوم شماره ۷۳.
- ۱۵- کشانی، خسرو (۱۳۷۱)، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۶- کلباسی، ابراهیم (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۷- مشکوة الدین، مهدی (۱۳۷۶)، سیر زبان شناسی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.



چکیده

در زبان فارسی کلماتی را که واج (پ) دارند می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- ۱- کلماتی از قبیل: نظریه (nazariye)، عملیاتی (amaliyâti)
- ۲- کلماتی از قبیل: تشبیح (tašyip)، تأیید (ta'yid)
- ۳- کلماتی از قبیل: مهیج (mohayyej)، سیاره (sayyâre)

در این مقاله سعی شده است، علت تشدید نگرفتن بعضی کلمات که به اشتباه، روی دو واج غیر همسان آن‌ها تشدید می‌گذارند، بررسی شود و فرایند واجی آن‌ها توضیح داده می‌شود و آنچه می‌خوانیم دیدگاه نویسنده است و باید منتظر نظرات دیگر باشیم.

تعریف

«تکرار کردن یک حرف، نشانه‌ی تکرار یک حرف»^۱

به اعتقاد دکتر وحیدیان در این تعریف منظور از حرف، صامت است، چون تشدید فقط در صامت صورت می‌گیرد.^۲

در این باره وی نظریه‌ی جالبی ارائه می‌دهد: «بعد از صامت دوم، مصوتی بیاید.»^۳

l e z z a t

مانند لَذت (لَذَذت)

↓ ↓ ↓

مصوت صامت صامت

❖ فرهاد قربان‌زاده (۱۳۴۹)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، با چهارده سال سابقه‌ی خدمت؛ وی هم‌اکنون دبیر ادبیات در آموزش و پرورش بندر ترکمن است و در دانشگاه پیام‌نور کردکوی و گنبد کاووس و مرکز تربیت معلم گرگان نیز تدریس می‌کند.

کلیدواژه‌ها:

تکرار یک حرف، تکرار یک صامت، هم‌سانی دو واج، صامت بعد از مصوت، مصوت بعد از صامت. (پ) نمایندگی دو واج.

علت (علّت)

'e l l a t

↓ ↓ ↓
صوت صامت صامت

متولی (متوَلّی)

m o t a v a l l i

↓ ↓ ↓
صوت صامت صامت

در پیاموزیم صفحه‌ی ۵ و ۶ کتاب زبان فارسی سال دوم متوسطه واژه‌هایی از قبیل بشریت، انسانیت، مدیریت و... به صورت مشدّد آورده شده است. هم‌چنین کلماتی از قبیل قضیه، رهبریت، نظریه، مسئولیت، تهیه، کلیت، قسطنطنیه، رعیت، موفقیت، عصیت و... در کتاب‌های درسی و غیردرسی و حتی فرهنگ‌های معتبر فارسی از قبیل فرهنگ معین، فرهنگ عمید و حتی در کتاب «غلط‌نویسیم» دکتر ابوالحسن نجفی مشدّد نوشته شده است. حال آن‌که هیچ کدام از این کلمات در (پ) مشدّد نیستند. چون با توجه به تعریف تشدید که فقط در صامت صورت می‌گیرد در این قبیل کلمات (پ) مصوّت بلند (i) است، که در نوشتار ظاهر شده و بلافاصله بعد از آن، صامت (پ) در گفتار ظاهر می‌شود. بنابراین دو واج (پ) و (i) که اولی مصوّت و دومی صامت است (نه دو صامت y) در این گونه کلمات وجود دارد که غیر هم‌جنس است. پس نباید روی (پ) تشدید گذاشته شود. در کلمات زیر می‌توانیم این قضیه را با الفبای صوتی (Phonetics) بهتر نشان دهیم.

گروه اول؛ کلماتی از قبیل:

mas'uliyat	مسئولیت	qaziye	قضیه
qostantaniye	قسطنطنیه	tahiye	تهیه
ra'iyat	رعیت	kolliyat	کلیت
'ahammiyat	اهمیت	pasabiyat	عصیت
'amaliyāi	عملیات	P'alaviye	علویه

در این دسته از کلمات بعد از مصوّت بلند (i) بلافاصله صامت (y) به تلفظ در می‌آید و اگرچه در نوشتار ظاهر نمی‌شود، این دو (مصوّت بلند و صامت y) هم‌جنس نیستند. بنابراین روی (پ) تشدید گذاشته نمی‌شود. در این گروه از کلمات شکل نوشتاری از شکل گفتاری تبعیت نمی‌کند و در واقع می‌توانیم آن را جزء نامطابق‌های املائی به حساب آوریم و از مقوله‌ی مشکلات املائی است. این قبیل کلمات در فرهنگ معین با دو صامت (y) آورده شده است که جای بسی تأمل است! مثلاً کلیت را به صورت (kolliyyat) نشان داده است. که دو صامت y در این واژه نداریم.

nazar i y e	نظریه	bašar i y at	بشریت
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت
mas'ul i y at	مسئولیت	'ensān i y at	انسانیت
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت
tah i y e	تهیه	modir i y at	مدیریت
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت
koll i y at	کلیت	qaz i y e	قضیه
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت
qostantan i y e	قسطنطنیه	'adab i y āt	ادبیات
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت
ra' i y at	رعیت	'amal i y āt	عملیات
↓ ↓	صامت مصوت	↓ ↓	صامت مصوت

بنابر این پیشنهاد می‌شود در این گونه کلمات بعد از مصوت بلند (ی، ا، یک صامت (ی) در نوشتار نیز ظاهر شود. چون همان گونه که با الفبای فونتیک نشان داده شده است، صامت ی (y) بعد از مصوت ی (i) در گفتار ظاهر می‌شود. از طرفی در این صورت، خط (نوشتار) به گفتار نزدیک‌تر می‌شود و دلیل قوی‌تر این که اگر تقطیع همجایی صورت بگیرد صامت ی (y) آغاز هجای بعدی خواهد بود. بنابراین نوشتن این قبیل کلمات به صورت های زیر بدون تشدید ارجحیت دارد. یا به شکل های گذشته خود نوشته شوند بدون آن که روی آن‌ها تشدید گذاشته شود، با این توضیح که در این صورت می‌گوییم در این گروه از کلمات فرآیندهای واجی افزایش صورت می‌گیرد.

شکل پیش نهادی

تضییع	مستولیت
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت
تهییع	قسطنظییع
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت
کلّیت	رعیت
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت
عصبیت	اهعییت
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت
علویع	عملیات
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت
نظریع	جزئیات
↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت

در این گروه از کلمات دو واج ی (y) و ی (i) که اولی صامت و دومی مصوت در کنار هم آمده‌اند. این قبیل کلمات را می‌توانیم جزء مطابق های املائی به حساب آوریم. چون شکل گفتاری و شکل نوشتاری آن‌ها یکسان است و با مشکل املائی مواجه نیستیم و تفاوتشان با گروه اول در این است که در کلمات گروه اول مصوت ی (i) واج پایانی هجاست و بلافاصله صامت ی (y) واج آغازی هجای بعدی است.

مثل: نظریه نَ ظَ رِ یَ ه

↓ ↓

مصوت (i) واج پایانی هجا صامت y واج آغازی هجا

na za r i ye

↓ ↓

واج آغازی هجا واج پایانی هجا

گروه دوم؛ کلماتی از قبیل:

ta'yin	تعیین	ta'yid	تأیید
↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت
tabyin	تبیین	taqyir	تغییر
↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت
nāyin	نایین	pāyin	پایین
↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت
tašyi'	تشییع	'āyin	آیین
↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓	↓ ↓
صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت	صامت مصوت

در گروه دوم صامت ی (y) و مصوت ی (i) در یک هجا قرار دارند و در هر صورت تشدید نمی‌گیرد.

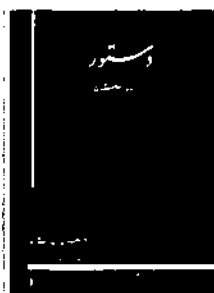
'ā y i n	مثل: آیین آیین
↓ ↓	↓ ↓
مصوت صامت	صامت y صامت i

گروه سوم به کلماتی از قبیل:

sayyāh	سیّاح	sayyād	صیّاد
sayyāl	سیّال	sayyāre	سیّاره
mohayyā	مهیّا	mohayyej	مهیّج
'ayyār	عیّار	nayyer	نیر

که در این گروه از کلمات، دو صامت (ی) به شکل ی صامت مشدّد شده که اولی صامت پایانی هجا و دومی صامت آغازی هجای بعداست که بعد از آن مصوت نیز آمده است.

دستور ویژه نامه‌ی فرهنگستان



مطالعات دستوری و سنت دستورنویسی، در شرق، پیشینه‌ای کهن دارد. در عصر حاضر نیز در نام‌گذاری رویکردهای غالب در زبان‌شناسی، واژه‌ی «دستور» به عنوان بخشی از نام این رویکردها برگزیده شده است. هم‌چون «دستورزایی چامسکی»، «دستور نقش‌گرایی هلیدی» و «دستور شناختی لنگکر». این مسئله حاکی از جایگاه دستور و اهمیت آن در مطالعه‌ی زبانی در گذشته و حال است. در اولین شماره‌ی «نامه‌ی فرهنگستان» آمده است که نامه‌ی فرهنگستان خواهد کوشید تا برای تحقیقات زبان‌شناسی در عرصه‌ی زبان فارسی، جای درخوری باز کند. به همین دلیل، ویژه‌نامه‌ی دستور، وابسته به نامه‌ی فرهنگستان، با هدف متمرکز نمودن نشر پژوهش‌های مرتبط با صرف و نحو زبان فارسی برنامه‌ریزی شده است. در دستور کار این ویژه‌نامه، انتشار مقاله‌های توصیفی و نیز توصیفی، نظری قرار دارد.

این ویژه‌نامه، از استادان، پژوهشگران و دانشجویان رشته‌های زبان‌شناسی و زبان فارسی دعوت کرده است با ارسال مقاله‌های تحقیقی خود، مشوق و تداوم بخش این اقدام فرهنگستان زبان فارسی شوند.

فرق این گروه کلمات با کلمات گروه دوم در این است که در گروه دوم به (i) مصوت هجای اول است بلافاصله به (y) صامت آغازی هجای بعدی است. در گروه دوم به فقط مصوت است و صامت به در نوشتار ظاهر نمی‌شود. در صورتی که در گروه سوم کلمات، به (y) تکرار یک صامت و مشدد است.

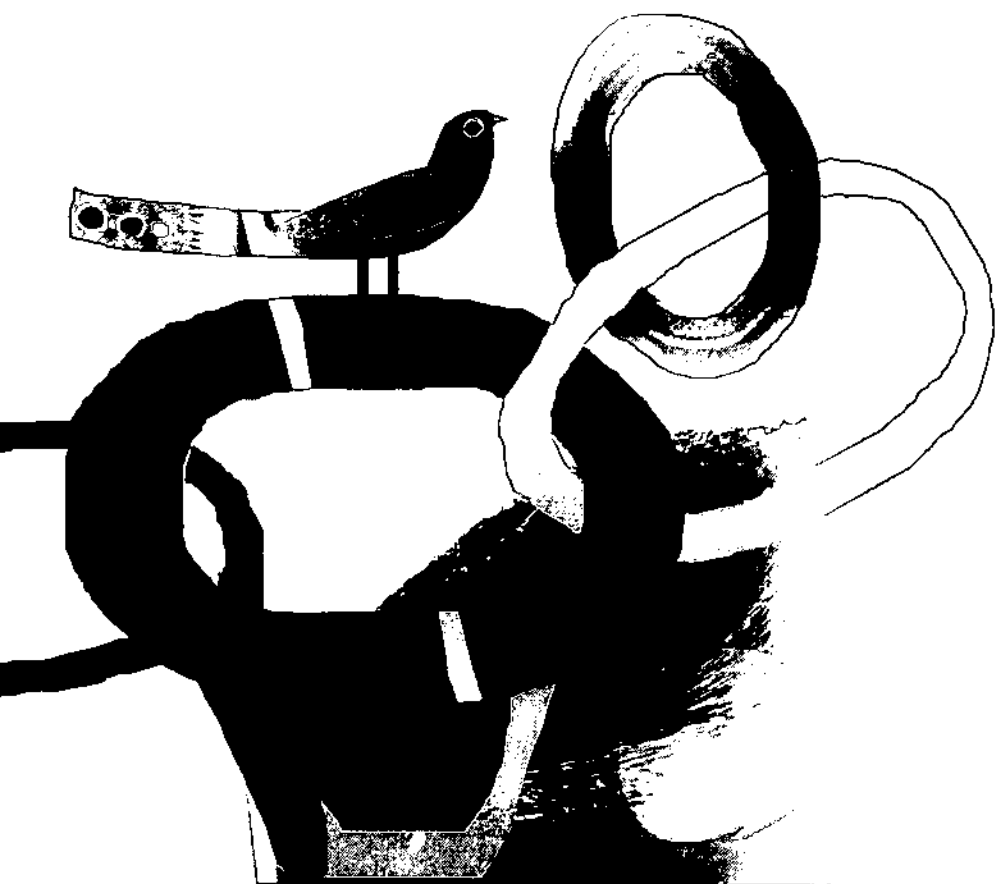


منابع و مأخذ

- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۹
- وحیدیان کامیار، تقی، بررسی تشدید از دید علمی و حل یک مشکل املائی، مجله‌ی رشد آموزش ادب فارسی، ۱۳۷۱، ش ۲۹۳۰، ص ۲۴
- زبان فارسی ۱ و ۲، چاپ پنجم، ۱۳۸۱
- ادبیات فارسی ۱ پیش‌دانشگاهی (عروض و قافیه - نقد ادبی) رشته‌ی علوم انسانی، چاپ هفتم، ۱۳۸۰
- نجفی، ابرالحسن، غلط‌نویسیم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم، ۱۳۷۳

پانویست‌ها

- ۱- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸، ج ۱ ص ۱۰۸۵ ذیل «تشدید»
- ۲- وحیدیان کامیار، تقی، بررسی تشدید از دید علمی و حل یک مشکل املائی - مجله‌ی رشد آموزش ادب فارسی، ۱۳۷۱، ش ۲۹۳۰، ص ۲۴
- ۳- همان، ص ۲۴
- ۴- زبان فارسی (۲)، سال دوم دبیرستان، چاپ پنجم، ۱۳۸۱، صص ۵ و ۶
- ۵- ادبیات فارسی ۱ (قافیه و عروض - نقد ادبی) پیش‌دانشگاهی، رشته‌ی علوم انسانی، چاپ هفتم، ۱۳۸۱، ص ۵
- ۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۰۴۷، ذیل «کلیت»



❖ سید عباس ساداتی طباطبایی
(۱۳۳۶ - بهبهان)

دبیر دبیرستان‌های متوسطه‌ی
شهرستان بهبهان و کارشناس
رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی است
و از سال ۱۳۵۷ تاکنون به تدریس
اشتغال دارد. شعر هم می‌گوید و
شاعری را از دوره‌ی دبیرستان آغاز
کرده است. مجموعه‌ی «نغمه‌ی
بودن» او چاپ شده است. «نسیم در
جان» را نیز با همکاری گروه ادبیات
بهبهان منتشر می‌کند.

کلیدواژه‌ها:

تکیه، تکیه‌ی فشاری، تکیه‌ی
زیر و بمی، آهنگ افتان و آهنگ
خیزان، درنگ، واکه، همخوان و...

چکیده

نویسنده سعی کرده است مبحث «واحدهای زیر زنجیری» کتاب زبان فارسی ۵ دوره‌ی متوسطه را، با استفاده از چند منبع دیگر - هر چند به اختصار - تشریح و تبیین کند.

یکی از مباحث مهم و قابل توجه در کتاب «زبان فارسی ۵» دوره‌ی دبیرستان، موضوعی، به نام «واحدهای زیر زنجیری» است. این واحدهای گفتاری که البته در نوشتار ظاهر نمی‌شوند، واقعیتی هستند که در کتاب‌های گذشته‌ی دستور زبان فارسی مورد توجه نبوده، به همین دلیل برای همه، تازگی دارند. منظور از زیر زنجیری در تعبیر بالا خارج بودن این واحدها از بافت یا زنجیره‌ی جمله است. به این معنی که هر جمله از گروه‌هایی (مثل گروه اسمی، گروه قیدی، گروه فعلی) با نشانه‌های خاص

(مثلاً حرف اضافه) تشکیل می‌گردد. اما جایی برای واحدهای دیگری مثل «تکیه، درنگ و آهنگ» در نظر گرفته نمی‌شود. گرچه این بحث‌ها در خود کتاب تا حدی توضیح داده شده، اما کافی و قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. از این جهت این جانب برآن شد تا با استفاده از منابع اساسی این موضوع - که در پی‌نویس‌ها بدان اشاره شده است - مکملی برای آن‌ها ارائه دهد.

۱. تکیه

تکیه عامل مهمی است که سبب تغییر



واحد‌های

زبر زنجیری

می‌نویسند: «منظور از تکیه برجستگی‌ای است که فقط به یک هجای واحد تکیه دار در هر زبان داده می‌شود. در اکثر زبان‌ها واحد تکیه دار واژه است»^۱

تکیه در انواع واژه‌های فارسی

۱- اسم‌ها و صفات: معمولاً در هجای آخر، تکیه دارند. ولی در حالت ندا، تکیه روی هجای اولی اسم قرار می‌گیرد: اسفندیار (هجای آخر تکیه دارد). محمود! (هجای اول). در حالت جمع، علامت جمع (ان-ها) تکیه دار است.

۲- فعل ماضی: در فعل‌های ماضی مطلق- جز مفرد غایب- هجای ماقبل آخر تکیه دارد:

فرستادم- فرستادیم- فرستاد (در سوم شخص مفرد تکیه روی آخرین هجاست)
در ماضی استمراری، تکیه روی حرف «می» واقع می‌شود.

در ماضی نقلی تکیه روی هجای آخر جزء اصلی فعل (اسم مفعول یا صفت مفعولی) قرار دارد:

رفته‌ام (اما در این مورد نظر آقای وحیدیان با دیگران فرق دارد و تکیه را روی ضمیر فاعلی دانسته است) در ماضی بعید، دو تکیه وجود دارد، یکی روی هجای آخر صفت مفعولی و تکیه دیگر روی هجای اول، فعل کمکی، مانند رفته بودم (آقای وحیدیان تکیه‌ی فعل کمکی را قبول ندارند)

در فعل مضارع: تکیه روی «می» واقع می‌شود: می‌روم
و اگر بدون «می» به کار رود تکیه روی هجای آخر است: روم

بیش‌تر باشد، آوازیرتر و هرچه کم‌تر باشد، آوا بَم‌تر شنیده می‌شود»^۲

آقای دکتر خانلری می‌نویسد: «تکیه ممکن است نتیجه‌ی فشار نفس باشد یعنی هنگام تلفظ چند هجای متوالی در ادای یکی از آن‌ها نفس با شدت بیش‌تری خارج شود، در این حالت تکیه را «تکیه‌ی شدت» می‌خوانند. هم‌چنین ممکن است تکیه نتیجه‌ی ارتفاع صوت باشد، یعنی در تلفظ یکی از هجاها صورت، زیرتر شود. این نوع تکیه را تکیه‌ی ارتفاع یا تکیه موسیقی می‌خوانند»^۳

در هر کدام از انواع کلمه در فارسی جایگاه تکیه با دیگری متفاوت است. آقای دکتر خانلری و آقای دکتر وحیدیان کامیار در این مورد با تفصیل بیش‌تری سخن گفته‌اند و تکیه‌ی اسم و صفت، افعال ماضی، مضارع، امر و مستقبل و... را مورد بحث قرار داده‌اند که خلاصه‌ی گفتار آنان را در این‌جا می‌آوریم.

آقای دکتر وحیدیان می‌نویسند: «تکیه وسیله‌ای است که واژه را در جمله برجسته می‌سازد. تکیه معمولاً مستلزم وقوع همزمان تغییر در درجه‌ی زیر و بمی و تغییر کشش (شدت) روی هجای مناسب واژه‌ی تکیه دار است»^۴

ایشان از قول «مارتینه» محقق فرانسوی

معنی در واژه و در جمله می‌گردد و معنی سخن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آقای دکتر حق‌شناس می‌گویند: «تکیه از نظر تولید از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف در درجه‌ی زیر و بمی و تفاوت در کشش واکه‌ای حاصل می‌شود. و از نظر شنیداری به رسایی بیش‌تر تعبیر می‌شود»^۱. جایگاه تکیه «هجا»ست. اگر کلمه‌ای یک هجایی باشد، همان هجا، تکیه بر است و اگر کلمه‌ای ۲ تا ۳ هجا داشته باشد فقط یکی از هجاها تکیه دارند. در جمله‌ی زیر کلمه‌ی «کار» تکیه بر است: «من کار دارم». آقای حق‌شناس اعتقاد دارند: «تکیه پدیده‌ای نسبی است، به این تعبیر که در رابطه با گویندگان مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن یا جایگاه هجای تکیه بر در زنجیره‌ی گفتار، درجه‌ی رسایی تکیه تغییر می‌کند»^۲.

ایشان انواع تکیه را به تکیه‌ی فشاری و تکیه زیر و بمی (از نظر کیفی) تقسیم کرده‌اند. در مورد زیر و بمی می‌نویسند: «زیر و بمی» از ترکیب مختصه‌های تواتر و دامنه‌ی ارتعاش به دست می‌آید. هرچه تعداد تواتر

(مضارع التزامی) بروم

فعل امر: تکیه روی هجای آخر است:

سوزان - گذران - نشین

و اگر پیشوندی داشته باشد تکیه روی

پیشوند (ب) قرار می گیرد: بنشین

مستقبل: دو تکیه دارد: یکی روی

هجای آخر کلمه‌ی «خواهم» و دیگری روی

هجای آخر فعلی که صرف می شود: خواهم

نشست

آقای وحیدیان: در این مورد به یک تکیه

اعتقاد دارند، آن هم در جزء اول، نظیر

خواهم دید (فقط فعل خواهم را تکیه بر

داشته اند)

۲. آهنگ

آهنگ را چنین تعریف کرده اند: «هرگاه

دامنه‌ی زیروبمی در امتداد زنجیره‌ی گفتار

محدود به جمله باشد، زیروبمی را آهنگ

خوانند و زبان‌هایی را که از زیروبمی استفاده

آهنگی می کنند زبانهای آهنگین می نامند.

فارسی از جمله زبانهای آهنگین است.^۸

«هرگاه در امتداد زنجیره‌ی گفتار دامنه‌ی

گسترده‌گی انواع زیروبمی محدود به واژه

باشد زیروبمی را نواخت می نامند.^۹

اگر جمله‌ی «امروز عید است» را به

صورت خبری بیان کنیم حالت افتان دارد که

با علامت [→] نشان داده می شود.

و اگر حالت سؤال داشته باشد با زیر و

بمی خیزان [↖]

و اگر حالت یک نواخت داشته باشد

معنی «نا تمام» بودن گفتار است و با زیروبمی

یک نواخت، با علامت [←] نشان داده

می شود.

۳. درنگ

«درنگ از مختصه‌های آوایی مشخصی

ساخته نمی شود، بلکه از تغییر در

مختصه‌های آوایی متفاوت از قبیل کشش،

نادمیدگی، دمی‌دگی، واگرفتگی، واکداری

و غیره در مرز دو واحد آوایی بزرگ‌تر از

همخوان و واکه به دست می آید»^{۱۰}

فاصله‌ی میان تکواژها و واژه‌ها را هنگام

تلفظ و آن گاه که به سبب تنفس، مکث

می کنیم «درنگ» می گویند و آن را با علامت

[+] نشان می دهند.

آقای دکتر وحیدیان می نویسند: «کلام

رشته‌ای پیوسته نیست بلکه در آن درنگ

هست. این درنگ و قطع معمولاً به سبب

وجود نسبت واج‌هاست یا به ضرورت تنفس

یا برای روشن تر ساختن معنی واژه‌ها. درنگ

را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- درنگ ناشی از وجود بست واج‌ها

که به علت بسته شدن مجرای تنفس به وجود

می آید...

۲- درنگ میان تکواژها ...

۳- درنگ میان واژه‌ها - میان دو واژه

درنگ بالقوه میسر است.

۴- کلام معمولاً به واحدهای آهنگینی -

که هر کدام یک واحد اطلاع است - تقسیم

می شود، که میان آن‌ها درنگ بالفعل هست

و امکان دارد حذف هم بشود ...

مثلاً هنگام تند حرف زدن درنگ میان دو

واحد آهنگین ممکن است حذف گردد.

۵- درنگ بعد از جمله‌ی کامل یا

بزرگ‌ترین قسمت از یک جمله‌ی طولانی،

این درنگ عملاً جایی صورت می گیرد که از

نظر معنایی مجاز باشد.^{۱۱}

به عنوان مثال به جمله‌ی زیر توجه

می کنیم:

[+ آواشناسی می کوشد + روش + نظام

+ قواعد و الگوهای را عرضه کند + که بتوان

با استفاده از آن + هر صدایی را توصیف

نمود. +]

جمله با درنگ آغاز و پایان می یابد و در

میان واژه‌ها نیز هر جا مکثی وجود دارد با،

علامت درنگ میان واژه‌ای مشخص گردیده

است.

توضیح چند اصطلاح

واکه: اگر واک که به کمک ارتعاش

تارآوارها در حنجره تولید می شود در گذر از

اندام‌های گویایی به مانعی برخورد نکند و

آوای تازه‌های بدان افزوده نشود، «واکه»

نامیده می شود.

همخوان: اگر واک (یا هوای بازدم) در

گذر از اندام‌های گویایی به مانعی برخورد

کند، و آوای تازه‌ای به آن افزوده شود،

همخوان نامیده می شود.

دمش: فشار اضافی و در نتیجه سرعت

بیش از حد در جریان هوا هنگام تولید یک

همخوان است.

کشش: مختصه‌ی کشش از دیرش

زمانی قواعد همخوان با واکه حاصل

می شود.

دمیده: همخوانی که دارای مختصه‌ی

دمش باشد.

نادمیده: همخوانی که مختصه‌ی دمش

را ندارد.

واک رفتگی: از میان رفتن مختصه‌ی

واک در همخوان‌های واکدار است.

توضیحات و منابع

- | | | | |
|--------------------------|-----------------------------|-------------------------|----------------------------|
| (۱) حق شناس، علی محمد، | (۴) همان، ص ۱۲۴. | نرای گفتار در فارسی، | همان، ص ۱۲۷. |
| آواشناسی، انتشارات آگاه، | (۵) خانلری، دکتر پرویز، وزن | انتشارات دانشگاه اهواز، | (۹) همان، ص ۱۲۶. |
| تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۲۲. | شعر فارسی، توس، تهران، | ۱۳۵۷، ص ۱۵. | (۱۰) همان، ص ۱۲۷-۱۲۸. |
| (۲) همان، ص ۱۲۲. | ۱۳۶۷، صص ۱۴۸-۱۴۹. | (۷) همان، ص ۱۵. | (۱۱) وحیدیان، کامیار، تقی، |
| (۳) همان، ص ۱۲۴. | (۶) وحیدیان، کامیار، تقی، | (۸) حق شناس، علی محمد، | همان، صص ۱۹۷-۱۹۸. |



نکته‌های زبانی و ادبی

❖ دکتر حسین داودی

چرا «حذف» فعل در عبارت «ب» صحیح نیست؟
الف- کتابدارها محموله‌ی کتاب‌های اهدایی را دریافت و آن‌ها را براساس موضوع، طبقه‌بندی کردند.
ب- کتابدارها محموله‌ی کتاب‌های اهدایی را دریافت، اما هنوز آن‌ها را، براساس موضوع، طبقه‌بندی نکرده‌اند.

توضیحات:

۱- وجود قرینه‌ی کامل فعل بین دو یا چند جمله، شرط اصلی حذف یکی از آن‌هاست. با این توضیح که در متون قدیم، بیش‌تر معمول بود که از دو فعل مشترک، اولی ایقا و دومی حذف می‌شد. مثلاً در آغاز گلستان سعدی می‌خوانیم: «منت خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات...»، اما در زبان فارسی امروز اولی حذف و دومی ایقا می‌شود. بنابراین اگر مجاز بودیم که این عبارت سعدی را با کاربرد امروز نشان دهیم باید می‌نوشتیم:

«منت خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربت و به شکراندرش مزید نعمت است. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات و چون بر می‌آید مفرح ذات است...»

۲- برای تصحیح و ویرایش عبارت «ب»، با توجه به نداشتن زمینه‌ی حذف (دریافت کردند و طبقه‌بندی نکرده‌اند) به دو صورت می‌توان عمل کرد. یکی با به کار گرفتن فعل‌های «دریافت کردند» و «طبقه‌بندی نکرده‌اند» (با استفاده از وجه مشترک و تکمیل آن به تناسب هر جمله):

کتابدارها محموله‌ی کتاب‌های اهدایی را دریافت کردند، اما هنوز آن‌ها را، براساس موضوع، طبقه‌بندی نکرده‌اند.

و دیگر با حذف وجه مشترک و استفاده از «مترادف» آن:

کتابدارها محموله‌ی کتاب‌های اهدایی را دریافت نمودند اما هنوز آن‌ها را، براساس موضوع، طبقه‌بندی نکرده‌اند.

می‌دانیم «نمودن» با توجه به کاربرد تاریخی آن بیش‌تر به معنی «نشان

دادن» است، و کم‌تر معادل «کردن» بوده است. اما در فارسی امروز برعکس شده و بیش‌تر با فعل پریسامد «کردن» اشتراک معنی یافته و مترادف شده است و کم‌تر به معنی نشان دادن رواج دارد، به طوری که «کمک کردن» و «کمک نمودن» مترادف هم شده‌اند.

۳- این قبیل فعل‌ها (کمک نمودن، دقت نمودن و...) در زبان فارسی امروز نه تنها نقش «مترادف» یافته‌اند، بلکه با توجه به ملاحظات جامعه‌شناختی در سطح «جای‌گزین» نیز رایج شده‌اند و مقبولیت یافته‌اند. به طوری که یک فارسی‌زبان ترجیح می‌دهد که مثلاً بگوید و بنویسد: «او هم‌کلاش را ملاقات نمود» به جای «او هم کلاش را ملاقات کرد». ۴- با عنایت به بندهای قبلی، این عبارت «شرکت، طرح عملیاتی ساختمان پیشنهادی را تصویب کرد و آن را برای اجرا اعلام کرد». به صورت‌های زیر قابل ویرایش است:

اول- «شرکت، طرح عملیاتی ساختمان پیشنهادی را تصویب کرد و آن را برای اجرا اعلام کرد». که امروز این نوع حذف کم‌تر معمول است.

دوم- «شرکت، طرح عملیاتی ساختمان پیشنهادی را تصویب و آن را برای اجرا اعلام کرد».

سوم- «شرکت، طرح عملیاتی ساختمان پیشنهادی را تصویب کرد و آن را برای اجرا اعلام نمود».

چهارم- «شرکت طرح عملیاتی ساختمان پیشنهادی را تصویب و آن را برای اجرا اعلام نمود».

لد آن چه بیان گردید در خصوص حذف به قرینه‌ی لفظی بود. می‌دانیم به موازات آن، حذف به قرینه‌ی معنوی نیز مطرح است. همان‌طور که در عبارت آغازین حذف‌هایی به قرینه‌ی معنوی به شرح زیر انجام گرفته است: «کتابدارها [ی کتابخانه] محموله‌ی کتاب‌های اهدایی [اهدائندگان] را دریافت و [سپس] آن‌ها را براساس موضوع طبقه‌بندی کردند».

در رعایت حذف چه به قرینه‌ی لفظی و چه معنوی سخن را از تکرار و تفصیل بی‌جا و وقت‌گیر و خسته‌کننده دور می‌سازد. در نتیجه پیام سریع‌تر منتقل می‌شود و اصل کم‌کوشی و صرفه‌جویی در زبان تحقق می‌یابد.

واژه چیست؟

چکیده

در این مقاله تعریف «واژه» با نگاهی تازه و شرح انواع دستوری و قاموسی آن، هم‌چنین ساختمان ساده و غیر ساده‌ی «واژه» و نقش رسانه‌ای و فرارسانه‌ای «واژگان» و... به اختصار مطرح شده است.



✦ علی عبدی

و البته این امر بدون شناخت اجزای تشکیل دهنده‌ی آن چندان میسر نیست؛ در بین واحدهای تشکیل دهنده‌ی زنجیره‌ی گفتار، «واژه» نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارد. در بین آموزه‌های مذهبی منشأ پیدایش کلمه، آسمانی دانسته شده است؛ مثلاً در قرآن کریم آمده

بی‌تردید زبان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های موجود در عالم آفرینش به شمار می‌آید. این پدیده یکی از اجزای اصلی و لاینفک وجود آدمی است؛ جنبه‌های مختلف زندگی فردی و جمعی انسان با زبان ارتباط دارد. شناخت زبان و نمود آوایی آن یعنی گفتار از این جهت ضروری به نظر می‌رسد؛

کلیدواژه‌ها

واحد زبانی، نقش واژه، نقش‌های
شعری، دستوری، قاموسی، ساده، مشتق،
مشتق مرکب، رسانه‌ای، فرارسانه‌ای

است: «فتلی آدم من ربه کلمات فتاب علیه»^۱ (آیه ی ۳۷ سوره ی بقره) و یا در انجیل ذکر شده است: «در آغاز کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود، از ازل کلمه با خدا بود. همه چیز به وسیله ی او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد.»^۲ این رویکرد مذهبی به واژه نشانه ی اهمیت آن در چارچوب زندگی بشری و ارتباط عمیق آن با حوزه های فکری و اندیشه ای انسانی است.

به رغم تمامی پیچیدگی های مفهوم واژه، بسیاری از زبان شناسان و دستورنویسان در حد توان خود کوشیده اند با تعریف آن تصویری نسبتاً صحیح از مفهوم واژه در ذهن مخاطب ایجاد کنند که ذیلاً به تعدادی از آن ها اشاره می شود: «ریچارد، ای، اسپرز» در تعریف واژه می گوید: «واژه: کوچک ترین واحد دستوری است که می تواند به گونه ی مستقل به عنوان یک پاره ی زبانی به کار رود، [در گفتار] هر واحد زبانی که گوینده می تواند آن را مستقلاً ادا نماید؛ [در نوشتار] هر واحدی که با فاصله از واحد دیگر جدا شود.

(جولیا، اس فالک) در این باره می گوید: «واژه هر آن واحد زبانی را گویند که در نوشتار بین فواصل یا بین یک فاصله و یک خط تیره ظاهر شود.»^۳ وی هم چنین در ادامه ی مطلب می گوید: «واژه عبارت از هر واحد زبانی که بتواند به عنوان کوچک ترین صورت زبانی آزاد ظاهر شود.»

محمدرضا باطنی نیز در تعریف واژه می گوید: «هر کلمه به آن واحد زبان فارسی گفته می شود که از یک واژک یا بیش تر ساخته شده است و خود در ساختمان بالاتر یعنی گروه به کار می رود. در سلسله مراتب واحدها کلمه، پایین تر از گروه و بالاتر از واژک قرار می گیرد.»^۴

در کتاب دستور زبان فارسی (۱) نوشته ی

دکتر وحیدیان و غلامرضا عمرانی در تعریف واژه آمده است: «واژه سومین واحد زبان است که از یک یا چند تکواژ درست می شود: گل، درخت، سبزه، درستکاری، سبزیکاری.»^۵

به نظر می رسد این مطلب که: «هر واحدی که بتواند با انعطاف پذیری در جمله جابه جا شود و یا ممکن باشد پیش و بیش آن عنصر دیگری از قبیل حرف نشانه و یا حرف اضافه و نشانه ی جمع آورد و نیز هیچ عنصر دیگری نتواند درون آن جای گیرد، واژه است.»^۶ تعریف جامع و مانعی از واژه محسوب نمی شود زیرا فقط بخشی از واژگان (به ویژه اسم ها) را در بر می گیرد و قابلیت انطباق بر انواع دیگر واژه ها نظیر فعل، حروف اضافه و... را ندارد.

همان گونه که مشخص است در تعریف های پیش گفته دو محور اساسی دیده می شود: محور اول فاصله ی میان واژه ای است که به شکل برجسته در تعریف های ارائه شده از جانب زبان شناسان بیگانه به عنوان یک شاخصه ی مهم در تعیین محدوده ی واژه مد نظر قرار می گیرد.

محور دوم تعریف واژه براساس ساختمان یا اجزای تشکیل دهنده آن است که به ویژه زبان شناسان و دستورنویسان ایرانی به آن توجه دارند.

از آن جایی که تعریف های یاد شده، شاید نتواند دانش پژوهان را در شمارش تعداد واژگان و تعیین محدوده ی آن ها به شکل کامل و دقیق یاری دهد، به نظر می رسد روش ساده تری برای تشخیص واژه در محدوده ی بومی زبان فارسی با تفکیک انواع آن می توان ارائه کرد که شاید ملاک ملموس تری برای این گونه دستوری باشد؛ بر این اساس واژگان فارسی را می توان به دو بخش کلی تقسیم نمود: الف- نقش نماها ب- نقش های

نحوی

الف- نقش نماها: نقش نماهای فارسی که نقش عمده ای در تبیین جایگاه نحوی گروه ها دارند، در شمارش واژگان باید مد نظر قرار گیرند؛ بدین ترتیب نقش نمای اضافه (ب)، حروف اضافه (نقش نمای متممی)، حروف ندا (نقش نماهای منادا)، نقش نمای مفعولی (را) و حروف ربط (پیوندهای وابسته ساز و هم پایه ساز) و حروف عطف، در زبان فارسی واژه به شمار می آیند.

ب- نقش های نحوی موجود در زبان فارسی را می توان به پنج دسته تقسیم کرد:

۱- نقش های اصلی

۲- نقش های غیر اصلی

۳- نقش های تبعی

۴- نقش های وابسته

۵- شبه جمله ای.

۱- نقش های اصلی: هسته های گروه اسمی «نهادی، مفعولی، مسندی و متمم اجباری به همراه واژه ی فعل» در این دسته جای می گیرند. (استثنای فعل از چهار گروه مذکور به این دلیل است که گروه فعلی امکان گسترش واژگانی ندارد و تنها با تکواژ قابل گسترش است. برخلاف گروه های اسمی و قیدی که می توان، آن ها را با افزودن واژگان گسترش داد. بنابراین فعل چه ساده باشد چه غیر ساده، چه فعل کمکی داشته باشد چه نداشته باشد، یا هر وجه و زمان، مجموع تکواژهای آن یک واژه را شکل می دهند نه بیش تر.

۲- نقش های غیر اصلی: نقش های غیر اصلی را به طور کلی می توان قید نامید. قیدها در دو بخش کلی نشان دار (تنوین دار، پیشوندی،

منتم‌های اختیاری یا قیدی) و بی‌نشان (مختص، مشترک با اسم و مشترک با صفت) قرار می‌گیرند. ۳- نقش‌های تبعی: تکرار، معطوف، بدل در این دسته قرار می‌گیرند.

۴- نقش‌های وابسته‌ای: کلیه وابسته‌های پیشین و پسین در زبان فارسی واژه محسوب می‌شوند؛ به جز نشانه‌ی نکره «ی» و نشانه‌ی جمع.

براین اساس صفات اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجبی، مبهم، عالی، شاخص، ممیز، مضاف‌الیه و صفات بیانی واژه محسوب می‌گردند. از آن جایی که منتم اسم، گروه اسمی مستقلی به وجود نمی‌آورد، می‌توان آن را در حکم وابسته‌های یاد شده، دانست.

۵- شبه جمله‌ها: منادا، اصوات، کلمات معنی دار.

انواع واژه‌ها

واژگان را می‌توان از جنبه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد، از جمله: دستوری و قاموسی واژگان دستوری: خسرو غلامعلی‌زاده درباره‌ی تکواژهای دستوری می‌گوید: «آنبایی هستند که پدیدارشدنشان در جمله به لحاظ الزامات نحوی باشد.»^۹

دکتر ابوالحسن نجفی در این باره معتقد است: «هر تکواژی که متعلق به گروه محدود و بسامد آن بالا باشد، تکواژ دستوری است.»^{۱۰} در کتاب دستور زبان فارسی (۱) نیز در این باره آمده است: «تکواژ دستوری کاربرد و معنای مستقل ندارد.»^{۱۱}

در یک جمع‌بندی مختصر از نظرهای یادشده می‌توان این ویژگی‌ها را فصل‌میز تکواژهای دستوری دانست.

الف- حضور آن‌ها از الزامات نحوی است. ب- بسامد آن‌ها نسبت به واژگان قاموسی در متن، بالاست.

ج- معنی و کاربرد مستقل ندارند. با توجه به این موارد می‌توان واژگان دستوری (و نه به شکل عام تکواژهای دستوری)

را در نمونه‌هایی هم‌چون موارد زیر جست‌وجو کرد:

ضمایر، نقش‌نمای اضافه، حروف اضافه، حروف ندا، حروف ربط و عطف، نقش‌نمای مفعولی، صفات اشاره، شکل مخفف صرف «است»، صفات تعجبی و پرسشی، صفات مبهم، اصوات و...

واژگان قاموسی: برای واژگان قاموسی نیز تعریف‌های متعددی ارائه شده است:

«آن‌هایی هستند که ظاهرشدنشان در جمله به خاطر افزودن معنا برآن باشد.»^{۱۲}

«هر تکواژی که متعلق به گروه نامحدود و بسامد آن پایین باشد، تکواژ قاموسی است.»^{۱۳}

«تکواژ قاموسی کاربرد و معنای مستقل دارد.»^{۱۴}

بدین ترتیب ویژگی‌های این نوع واژگان عبارت‌اند از:

- ۱- حضور آن‌ها از الزامات معنایی است.
 - ۲- بسامد آن‌ها در متن، بسیار پایین است.
 - ۳- کاربرد و معنای مستقل دارند.
- بدین ترتیب اسم‌ها، صفات بیانی و فعل‌ها را می‌توان در فارسی تکواژهای قاموسی به شمار آورد.

ساختمان واژه‌ها

واژگان را از نظر ساختمان می‌توان به دو دسته‌ی کلی ساده و غیرساده تقسیم کرد. در اسم و صفت، واژگان غیرساده خود به سه دسته‌ی مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم می‌شوند و در فعل، واژگان غیرساده به دو دسته‌ی پیشوندی و مرکب (به تعبیر دیگر پیشوندی، مرکب) تقسیم می‌گردند. حروف اضافه و ربط نیز می‌توانند بر این اساس به حروف ساده و مرکب تقسیم گردند.

نکته‌ی قابل‌تأمل در تقسیم‌بندی واژگان غیر ساده‌ی نوع اول یعنی اسم‌ها این است که اگر به مرور زمان یک ترکیب وصفی یا اضافی یا عطفی به یک واژه تبدیل شود و او عطف یا نقش‌نمای اضافه‌ی آن را نمی‌توان واژه محسوب کرد زیرا در این حالت «و» یا نقش‌نمای اضافه کارکرد

گذشته‌ی خود را از دست می‌دهد و به میانوند تبدیل می‌شود. (این اصطلاح فقط به این دلیل ذکر شده است که نویسندگان محترم کتب درسی معتقد به نظریه‌ی وجود میانوند در زبان فارسی هستند. و وندهای اشتقاقی، را همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نمی‌توان واژه محسوب کرد. بر همین اساس گروه اسمی «در کلاس» دارای سه واژه و سه تکواژ است اما «درخت خواب» دارای سه تکواژ و یک واژه است، یا گروه «سقف و دیوار» دارای سه واژه و یک تکواژ است اما «گفت و گو» یک واژه و سه تکواژ به شمار می‌آید.

«نقش رسانه‌ای و فرا رسانه‌ای واژگان»

واژه‌ها اگر چه در ارتباطات زبانی، غالباً کارکرد رسانه‌ای دارند یعنی برای انتقال اطلاعات و مفاهیم از یک فرد به فرد دیگر استفاده می‌شوند، اما گاه، کلمات، کارکردی فراتر از مفاهیم قاموسی موجود در فرهنگ‌ها می‌یابند. به این معنی که واژگان در برخی از متون در اثر تعامل متوازن با اجزای دیگر کلمه در محورهای جانشینی و هم‌نشینی و یا به سبب وجود ویژگی‌هایی، هویت جذاب‌تری از مفاهیم قراردادی میان انسان‌ها پیدا می‌کنند.

به تعبیر دیگر در این کارکرد، واژه دال نیست بلکه مدلول است (واژه باید خود باران باشد)^{۱۵}. مثلاً تعامل دل‌نشینی واژگان دارای واج‌های مشترک، در نمونه‌های زیر جدا از معنی ظاهری کلمات، خاصیت تداعی مفاهیم موجود در واژگان یا عبارت غایب در متن را نیز با خود همراه دارد:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

چمان، چمن، چرا (تداعی نغمه‌ی بلبلی)
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است

(منوچهری)
(خیزید، خز، خنک، از، خوارزم، وزان)
صدای خش خش برگ‌های پاییزی

بر او راست خم کرد و چپ کرد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخاست

(فردوسی)

(خم، چپ، خروش، چرخ، چاچی،
بخاست) صدای کشیده شدن زه کمان

مَكْرَأَ مَكْرَأَ مَدْبَرًا مَعًا
كَجَلَمُودٍ صَخْرٍ حَطَّةَ السَّبَلِ مِنْ عَلَى

(ابرهه الفیر)

واژگان حاضر در مصراع اول با طنین خاص
خود صدای سم اسب را هنگام تاخت و تاز سریع
تداعی می نمایند.

و یا در شعر شاملو:

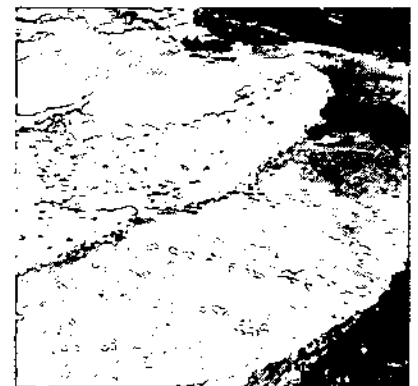
شب با گلوی خونین
خوانده است دیرگاه

دریا نشسته سرد

یک شاخه در سیاهی جنگل

به سوی نور فریاد می کشد

ترکیب «نشسته سرد» شکل ظاهری دریا را
در حالت آرام خود به ذهن می آورد:



و یا در شعر سهراب سپهری:

و خدایی که در این نزدیکی است

لای این شب بوها، پای آن کاج بلند

شب یو حالت کوتاهی و کاج بلند، بلندی و
ارتفاع را به ذهن متبادر می سازند.

لازم به ذکر است که این نقش فقط در ابعاد
فیزیکی واژه پدیدار نمی شود بلکه گاه واژگان از
نظر مفهومی کارکرد دینامیکی فوق العاده ای پیدا
می کنند. این وزن مفهومی فوق العاده، ابهام،
ابهام تناسب و تداعی و تبادر مفاهیم دیگر را سبب
می شود؛ در حقیقت در این کارکرد ویژگی های
بارز معنایی یک واژه در محور هم نشینی باعث
افزایش لایه های معنایی می شود.

امری که در کارکرد رسانه ای واژه مشاهده
نمی شود؛ مثلاً سعدی در شعر «اکسیر عشق» به
شکل بسیار هنرمندانه ای واژه ای «التفات» را به کار
می گیرد؛ به گونه ای که در فهم آبی واژه «توجه به
ذهن خواننده متبادر می شود» اما در بعد فنی و
غایی، مفهوم آرایه ای التفات (انتقال از حاضر به
غایب یا غایب به حاضر) در ذهن خواننده ای
باریک بین تداعی می شود:

بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان

مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم

او را خود التفات نبودی به صید من

من خویشن اسیر کمند نظر شدم

تو ← حاضر او ← غایب

از دیگر چشم اندازهای این کارکرد می توان
به تعامل فراطبیعی واژه با اجزا در محور نحوی
اشاره کرد. در این کارکرد بدیع، واژه با
خصوصیات غیر منتظره ای نحوی در جمله پدیدار

می شود، مثلاً در این شعر نیما یوشیج:

نیست یک دم شکند خواب به چشم کسی و یک

فعل مضارع التزامی و دو وجهی شکند (از

مصدر شکستن) به گونه ای هنرمندانه به کار گرفته
است که توجیه آن در جمله ی مذکور هم به صورت
گذرا به مفعول و هم به صورت ناگذر ممکن
است:

یک دم = نهاد (برای نیست و شکند)

خواب = مفعول

شکند = فعل گذرا به مفعول

یک دم = نهاد (فقط برای نیست)

خواب = نهاد

شکند فعل ناگذر

و یا در شعر محمدرضا عبدالملکیان:

مادرم

آب و آئینه و قرآن در دست

روشنی در دل من می بارد

که می توان «می بارد» را در دو شکل توجیه
کرد:

مادرم = نهاد

روشنی = مفعول

می بارد = فعل گذرا به مفعول

مادرم آب و آئینه و قرآن در دست = قید

روشنی = نهاد

می بارد = فعل ناگذر

و این در حالی است که در کلام عادی، از
فعل دو وجهی فقط یک وجه آن پذیرفته
می شود، یعنی فعل های دو وجهی در جمله های
عادی به یکی از دو صورت (گذر یا ناگذر) پدیدار
می شوند، نه در هر دو حالت.

زیرنویس ها			
۱- آدم از پروردگارش واژگانی دریافت، پس توبه کرد.	۴- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، امیرکبیر، چاپ نهم، ص ۱۷۸	زاده، انتشارات احیای کتاب، چاپ دوم، ص ۲۵۹	زبان فارسی، ص ۹۵
۲- عصر جدید، انجیل یوحنا، فصل اول بند آغازین.	۵- دستور زبان فارسی (۱)، دکتر وحیدیان و غلامرضا عمرانی، انتشارات سمت، چاپ دوم، ص ۸	۸- مبانی زبان فارسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ابوالحسن نجفی، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، ص ۹۵	۱۲- دستور زبان فارسی (۱)، ص ۷
۳- زبان شناسی و زبان، جولیا اس. فالک، ترجمه ی خسرو غلامعلی زاده، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ص ۲۷.	۶- همان.	۹- دستور زبان فارسی (۱)، ص ۷	۱۳- هشت کتاب، سهراب سپهری
	۷- ساخت زبان فارسی، خسرو غلامعلی	۱۰- ساخت زبان فارسی، ص ۲۵۹	۱۴- اسبی که توأمایورش آورنده و گریزان است و هنگام تاخت و تاز همانند صخره ای است که سیل آن را از بلندی پرتاب کرده است.
		۱۱- مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در	

نقدی بر نقد

چکیده

نویسنده در این «نقد» سعی کرده است با دفاع از دیدگاه مؤلفان کتاب دستور زبان فارسی سال اول دبیرستان، مقاله‌ی انتقادی آقای دکتر خیراله محمودی را در این خصوص بررسی نماید و پاسخ دهد و داوری را به خوانندگان واگذارد.

❖ اکبر اسماعیلی شکوه

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
و مدرس پیش دانشگاهی کرمان

کلیدواژه‌ها

بن مضارع، بن مضارع، کو جزئی، سه جزئی، چهار جزئی، فعل مرکب، دستور سنتی، دستور گشتاری، دستور ساختاری، تکواژ، مرکب مشتق

می‌گردد و ایشان در شماره‌ی ۱ ابتدا به تعریف مسند از دیدگاه مؤلفان کتاب پرداخته و سپس این چنین اضافه کرده است «براساس این تعریف مسند با فعل اسنادی می‌آید» و به دنبال آن متذکر نشده است که مثال‌های مندرج در صفحات ۲۰-۲۱ جمله‌های سه جزئی مسنددار با این تعریف مغایرت دارد و جمله‌ی «خواجه نظام الملک، غزالی را زین الدین و شرف الائمه می‌خواند» را به عنوان نمونه‌ی جمله سه جزئی ذکر کرده است در حالی که این جمله‌ی چهار جزئی مفعول دار مسنددار است

و در کتاب‌های سال دوم و سوم زبان فارسی به تفصیل درباره‌ی آن‌ها سخن گفته شده است و در واقع مسند در چنین جمله‌هایی جانشین تمیزی است که کتب دستور قدیم به دلیل تقلید از زبان عربی آن را در دستور زبان فارسی، وارد نمود و در کتاب‌های جدید التالیف زبان فارسی، که براساس دستور زبان ساختاری تدوین گشته است، نام آن را مسند گذاشته‌اند. بنابراین در این جمله خواجه نظام الملک «نهاده»، غزالی «مفعول»، زین الدین و شرف الائمه «مسند» و می‌خواند «فعل» است.

۲- در شماره‌ی ۳ این مقاله در بحث از ساختن بن ماضی و مضارع همان طور که ایشان به نقل قول از مؤلفان کتاب زبان فارسی ذکر کرده است «بن مضارع اصل است و بن ماضی از آن ساخته می‌شود» و این یک اصل زبان‌شناسی است و در واقع بن ماضی در بیش‌تر موارد از ترکیب بن مضارع به اضافه نشانه‌های ماضی ساز «د، اد، ید، ست و ت» ساخته می‌شود مثل خور + د = خورد، کش + ت = کشید، افت + ت = افتاد، یرس + ید = پرسید، مان + یت = مانست و یا مان + د = ماند.

اما در مواردی، که به دلیل تحولات آوایی این قاعده صادق نیست، از آن تحت عنوان بی‌قاعده نام می‌برند تا درکش برای دانش‌آموزان آسان شود. برای نمونه بن مضارع گو + نشانه‌ی ماضی ساز «ت» گوت می‌شود و این در جایی است که امروز «گفت» مستعمل است، زیرا به دلیل تحولات آوایی بن مضارع «گو» به «گف» تبدیل نشده است. اما از آن جا که دانش‌آموزان سال اول دبیرستان قدرت درک چنین توضیحاتی را ندارند به شیوه‌ی سنتی

در شماره‌ی ۷۰ نشریه‌ی آموزش زبان و ادب فارسی، در صفحات ۳۸ تا ۴۱ مقاله‌ای به قلم دکتر خیراله محمودی با عنوان «نگاهی به کتاب دستور زبان فارسی» درج شده بود، که از ضعف‌های ناشی از پیش داوری، تعصب و عدم اشراف ایشان نسبت به دیدگاه مؤلفان کتاب خالی نبود، لذا بر خود، به عنوان مدرس کشوری این درس در استان کرمان، واجب دیدم که مقاله را نقد کنم و قضاوت را به خوانندگان این نشریه واگذارم.

۱- مقاله‌ی نام برده با نقد «مسند» آغاز



است:

«علم به توصیف

واقعیت می‌پردازد، البته

واقعیت فراگیر نه موردی و استثنایی و

تاریخی» و جای دیگر نیز متذکر شده‌اند که

«کتاب حاضر توصیف فارسی نوشتاری امروز

در کتاب‌های درسی است نه فارسی گفتاری،

نه عامیانه و نه شعر و نه فارسی روزگار گذشته»

ایشان درست گفته است که از بین مضارع

«شنو» دو بن ماضی، یکی «شنود» داریم که

باقاعده است و از ترکیب بن مضارع «شنو» +

نشانه‌ی ماضی ساز «د» به دست می‌آید و دیگری

«شنید» است که به قول ایشان بی‌قاعده است.

اما به نظر می‌رسد که «شنود» یک بن ماضی

تاریخی است و امروزه رایج نیست و هیچ کدام

از انواع ماضی آن امروزه به کار نمی‌رود و تنها

مورد استعمالش به صورت اسم مرکب و مرخم

«گفت و شنود» است. بنابراین جای بحث آن

در دستور تاریخی است و امروزه تمام افعال

ماضی از بن «شنید» ساخته می‌شوند.

در شماره‌ی ۷، از فعل مرکب به عنوان

یکی از مباحث مهم کتاب زبان فارسی ذکر شده

که از نظر ایشان دارای ابهام است و سعی دارد

با مقایسه‌ی تعریف فعل مرکب در کتاب زبان

فارسی دبیرستان با دیگر تعاریف از فعل مرکب

این ابهام را ثابت کند. لذا ابتدا به تعریف فعل

مرکب و ویژگی‌های آن از دیدگاه مؤلفان

می‌پردازد و سپس چکیده و عصاره‌ی تعریف

فعل مرکب را از دید مؤلفان این چنین بیان

می‌کند: «الف - همکرد «فعل عمومی» آن با

کلمه یا کلمات قبل از خود رابطه‌ی نحوی

نداشته باشد یعنی کلمه‌ی ما قبل فعل، مفعول،

مسند و... نباشد.

ب: جزء پیشین گسترش‌پذیر نباشد، اگر

بتوان برای آن وابسته‌هایی از قبیل «ی» نکره،

معنایی به دستور ساختاری و علمی است و یا

برای سهولت در امر یادگیری برای دانش‌آموزان

است و به هیچ وجه ناشی از آشفتگی و

ناهمگونی در تعاریف نیست.

در شماره‌ی ۴ به بحث درباره‌ی فعل‌های

دو یا چند مصدری که بن ماضی آن‌ها با افعال

باقاعده مطابقت دارد، می‌پردازد و می‌نویسد

«در این مثال‌ها برای بن مضارع شنو بن ماضی

باقاعده ذکر نشده است» این مسئله را مؤلفان

کتاب در مقدمه‌ی آن در بخش دستور ذیل

شماره‌ی ۳ پاسخ داده‌اند. قسمتی از آن چنین

متوسل شده و بن ماضی را مساوی با مصدر -

منهای «ن» ذکر نموده‌اند. البته مؤلفان این کتاب

در مقدمه اشاره کرده‌اند که به دلیل انس

همکاران با اصطلاحات ستنی و قواعد مربوط

به آن، سعی شده در حد توان از اصطلاحات و

قواعد دستور ستنی استفاده شود. اما به تدریج

اصطلاحات زبان‌شناسی جای‌گزین

اصطلاحات ستنی می‌گردد و در مواردی نیز که

بعضی از مباحث کامل نیستند در سال‌های دوم

و سوم به طور کامل مطرح می‌شوند. بنابراین

ذکر دو شیوه برای ساختن بن ماضی یا به دلیل

قرار گرفتن این کتاب در مرحله‌ی گذر از دستور

های نشانه‌ی جمع، تریاثرین، صفت یا مضاف الیه آورد فعل مرکب نیست.

بعد از آن به بیان دیدگاه‌های دیگر دستورنویسان، که به زعم ایشان بر مبنای زبان علمی و توصیفی نگاشته نشده است می‌پردازد. ابتدا «فعل مرکب» را بر مبنای «کتاب تاریخ زبان فارسی» این چنین تعریف می‌کند: «الف - اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه‌ی مستقل ترکیب یافته‌اند. کلمه‌ی اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود و کلمه‌ی دوم فعل مرکب است که صرف می‌شود و آن را همکرد می‌خوانیم. اطلاق فعل مرکب به این گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آن‌ها معنی واحدی دریافت می‌شود. هرگاه دو کلمه از این انواع که ذکر شد «معنی» را به ذهن الفا کنند، یعنی هر یک از این اجزا معنی مستقل و واقعی خود را حفظ کرده باشند، اصطلاح فعل مرکب به آن‌ها درست نیست، مثال: به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت / بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد»

ایشان «خراب ساختن» را فعل مرکب گفته و معتقدست که تعریف مؤلفان کتاب زبان فارسی با تعریف کتاب «تاریخ زبان فارسی» از فعل مرکب یکسان است و اختلافی با هم ندارند و اضافه می‌کند «با توجه به ساختار زبان فارسی تعریف تاریخ زبان فارسی منطقی‌تر است»

در مقایسه‌ی این دو تعریف، نه تنها شباهتی محسوس نیست، بلکه این دو تعریف از نظر ماهوی کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند. تعریف مؤلفان تعریفی ساختاری است که بر معنی تکیه ندارد مگر در موارد خاص، اما تعریف تاریخ زبان فارسی، که به زعم ایشان علمی و توصیفی است، کاملاً بر معنا تکیه دارد. تعریف معنایی تعریفی است که اکثر کتاب‌های دستور از زمان افلاطون در یونان

باستان تا قرن نوزدهم براساس آن نوشته شده است و در کشور ما نیز که سابقه‌ی دستور نویسی آن حداقل به یک قرن می‌رسد و دستورنویسان ایرانی، یا به تقلید از زبان عربی و یا زبان فرانسه، برای زبان فارسی دستور نوشته‌اند به جای توصیف واقعیات زبان فارسی، سعی در تحمیل قواعد زبان‌های بیگانه به زبان فارسی داشته‌اند و در دستورنویسی به معنا توجه کرده‌اند. امروزه دانش زبان‌شناسی تعریف صرفاً معنایی را فاقد اعتبار می‌داند، زیرا در بسیاری موارد موجب گمراهی می‌گردد. دکتر محمودی نیز در مثال مذکور، به این دلیل خراب خواهم ساخت را مرکب خوانده است که هیچ یک از دو جزء آن، معنی مستقل و واقعی خود را حفظ نکرده‌اند و به نظر ایشان بر روی هم دارای معنی واحدی است. همان طور که ملاحظه می‌شود، ایشان برای تشخیص مرکب از غیر مرکب از معیار معنایی استفاده کرده است.

اما آیا «خراب خواهم ساخت» با معیار معنایی «فعل مرکب» است؟! مگر نه این است که هیچ یک از اجزای فعل مرکب نباید معنی مستقل و واقعی خود را حفظ کند. این در حالی که واژه‌ی «خراب» در این جمله معنی واقعی خود را حفظ کرده است و «ساخت» نیز از نظر معنایی در این جمله معادل و به معنای «گردانید»

و «کرد» است و در صفحه‌ی ۲۷۴ کتاب تاریخ زبان فارسی نیز «ساخت» را به معنی «کردن گرداندن» گرفته است. بنابراین «ساخت» در این جمله معادل فعل ربطی «گرداند» است. در نتیجه «خراب خواهم ساخت» با معیار معنایی نیز فعل مرکب نیست. اگر «خراب ساختن» را فعل مرکب بگیریم باید «تیره ساخت» را در جمله‌ی «طوفان آسمان را تیره ساخت» نیز مرکب بگیریم، در حالی که چنین نیست و «ساخت» معادل فعل ربطی

«گرداند» و «تیره» مسند آن است. این برداشت با تعریف مؤلفان کتاب زبان فارسی نیز انطباق دارد. زیرا واژه‌ی قبل از جزء صرفی فعل «ساخت» نقش نحوی مسند را پذیرفته است و علاوه بر آن باوند «تر» نیز گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت «به یاد تو چشم را خراب‌تر خواهم ساخت». نه تنها این مثال بلکه سه مثال دیگر ایشان نیز یعنی «شکر بسیار کرد» «کوشش فراوان کرد» و «محروم کرد» نیز به دلایل زیر «فعل مرکب» نیستند.

۱. در جمله‌ی اول فعل «کرد» در معنی «انجام داد» به کار رفته است و واژه‌ی شکر نیز هم با «ها» گسترش‌پذیر است و هم صفت گرفته است و نقش نحوی مفعول را در این جمله به عهده دارد: «او پس از رهایی شکرها کرد».

۲. در جمله‌ی دوم نیز فعل «کرد» معادل «انجام داد» است و واژه‌ی «کوشش» نیز هم با «ی» نکره و هم با «ها» قابل گسترش است، مانند: او در راه رسیدن به هدف کوششی وصف‌ناپذیر کرد، یا او در راه رسیدن به هدف کوشش‌ها کرد» بنابراین «کوشش» در این جمله نیز نقش نحوی مفعول را به عهده دارد.

۳. واژه‌ی «محروم» نیز در جمله‌ی سوم جزء ثابت فعل مرکب نیست، چون باوند «تر» قابل گسترش است و فعل «کرد» نیز در این جمله معادل و به معنای فعل ربطی گذرا شده‌ی «گرداند» است. بنابراین «محروم» در این جمله نقش نحوی مسند را به عهده دارد.

دکتر محمودی علاوه بر این مثال‌ها در دنباله‌ی همین بحث، دو مثال از نثر تاریخی بیان کرده است با این توجیه که میان دو جزء فعل مرکب ممکن است مضاف الیه، متمم و یا مفعول قرار گیرد و اتفاقاً بر عکس مثال‌های بالا فعل در این دو مثال مرکب است و با معیار مؤلفان کتاب زبان فارسی نیز سازگار است. این دو جمله عبارت‌اند از:



الف: کشف الاسرار کرد. ب: حکایت رنج مفارقت کرد.

همان طور که ملاحظه می کنید این دو جمله مربوط به نثر تاریخی هستند و امروزه به عنوان جمله های نثر معیار نوشتاری به حساب نمی آیند و برای تعیین اجزایشان ضروری است که آن ها را مطابق نثر معیار نوشتاری امروز بنویسیم که چنین می شوند: الف- اسرار را کشف کرد. ب: رنج مفارقت را حکایت کرد. بنابراین از آن جا که جزء ثابت ترکیب «کشف کرد» قابل گسترش نیست، «کشف کرد» فعل مرکب است و در جمله ی دوم نیز «حکایت» قابل گسترش نیست، لذا حکایت کرد در این جمله نیز فعل مرکب تلقی می شود. لازم به ذکر است که دانش نوین زبان شناسی برای شناخت ساده از مرکب از سه ملاک صرفی، نحوی و آوایی استفاده می کند.

۱- براساس معیار صرفی یک واژه هنگامی مرکب است که نتوان اجزای دیگری را جانشین اجزای آن نماییم. برای نمونه در جمله ی «علی او را دوست دارد» دوست دارد فعل مرکب است چون اجزای آن چنان به هم جوش خورده اند که جزء ثابتش یعنی «دوست» را با هیچ واژه ای در این جمله نمی توان عوض کرد و گفت «علی او را دشمن یا، بد، زشت، خوب و... دارد» و جزء صرفی آن نیز با هیچ واژه ای قابل جانشینی نیست و نمی توان گفت «علی او را دوست نماید، نشود - رود و...»

۲- مطابق معیار نحوی نیز چون فعل دوست دارد گسترش پذیر نیست و نمی توان آن را با یکی از وندهای «ی» نکره، «های» جمع و «تر» و «ترین» گسترش داد و گفت علی او را «دوستی» یا «دوست ها» یا «دوست تر» دارد و مطابق معیار آوایی نیز نمی توان فعل «دوست دارد» را ساده پنداشت و چون اگر دو واژه از یک دیگر جدا و مستقل باشند، مکشی

میان آن ها وجود دارد و علاوه بر آن، دو واژه ی مستقل هر کدام تکیه ای جداگانه می گیرند و این ملاک ها در مورد فعل «دوست دارد» صادق نیست. چون میان آن ها مکشی وجود ندارد تا دو واژه ی مستقل شناخته شوند و «دوست دارد» چون یک واژه است یک تکیه نیز بیش تر نمی گیرد. البته باید اعتراف کرد که عدم گسترش پذیری، آن گونه که در مورد اسم مرکب قاطع است در مورد فعل مرکب این چنین قطعی نیست. برای نمونه کتابخانه یک واژه ی مرکب است چون بین دو جزء آن هیچ وند با تکیه ای را نمی توان اضافه کرد. برای مثال نمی توان گفت «کتاب ها خانه»، «کتابش خانه»، «کتاب بزرگ خانه» و...

اما فعل مرکب «دوست دارد» چنین قطعیتی ندارد. به عبارت دیگر در مواردی شکاف پذیر است و می توان ضمیر متصل مفعولی بین دو جزء آن آورد و گفت «دوستش دارم» یا «دوستم دارد» که در این صورت کافی است ضمائر متصل مفعولی را به ضمائر منفصل مفعولی تبدیل کرد و آن ها را قبل از فعل قرار داد و گفت او را دوست دارم یا من را دوست دارد و بعد با استفاده از ملاک گسترش پذیری ثابت کرد که فعل «دوست دارد» مرکب است. بنابراین فعل مرکب قطعیت اسم مرکب را ندارد و تنها می توان گفت که میان دو جزء فعل مرکب نمی توان یکی از وندهای «ی» نکره، «های» جمع و «تر» و «ترین» قرار داد و آن ها را به این شیوه گسترش داد، اما اسم مرکب نه گسترش پذیر است با هیچ واژه و وندهای فاصله بردار.

ب: دیدگاه دوم: دکتر محمودی در صفحه ی ۴۰ نشریه ی آموزش و ادب فارسی شماره ۷ در ستون دوم، دیدگاه دومی را در مقابل دیدگاه مؤلفان مطرح می کند که برگرفته از کتاب «دستور زبان فارسی بر پایه نظریه ی گشتاری» است، و می نویسد «در این کتاب

درباره ی فعل مرکب آمده: راه تشخیص فعل مرکب از ترکیب های نحوی یاد شده (کتاب خواندم، پیراهن می دوزد) این است که اگر گروه اسمی از ترکیب نحوی بالا حذف شود، فعل باقی مانده باز همان معنی اصلی در ترکیب نحوی را داراست و چون افعال «می دوزد و خواندم» به تنهایی نیز معنی واژگانی خود را دارند، فعل ساده هستند و این در حالی است که اگر پایه از فعل مرکب حذف شود عنصر باقی مانده، معنی خاصی را که در فعل مرکب دار است دیگر نخواهد داشت؛ مثلاً معنی «داده است» به تنهایی برابر معنی آن در فعل مرکب «فرب داده است»، نیست و بعد اضافه می کند «احتمالاً منظور برخی از دستور نویسندگان از این که به معنی یک پارچه ی فعل مرکب اشاره کرده همین تلفیق معنایی دو سازه ی آن بوده است» ایشان پس از ذکر ضمیر مثال این گونه نتیجه گیری می کند «در این دیدگاه نیز طریق شناخت فعل مرکب و نشانه هایی که برای آن ها ذکر شده است، با آن چه مؤلفان محترم برای شناخت فعل مرکب ذکر کرده اند متفاوت است، در حالی که این دیدگاه با نظریه ی قبل (کتاب تاریخ زبان فارسی) درباره ی شناخت فعل مرکب هم خوانی دارد.»

البته هم خوانی داشتن دو دیدگاه مذکور درباره ی فعل مرکب تعجبی ندارد و اگر غیر از این بود جای شگفتی داشت، چون هر دو به عنصر معنا توجه کرده اند و اساس تشخیص خود را معیار معنایی ذکر کرده اند و دیدگاه معنایی نباید با دیدگاه مؤلفان کتاب زبان فارسی، که عمدتاً براساس دستور ساختاری است، هم خوانی داشته باشد. براساس دیدگاه مؤلفان دو جمله ی «زهر را خرید خوبی کرد، احمد اظهار خوش حالی بسیاری کرد» که دکتر محمودی به عنوان مثال فعل مرکب از دستور زبان گشتاری نقل نموده اند دارای اشکال هستند، زیرا فعل



جمله «زهر را خرید خوبی کرد» مرکب نیست، بلکه فعل این جمله «کرد» است در معنی انجام دادن و خرید خوبی مفعول است چون باوند «ها» گسترش پذیر است و می توان گفت: «زهر را خریدهای خوبی کرد» و اما در جمله ی «احمد اظهار خوش حالی بسیار کرد» فعل مرکب آن اظهار کرده است نه اظهار خوشحالی بسیاری. چون نثر معیار و نوشتاری این جمله می شود «احمد خوش حالی بسیاری را اظهار کرد» که در این صورت خوش حالی بسیاری مفعول است و «اظهار کرد» فعل مرکب چون واژه ی اظهار قابل گسترش نیست.

اما آن چه که در خور توجه است و ایشان بعد از بیان دیدگاه گشتاری در مورد فعل مرکب درباره ی آن اظهار نظر نموده و نتیجه گرفته است؛ این است که نوشته «براساس مطالبی که در صفحات پیشین این کتاب کتاب زبان فارسی مؤلفان» به عنوان فعل ساده ذکر شده اشتباه است؛ از جمله ۱- طاعت شش هزار ساله ی شیطان او را مغرور ساخت. ۲- رفاه طلبی، تمدن های کهن را نابود می کند. و این چنین ادامه داده است: «چون در این جمله ها برای مغرور و نابود نقش مسندی ذکر شده است با توضیحاتی که درباره ی فعل مرکب از دیدگاه های مختلف داده شد افعال «مغرور ساخت» و «نابود می کند»، فعل مرکب هستند و جزء پیشین آن ها یعنی مغرور و نابود نقش نحوی نمی پذیرد» و جالب توجه است ایشان برای تأیید نظر خود، از دیدگاه مؤلفان هم کمک گرفته و آخرین استدلال خود را این گونه بیان کرده است: «کلمات مغرور و نابود با توضیحاتی که مؤلفان محترم این کتاب درباره ی فعل مرکب آورده اند سازگار نیستند و نمی توان گفت مغروری ساخت و مغرور ساخت و نابودی می کند و نابودها می کند». این جاست که بنده با کمال تأسف باید بگویم دکتر محمودی

با پیش داوری و تعصب و به دور از انصاف علمی قضاوت کرده است زیرا واژه های «نابود» و «مغرور» در این دو جمله هر دو گسترش پذیر هستند اما نه با «ی» نکره و «ه» نشانه ی جمع، بلکه با «تر» گسترش پذیرند و اصولاً چنانچه جزء ماقبل فعل حرفی مسند باشد تنها با «تر» و «ترین» قابل گسترش می شوند و در جمله ی اول می توان گفت اطاعت شش هزار ساله ی شیطان او را مغرورتر ساخت و جمله، چهار جزئی مفعول دار مسند دار می شود. در جمله ی دوم نیز می توان گفت: رفاه طلبی تمدن های کهن را نابودتر می کند. این جمله نیز چهار جزئی مفعول دار مسند دار می شود.

در شماره ی ۸ مقاله، دکتر محمودی در ابتدای صفحه ۴۱ ترکیباتی چون «به حساب آوردن»، «به هدر رفتن» و «به شمار رفتن» را از نظر مؤلفان کتاب زبان فارسی فعل مرکب داشته است، در صورتی که این ترکیبات عبارت فعلی اند، زیرا افعالی که جزء پیشین آن ها حرف اضافه، اسم یا صفت باشد عبارت فعلی نام دارند. آن گاه به تعریف و ذکر ویژگی های «عبارت فعلی» می پردازد. ضمن این که این، اختلاف ماهوی و کیفی نیست و اختلاف در نام گذاری است که دستورنویسان سنتی و تاریخی نام عبارت فعلی را به آن داده اند و مؤلفان کتاب «فعل مرکب» گفته اند. همان طور که مستحضری نام گذاری ها در بسیاری از زبان ها قرار دادی است و وحی منزل تلقی نمی شود و دستور ساختاری برای جلوگیری از نزاحم نام گذاری ها آن ها را همان فعل مرکب نامیده اند که اتفاقاً از نظر اقتصاد زبانی هم موجه تر است.

در شماره ی ۹ صفحه ی ۴۱ نیز دکتر محمودی به نقد گروه اسمی و هسته پرداخته و معتقد است:

«الف: وقتی می گویم اسمی هسته است که وابسته در کنار آن باشد، به عبارت دیگر

زمانی مفهوم هسته برای اسمی عینیت پیدا می کند که وابسته ی همراه آن ذکر شود.

البته نگاه ایشان به هسته و گروه اسمی نیز نگاهی معنایی است، در حالی که منظور مؤلفان از واژه ی «گروه» در ترکیب گروه اسمی معنای آن مورد نظر نیست و گروه در این جا واژه ای صرفاً دستوری است و مؤلفان کتاب های زبان فارسی برای جلوگیری از هرگونه ابهام آن را توضیح داده اند. در این باره نوشته است هر واژه ای که در یکی از نقش های نهادی، مفعولی، متممی ظاهر شود گروه اسمی نام دارد، و گروه اسمی از یک هسته تشکیل شده که اجباری است و یک یا چند وابسته که اختیاری است. یعنی به ازای هر نقش، یک گروه اسمی قائل هستند. برای نمونه در جمله ی «علی کتاب خرید» سه گروه داریم که دو گروه آن اسمی و یک گروه فعلی است و هیچ کدام نیز وابسته ندارند. اما در جمله ی «علی آن دو کتاب گران قیمت جغرافی را خرید» باز هم سه گروه داریم، که گروه اول «علی» در نقش نهاد است و فقط از هسته تشکیل شده است. گروه دوم یعنی «آن دو کتاب گران قیمت جغرافی» نیز یک گروه اسمی است که از یک هسته «کتاب»، دو وابسته ی پیشین «آن دو» و دو وابسته ی پسین «گران قیمت جغرافی» تشکیل شده است و نقش مفعولی دارد و گروه دیگر گروه فعلی است که آن هم از یک هسته تشکیل شده است.

در این جا اگر با دید معنایی به این مسئله نگاه نکنیم هیچ مشکلی را ایجاد نمی کند. در شماره ی ۱۰ ضمن ذکر این جمله از کتاب زبان سال اول، که می گوید چنان که گفتیم هر صفتی اگر وابسته ی اسم نباشد و یکی از نقش های اسم را بپذیرد گروه اسمی است. مثال «سیر از گرسنه خیر ندارد» «هوا سرد است» (پاورقی ص ۷۱) اضافه می کند در این مثال ها نوعی تفاوت وجود دارد. در مثال اول کلمات «سیر و گرسنه» را

می‌توان اسم نامید زیرا جانشین موصوف شده‌اند و موصوف آن‌ها حذف شده است، اما در مثال دوم به نظر ایشان کلمه‌ی «سرد» صفت است نه اسم، زیرا نمی‌توان برای آن در این جمله موصوف آورد. در جواب باید گفت در دستور ساختاری صفت به عنوان یک جزء مستقل به حساب نمی‌آید و همان‌طور که ایشان به نقل از کتاب زبان فارسی سال اول، در آغاز این بحث اشاره کرده، صفت تنها هنگامی صفت است که وابسته باشد و ایشان هم چنین استدلال کرده در جمله‌ی دوم نیز واژه‌ی «سرد» صفت نیست، چون وابسته نیست. مشکل در این جاست که ایشان سعی دارد با تعاریف معنایی دستورهای سنتی و تاریخی، مثال‌های کتاب زبان سال اول را به چالش بکشاند. صفت در دستور سنتی مستقل تلقی می‌شد اما در دستور ساختاری یک وابسته‌ی صرف به حساب می‌آید. در گذشته ما برای اثبات نوع کلمه از نشانه‌هایی کمک می‌گرفتیم؛ مثلاً واژه‌ای را نوعاً صفت می‌دانستیم که بتواند موصوف بپذیرد، اما در دستور ساختاری ما نوع مستقلی به نام صفت نداریم تا بخواهیم آن را با محک صفت بودن یا نبودن مشخص کنیم. دستور ساختاری به ما می‌گوید ارزش و نوع هر واژه را واژه‌های هم‌نشین آن مشخص می‌کند و هر واژه چنان‌چه در جمله یکی از نقش‌های نهادی، مفعولی - مسندی - متممی را بپذیرد آن واژه در آن جمله اسم است و ممکن است همان واژه در جمله‌ای دیگر، هیچ یک از نقش‌های بالا را نپذیرد و صرفاً وابسته‌ی یکی از آن نقش‌ها باشد. مثلاً همین جمله‌ی «هو سرد است» را اگر با دید ساختاری نگاه کنیم واژه‌ی «سرد» چون «مسند» است، بنابراین «اسم» است و هیچ ملاک دیگری برای «اسم» بودن و نبودن آن لازم نیست. اما همین واژه‌ی سرد را اگر در جمله‌ی «هوای سرد پاییز دل‌انگیز است» در نظر بگیریم

چون هیچ یک از نقش‌های اصلی را ایفا نمی‌کند وابسته نام دارد و نام آن صفت است. در شماره‌ی ۱۱ بحث درباره‌ی «یات» به عنوان نشانه‌ی جمع در کتاب زبان فارسی است و دکتر محمودی «یات» را نشانه‌ی جمع عربی دانسته که درست آن «ات» است و ذیل آن، ضمن آوردن چند مثال، اضافه کرده است که به نظر می‌رسد نشانه‌ی جمع در این کلمات «ات» باشد. نظر ایشان کاملاً درست است اما چرا در کتاب درسی از «یات» به عنوان نشانه‌ی جمع یاد برده است، دلیل آن چیزی نیست جز مخاطبین آن کتاب، یعنی شاگردان سال اول دبیرستان، که درک تجزیه و تحلیل «یات» برای آنان دشوار است. مگر نه این است که سخن باید بنا بر مقتضیات حال و مقام باشد و الا نه تنها مؤلفان بلکه همه مدرسان دبیرستان هم می‌دانند که مفرد کلمه‌ی ریاضیات ریاضی است که با «ات» نشانه جمع عربی جمع بسته شده است و از آن جا که در زبان فارسی دو مصوت «ای = i» در پایان ریاضی و مصوت «آ = ā» در آغاز «ات» نمی‌تواند بلافاصله در کنار یکدیگر قرار بگیرند، لذا صامت «ی = y» در میان آن‌ها قرار می‌گیرد که به آن صامت میانجی می‌گویند. یعنی ریاضی + ی + ات = ریاضیات. همین‌طور است واژه‌هایی چون ادبیات، تجربیات، مثنویات و... در قسمت «ب» شماره‌ی ۱۱ در مورد واژه‌ی نیاکان، ایشان معتقد است که «ک» جزء واژه «نیا» است که در پهلوی نیاک «با نیاگ» بوده است و با «ان» نشانه‌ی جمع ترکیب شده و «نیاکان» حاصل شده است. تحلیل ایشان تاریخی است و از نظر تاریخی صحیح است، اما از آن جا که دستور زبان کتاب‌های درسی بر اساس دستور ساختاری، که یکی از مکاتب مشهور و فراگیر زبان‌شناسی نوین و شاید مشهورترین آن‌ها بعد از دستور گشتاری - زایشی چامسکی است، نوشته شده است و

مطابق این دستور باید برای واژگان تحلیلی زبان شناسانه ارائه داد نه تحلیل تاریخی و در زمانی، و تحلیل زبان شناسانه‌ی واژه‌ی نیاکان این چنین است. اصل امروزی واژه «نیا» است که به مصوت بلند «آ = ā» ختم شده است و با نشانه‌ی جمع «ان» جمع بسته شده و از آن جا که دو مصوت نمی‌توانند در کنار هم قرار بگیرند، صامت میانجی «ک» در میان آن‌ها قرار گرفته است یعنی نیا + ک + ان = نیاکان و این قاعده‌ی زبان‌شناسی است و در بسیاری از دیگر واژه‌ها مثل «ی» در دانا + ی + ان = دانایان، سبزی + ج + ات = سبزیجات و غیره نیز صادق است. اما به اقتضای سن و درک دانش‌آموزان سال اول از لفظ «کان» به عنوان نشانه‌ی جمع استفاده شده است. در شماره‌ی ۱۲ نام برده معتقد است که بعضی از مثال‌ها با تعریف واژه‌ی مشتق و مرکب سازگار نیست و از واژگانی چون «خوش آب و رنگ» و «خانه به دوش» به عنوان نمونه یاد کرده است. در جواب ایشان لازم به ذکر است بعضی از حروف و وندها چنان‌چه در میان دو تکواژ مستقل واقع شوند و آن‌ها را تبدیل به یک واژه نمایند دند، مشتق ساز یا اشتقاقی محسوب می‌شوند و کلمه‌ی حاصل «مشتق مرکب» نام می‌گیرد. بنابراین «و» در واژه‌هایی چون «گفت و گو» «پرس و جو» «زد و خورد»، وند محسوب می‌شود و واژه‌ها نیز «مشتق و مرکب» نام می‌گیرند و هم چنین «به» نیز در واژه‌هایی چون «دست به عصا»، «خانه به دوش» و «الف» در «گونگون» و «سراسر» وند اشتقاقی اند.

منابع

- باقری، مه‌ری، مقدمات زبان‌شناسی، نشر قطره، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
حق‌شناس، علی‌محمد، آواشناسی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳.
وحیدیان کامیار، تقی، نوای گفتار در فارسی، دانشگاه اهواز، ۱۳۵۷.

الف تأکید

در زبان و ادبیات فارسی الفی وجود دارد که با نام های الف تأکید، الف بیان عاطفه (خانلری) و بعضاً به الف اطلاق و الف تفخیم و... معروف است، شبیه:

«سنگین دلاکوه که این خبر سهمگین بشنید
و سر نهاده و سرده مهرا روز که این نعی جان
سوز بدو برسید و فرو نایستاد.»
(نشته المصذور، یزدگردی ۱۳۷۰ ص ۴۸)
«بزرگامردا که این پسر م بود» (تاریخ
بیهقی، فیاض ۱۳۷۵ ص ۲۳۶)

«احمق مردا که دل در این جهان بشدد که
نعمتی بدهد و زشت باز ستاند.» (همان، ص،
۲۳۵)

در این ره گرم رومی باش لیک از روی نادانی
نگر نندیشیا هرگز که این ره را کران بینی
(سنایی، رضوی ۱۳۴۱ ص ۷۰۵)
و یا عباراتی شبیه، دردا و دریغا، عجبا،
بسا و ناجوانمردا و...

همان طوری که از فحوای کلام برمی آید
الف مورد نظر بیش تر بار معنایی به جمله یا کلمه
مورد نظر می دهد و دیده نشده است که الفی از
این گونه به آخر کلمات اضافه گردد و بر معنای
قبلی چیزی نیفزاید. بنابراین همان طور که الف
در آغاز کلمه ی آتیران و امراد معنی خاصی دارد
و نشانه ی نفی است، الف در آخر کلمات فوق



❖ جهان دوست سبزی علی پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

نویسنده کوشیده است «الف تأکید» را در زبان فارسی، با
استناد به نمونه های آن در ترجمه ی اولیه ی آیات قرآن و اشعار و
متون قدیم و نیز در گویش های رایج فارسی امروز، ریشه یابی و
تبیین و تشریح کند.

کتابخانه ازاد

«الف تأکید»، «الف بیان عاطفه»،
«الف اطلاق»، «الف تفخیم»، «فکر»،
«حک» و «همان»

هم دارای معنی خاصی است.

حال بینیم الف تأکید در کلمات «بزرگا، مردا، سنگین دلا، سرد مهرا، نندیشیا» چیست؟ از کجا آمده؟ و معنای دقیق آن چیست؟ و پیشینه‌ی آن در زبان فارسی چه بوده است؟ این‌ها سؤالاتی است که در این مقاله به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

قبل از هر چیز باید این نکته را یادآوری کرد که در هیچ زبانی کلمات یا حروفی پیدانمی‌شود که بی‌پایه وارد زبان شده باشد. گویندگان یک زبان همیشه سعی دارند طبق اقتصاد زبانی خود کم‌ترین نیرو را صرف کنند تا کلمات یا جملات را بسازند. به عبارتی دیگر صامت‌ها و واج‌هایی که نقش تعیین‌کننده در دستور و معنا ندارند خود به خود از کلام ساقط می‌شوند. پس امکان آوردن کلمه یا حرفی زاید و بی‌معنی در یک زبان منتفی است و با این مقدمه، زاید بودن الف تأکید در آخر کلمات مورد نظر هم منتفی است. هم‌چنان‌که «ب» هم در کلمه‌ی «بشود» و «برود» «ب زیت» نیست بلکه چیز دیگری است.

اگر دنبال پیشینه‌ی این نوع الف در دوره‌های مختلف زبان فارسی باشیم می‌بینیم ظاهراً در دو دوره‌ی «ایرانی باستان» و «فارسی میانه» اثری از این نوع الف نیست و در دستورهای تاریخی نوشته شده هم اثری از الف تأکید یا چیزی شبیه آن یافت نمی‌شود. نمونه‌اش دستور تاریخی خانلری و دستور تاریخی محسن ابوالقاسمی است. حال باید دید این الف مورد نظر کی در زبان و ادبیات فارسی قد برافراشته است؟

بعد از ورود دین مقدس اسلام به ایران بسیاری از مفاهیم و موضوعات اسلامی،

هم‌زمان در فرهنگ و زبان فارسی راه پیدا کرد و به دنبال گسترش فرهنگ اسلامی توجه به کتاب مقدس مسلمانان نیز افزایش یافت از جمله ترجمه‌ی قرآن کریم به زبان فارسی رواج یافت. هرچند در حین ترجمه با یک مشکل اساسی مواجه شدند و آن برگرداندن بسیاری از واژه‌های عربی به فارسی بود که معادل آن‌ها در فارسی یا پیدا نمی‌شد یا دقیقاً مطابق نبود.

سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی در مقدمه‌ی کتاب «بخشی از تفسیری کهن به پارسی»، مشکل فوق را چنین بیان می‌کند:

«در اوایل شکل‌گیری زبان فارسی دری در ایران اسلام، یعنی بعد از پذیرش دین مبین اسلام توسط ایرانیان، خواندن کتاب مقدس قرآن که منبع و مصدر احکام اسلامی بود در ایران رواج پیدا کرد و چون زبان مردم کشور غیر از زبان کتاب آسمانی بود در فکر ترجمه‌ی آن به زبان فارسی افتادند و شاید برای اولین بار بود که بدین حد مشکل ترجمه در ایران محسوس و ملموس می‌شد، چراکه از طرفی کتابی سرشار از نکات بلاغی و حکمی در دستشان بود و از طرف دیگر جنبه‌ی تقدس آن کتاب مورد نظر بود و باید در عین حال که مطالب را ترجمه می‌کردند، حفظ امانت نیز می‌کردند. در ترجمه و تفسیر قرآن کریم بسیاری از لغات، اصطلاحات، عبارات و نکات دستوری وجود دارد که برای خوانندگان امروزی بسیار غریب [و شگفت‌آور است] و این از آن‌جا ناشی شده است که زبان فارسی و عربی چنان طابق النعل بالنعل نیستند که بگوییم می‌شود با ترجمه، همه‌ی این‌ها را منعکس کرد و این برای هیچ دوزبانی اتفاق نیفتاده و نمی‌افتد و در موقعی که به نقضی در یک زبان برخوردند

دست به ابتکار می‌زنند و نظیره‌سازی می‌کنند و یا از کلماتی استفاده می‌کنند که بسیار مهجور و متروک بودند.»

همان‌گونه که ذکر شد مترجمین قرآن کریم در مواردی دست به ابتکار زده و نظیره‌سازی‌هایی انجام داده‌اند که با مراجعه به ترجمه‌ها و تفاسیر اولیه‌ی زبان فارسی نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت.

یکی از موارد فوق‌الذکر آوردن الفی مضموم در مقام استفهام است، مانند:

«افرايت الذی کفرت باياتنا» گفت آننگری یا محمد علیه‌السلام مریین کس را که ناخستوست به کتاب ما و پیامبر ما. (بخشی از تفسیری کهن...، ۱۳۷۵ ص ۸۴)

«افلّم تکن آیاتی تتلی» آه خوانده می‌شد آیات من بر شما، (تفسیر نسفی، هود، ۲۰) «مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر و السميع هل یستویان مثلاً افلا تذکرون.»

«مثل گروه کافران با گروه مؤمنان چون مثل کوران و کران بایستایان و شوندگان ابرابر بود به صفت، آپند نمی‌گیریت.» (تفسیر نسفی، هود، ۲۴)

مورد دیگر اضافه کردن الفی است که در فارسی به جای لام تأکید و نون ثقیله‌ی عربی جایگزین شده است، در «تفسیر نسفی» و در «تفسیری بر عشری از قرآن مجید» این الف پر بسامد است، مثال:

«تا به رغبت ننگریا اندرین نعمت‌ها و آرایش‌های دنیا که ما مرگروهی را ازین کافران داده‌ایم»

(تفسیری بر عشری از قرآن مجید، طه، ۱۲۱) «فلا یناز عنک فی الامر و ادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم.»

«داوری نکنند با تو یا محمد علیه السلام این کافران اندر حدیث قربان‌ها و مردارها و حقیقت این چنان باشد که تا تو را اندرین داوری نکنند و دیگر گفتند ای که با ایشان اندرین باب داوری مکن.»

(تفسیری بر عشری از قرآن مجید حج، ۶۷)

«ولا یحسبن الذین کفروا= گمان مبرند.» (همان، سوره ی ۳ آیه ۱۷۸)

«و لیتلطّف...= و چربی کنادا در کار.» (همان، سوره ی ۱۸ آیه ۱۹)

«ان الحکم الا لله علیه توکلّت و علیه فلیتوکل المتوکلون»

«بر او توکل کردم و بر او توکل کنادا آن کسانی که توکل کنند.» (تاج التراجم، ج ۳، یوسف ۶۷)

«ولیسْتَغْفِرَ الذّٰینَ لَا یَجِدُوْنَ نَکاحًا حَتّٰی یَغْنِیَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ»

«خویشتن داری کنند آن‌هایی که توانایی نکاح ندارند به مال خویش تا آن‌که بی‌نیاز گردانندشان. (خدای تعالی) با فضل خویش.» (تفسیر نسفی، ج ۲، نور، ۳۳)

«فکف ابیدهم واتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون» پس بازداشت ایشان از شما و بترسید از خدای تعالی و بر خدای تعالی توکل کنادا مؤمنان.» (تاج التراجم ج ۲ ص ۵۶۸)

حال تا حدی ابتکار و نظیره‌سازی مترجمین قرآن به هنگام ترجمه‌ی آن به زبان فارسی مشخص شد و دلیل آوردن «الف» بر سر افعال مؤکد به نون ثقیله و لام تأکید روشن گردید.

از مترجمی ناشناس در قرن اول هجری ترجمه‌ای آهنگین از دو جزء قرآن مجید باقی مانده است که به اهتمام و تصحیح دکتر احمدعلی رجایی در سال ۱۳۵۳ توسط انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است. در این ترجمه‌ی منظوم که مصحح، آن را «پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرن اول هجری» نام گذاشته، مترجم مشکل

موردنظر را (معادل‌یابی برای برخی از اصطلاحات و لغات قرآنی) چنین حل کرده است که به جای نون تأکید عربی واژه‌ی «نگر» فارسی را آورده است:

«فلا تستلن ما لیس لک به علم» تو نادانسته نگر نپرسی. (پلی میان شعر...، رجایی، ۱۳۵۳ ص ۳۱ سوره ی هود آیه ی ۴۶)

(نیز رجوع شود به مقدمه‌ی احمدعلی رجایی بخارایی بر کتاب فوق.) گفتنی است هدف از ایراد واژه‌ی «نگر» القای احتیاط و اهمیت موضوع است نه امر به دیدن. همین «نگر» را بعدها سنایی در شعرش بدین صورت آورده است:

در این ره گرم رو می باش لیک از روی نادانی نگر ندیشا هرگز که این ره را کران بینی

(سنایی، رضوی ۱۳۴۱ ص ۷۰۵)

این‌که آیا این نوع «الف» قبل از به کار بردن در مورد قرآن مجید کاربردی در زبان فارسی داشته است، با ادله‌ی موجود صددرصد قابل اثبات نیست. گویا نقطه‌ی آغازین این «الف» در همان زمان ترجمه‌ی قرآن بوده است و از همان جا یک «الف» به عرصه‌ی دستور زبان فارسی وارد گردیده، که در آغاز مخصوص افعال مؤکد بوده اما بعدها حوضه‌ی کاربردی وسیع‌تر شده و در جایگاه‌های دیگری هم به کار رفته است.

می‌توانیم نقش این «الف» را به قوه یا توان در علم ریاضی تشبیه کنیم. در آن‌جا وقتی گفته می‌شود ۲، یعنی فقط ۲ بدون کم یا زیاد، ولی وقتی گفته می‌شود ۲ به توان ۳ یعنی با افزودن ۳ بر سمت راست بالای ۲ آن را سه برابر بزرگ و توانمند می‌کنیم. این «الف» هم همان کار را در زبان فارسی انجام می‌دهد. وقتی می‌گوییم «دریغ» بار معنایی آن کم است اما اگر «الف» را به آن بیفزاییم می‌شود «دریغاً» در نتیجه دریغ بیش‌تری را به خواننده القا و منعکس می‌کند، همان‌طور کلمه‌ی «درد» وقتی با «الف» می‌آید می‌شود درد یا کلمات: بزرگا و پاکا در مقام تحسین، ناجوانمردا در مقام نفرین و دشنام، عجباً در مقام تعجب، بسا در مقام از یاد و تکثیر

و قس علی هذا.

با دقت در مثال‌های ارائه شده مشخص می‌شود که همه‌ی آن تأکیدهای اضافه شده حاصل و نتیجه‌ی همان «الف» است که در زبان فارسی تحت شرایط مختلف به کار گرفته می‌شود. وقتی می‌گوییم بزرگا مردا یا بزرگ مرد فرق دارد و می‌توان آن را معنی کرد: «این، مرد بسیار بزرگی است.»

این «الف» در فارسی اسامی مختلف گرفته است، از جمله «الف تأکید» «الف تفخیم»... اما منشأ آن مشخص نشده است، به عنوان نمونه دکتر خانلری در مبحث «آ»ی بیان عاطفه چنین آورده است:

حرف آ... نشانه‌ی حالت عاطفی گوینده است و به آخر اسم یا صفت افزوده می‌شود تا یکی از حالات دریغ، تحسین، نفرین، تکثر، تعجب و مانند آن‌ها را بیان کند:

«در بیان افسوس و دریغ بر امر خلاف آرزو که گذشته است: ملک گفت: دریغاً من چنان دانستم (مجید، ۶۳۷) دریغاً چنان مردا، کاشکی او را اصلی بودی. (بیهقی، ف. ۵۲۵)

«در بیان تحسین: بزرگا که شما دو تن اید. (بیهقی ف ۶۷۲) پاکا! خدایا! از فرزند و از انباز. (مجید ۴۸۰۲)

«در نفرین و دشنام: بد بارانا که آن بود مر آن کسان را که بیم کرده بودند. (مجید، ۱، ۳۳)

«ناجوانمردا که تو دهری! (سمک ۴، ۷۶) «در بیان تعجب: ای عجباً چرا مرا اول روز نگفتی (قصص ۱۵۵)

ای عجباً تا این غلام در خانه‌ی من است هرگز از وی دروغ نشنیدم. (انبیاء ۹۹) «در بیان تکثر غالباً با کلمه «بسا» و گاهی نیز با کلمه‌ی پس از آن:

بسا رسولان که ما پیش از تو فرستادیم (مجید ۲، ۱۴۷) (خانلری، ۱۳۷۲ ص ۱۰۱) این «الف» از همان زمان که با ترجمه‌ی قرآن مجید وارد زبان فارسی شده با زبان فارسی

«هرکس به خدای ایمان دارد و به روز

قیامت، بر موافق تهمت مه ایستدا.»

(کشف المحجوب، ژوکوفسکی ۱۳۷۱،

ص ۲۲۷)

«ای ترک پسر به حرمت ننگریا

مارا به کنار خویش در، ننگریا

(مهرستی نامه، نوزادی ۱۳۷۷ ص ۶۳)

«بزرگا مردا که او دامن قناعت تواند

گرفت.»

(تاریخ بیهقی، فیاض ۱۳۷۵ ص، ۶۷)

«احمق مردا که دل در این جهان بندد.»

(همان. ص، ۲۳۴)

«بسا رازا که آشکار خواهد شد روز قیامت»

(همان ص ۵۴۸)

«صعبا فرینده که این درم و دینار است،

بزرگا مردا که از این روی بر تواند گردانید.»

(همان ص ۶۷۵)

میادرت کن و خامش مباش چندینا

اگر ت بدره رساند همی به بدر منیر

بسا کسا که برهست و فرخنده بر خوانش

بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر

(رودکی، احمدنژاد ۱۳۷۵ ص ۵۹)

ز آب و خاک ساریقه تا ضغینه پیش چشم

بس دواه المسک و تریاقا که اخوان دیده اند

(خاقانی، سجادی، ۱۳۶۸ ص ۹۲)

سرمه ی چشم بزرگان باد خاک پای تو

وز بزرگان هیچ کس نشیندا بر جای تو

(سوزنی به نقل از لغت نامه دهخدا)

بسا چاره دانا به سختی بمرد

که بیچاره گوی سلامت بیرد

(کلیات سعدی، فروغی ۱۳۵۴ ص ۳۳۸)

«سنگین دلاکوه که این خبر سهمگین بشنید

و سر نهاد و سرد مهرا روز که این نعی جان

سوز بدو برسید و فرو نایستاد.» (نفسه

المصدور، یزدگردی ۱۳۷۰ ص ۴۸)

«الف» در «آشکارا» هم نوعی تأکید را

می رساند. به عبارتی «آشکارا» با «آشکارا» از

نظر معنا با هم تفاوت دارند.

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

برکت کرده و در زبان فارسی رشد کرده است.

«الف تأکید» نه تنها در ادبیات نوشتاری

رسی بلکه در زبان گفتاری یا محاوره ای هم

ارد شده است، برای مثال دو مورد از آن ها

رسی می شود:

مریم به بخاری دست نرنی.

مریم به بخاری دست نرنیا.

احمد من رقتم.

احمد من رقتما.

در هیچ کدام از دو جمله اول و سوم شرط

تأکیدی به کار نرفته است و فقط یک جمله ی

داده هستند. یکی نهی و دیگری خبری

است. اما در جملات دوم و چهارم تأکیدی به

من اضافه شده است یعنی احمد اگر این کار را

ننی من حتماً می روم یا مریم بسیار مواظب

ش و هیچ وقت به بخاری دست نزن و فرق

ن دو جمله با دو جمله ی قبلی شبیه فرق درد

دریغ با دردا و دریغا است و پرواضح است

«دردا و دریغا بار تأسّف بیش تری دارد. یا

ملاتی شبیه:

تنهایی به بیرون نریا.

دزدی کار بدی است دزدی نکنیا.

در وسط خیابان دست برادرت را ول

ننیا.

مسلماً این جملات با حالت بدون الف

ق ها دارند، مثلاً جمله ی آخر را اگر این طور

نویسیم: در وسط خیابان دست برادرت را ول

ن، آن گونه که باید، اهمیت موضوع را به

خاطب القا نمی کند.

نمونه هایی از «الف تأکید» در ادبیات

رسی:

الف تأکید در ادبیات فارسی فراوان به کار

رفته است و هر چه قدر به دوره ی رواج اولیه ی

نزدیک تر شویم این استعمال بیش تر مشاهده

شود و امروزه هم به ندرت استعمال

شود.

«پیغمبر (عم) گفت: من کان يؤمن بالله و

يوم الآخر فلا يقضن موافق التهم.»

(حافظ غنی - فروغی ۱۳۶۶ ص ۳)

اگر آندم نیاموزی تو گفتار

درازا منزلا و مشکلا کار

(الهی نامه به نقل از لغت نامه دهخدا)

«نیکا مثلاً که یاد کرده است.» (پلی میان

شعر هجایی ... احمد علی رجایی ۱۳۵۳ ص

۵۱۲)

این نوع الف در گویش های مختلف ایرانی

هم به نوعی رسوخ کرده است. گرچه محتمل

است این الف قبل از اسلام در زبان و

گویش های ایرانی وجود داشته اما در منابع

نیامده است. به نظر نگارنده الف تأکید بدین

شکل که در گویش ها هم وارد شده حاصل

همین تحول است.

شکل «الف تأکید» در گویش ها، متفاوت

است. هم چنان که واژه ی آب را گویش های

مختلف به اشکال متفاوت تلفظ می کنند «الف»

هم اشکال مختلفی در طول زمان پیدا کرده،

مثلاً در گویش تهران $\hat{a}=a$ ، در کردی ها $ha=$ ،

در تاتی شاهرود خلخال $e=$ و در مواردی هم $\hat{a}=$

$\hat{a}$ و در ترکی آذری ها $ha=$ تلفظ می شود.

فارسی گویش تهرانی

زهر ا از پنجره خم نشو

زهر ا از پنجره خم نشیا

احمد در سها تو بخون

احمد در سها تو بخونیا

در زبان کردی

حه سه ن ده س له سو به ی مه ده

hasan das la su bay ma da

(حسن به بخاری دست نرن)

حه سه ن ده س له سو به ی مه ده ها

hasan das la su bay ma da hâ

با به ک ده سنی برا که ت به ر نه ده ی

bâbak dasty brâkat bar naday

با به ک ده سنی برا که ت به ر نه ده ی ها

bâbak dasty brâkat bar nada hâ

(بابک دست برادرت را ول نکنی)

فراوان استعمال شده است.

به حق نالم ز هجر دوست زارا
سحر گاهان چو بر گلین هزارا
قضا گر داد من نساند از او
ز سوز دل بسوزانم قضا را
چو عارض بر فروزی می بسوزد
چو من پروانه بر گردت هزارا

(رودکی، احمدنژاد، ۱۳۷۵ ص ۴۷)
و نکته‌ی دیگری که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست، این است که «هان» رایج در زبان فارسی که صوتی جهت تحذیر و بر حذر داشتن مخاطب است، می تواند تغییر شکل یافته‌ی «الف» مورد نظر این مقاله باشد، بدین صورت که الف در آخر «نندیشیا» به «نندیشی‌ها» تبدیل شده است، بعد به «نندیشی‌هان» و از آن جا که در عروض فارسی نون بعد از الف شبیه آسمان، میهمان و کاروان، وزنی ندارد یعنی بود و نبودش در وزن اختلالی ایجاد نمی کند، احتمال بسیار دارد که ها و هان یکی باشد. به عبارتی دیگر اول «آ» به «ها» و بعد «ها» به «هان» تبدیل شده است و دلیل آن هم این است که اولاً «هان» در دوره‌های قبل از فارسی دری وجود نداشته و ثانیاً در زبان گفتاری فارسی امروزه «هان» جایگاهی ندارد، چون اصلاً به تلفظ در نمی آید و فقط نوشته می شود و در گفتار به جای آن از «ها» و «آ» استفاده می شود.

بدین صورت:

علی گفتا = علی گفت

این الف، الف تأکید نیست بلکه شناسه است که در بعضی از گویش ها نظیر گویش نهاوندی هنوز هم رایج است و در ادبیات فارسی هم بسیار رواج داشته و دارد، نظیر شعر معروف حافظ شیرازی:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید

(حافظ، قزوینی - غنی، ۱۳۶۶ ص ۱۴۴)

در قرن اول هجری هم چنین الفی (الف شناسه نه الف تأکید) در ادبیات رایج بوده و در ترجمه‌ای آهنگین که شرحش گذشت بارها آمده است: «گفتا من همی گفتم امید به خدای و قتش در آمد...» (پلی میان... تفسیر سوره یوسف آیه‌ی ۹۶).

گهگاهی در اشعار، کلماتی به آخر قوافی اضافه می گردد تا کمبود وزن را جبران نماید و در آن مورد خاص که به الف اطلاق یا اشباع پیش تر شهرت دارد و باعث اطلاق قافیه می گردد یعنی او را از مقید بودن و ساکن بودن در می آورد و قافیه مطلق می سازد، مسئله کمی تفاوت دارد و معنی خاصی مورد نظر شاعر نبوده، بلکه فقط کمبود وزن جبران شده است و با الف تأکید فرق دارد و در ادبیات فارسی هم

در گویش تاتی شاهرود خلخال: (به دو

شکل الف و کسره)

ممود دار پمش.

mamod dâr pemash

ممود دار پمشه.

mamod dâr pemashe

(محمود از درخت بالا نرو)

پیچ دس مزن.

pich e das mazan

پیچ دس مزنیآ.

pich e das mazaniâ

(به بخاری دست نزن)

در ترکی آذری

علی ائشیه گتتمه

ali eshiya getma

علی ائشیه گتتمه‌ها

ali eshiya getma hâ

(علی بیرون نرو)

پرویز او کیتابی آپارما

parviz u kitâbi âpârmâ

پرویز او کیتابی آپارما‌ها

parviz u kitâbi âpârmâ hâ

(پرویز آن کتاب را نبر)

در بعضی از گویش ها هم الفی وجود دارد

منابع و مآخذ

۱. اسفرائینی، شاهرود بن طاهر، تاج التراجم، به کوشش نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۵.
۲. ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت. ۱۳۷۵.
۳. بخشی از تفسیری که به پارسی. تحقیق و تصحیح مرتضی آیت الله زاده شیرازی، مرکز فرهنگی نشر قیله. ۱۳۷۵.
۴. پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرن اول هجری به اهتمام
- علی اکبر رجایی بخارایی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳.
۵. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض. دانشگاه فردوسی مشهد. ۱۳۷۵.
۶. تفسیری بر عשרی از قرآن مجید براساس نسخه محفوظ در کتابخانه بریتانیا. تصحیح جلال متینی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۲.
۷. خانلری، پرویز، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستانیا، تهران، توس. ۱۳۷۳.
۸. خاقانی بدیل بن احمد، دیوان به
- کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوآر. ۱۳۶۸.
۹. زیدری نسوی، شهاب الدین محمد، نفثة المصطور. تصحیح امیر حسن یزدگردی، تهران، نشر ویراستار. ۱۳۷۰.
۱۰. حافظ شمس الدین محمد دیوان. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، آقبال. ۱۳۶۶.
۱۱. رودکی سمرقندی جعفر بن محمد، گزیده‌ی اشعار. کامل احمدنژاد. تهران آتیه. ۱۳۷۵.
۱۲. معدی شیرازی مصلح بن عبدالله. کلیات. محمدعلی فروغی. تهران
- فروغی ۱۳۵۴.
۱۳. سنایی مجذوب بن آدم دیوان. تصحیح مدرس رضوی. تهران این سینا. ۱۳۴۱.
۱۴. مهستی گنجوی، مهستی نامه. فریدون نوزادی. تهران نشر دنیای نو. ۱۳۷۷.
۱۵. نسفی، ابوحفص نجم الدین عمر، تفسیر نسفی تصحیح عزیزالله جوینی تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳.
۱۶. هجویری غزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، و ژوکوفسکی، با مقدمه‌ی قاسم انصاری، تهران، طهوری. ۱۳۷۱.

زبان‌تور

۴۴ مقاله درباره ی دستور جدید

به کوشش: غلامرضا عمرانی

دکتر محمد رضا باطنی / دکتر کورش صفوی / دکتر تقی وهیدیان کامیار / محمد مهیار

دکتر مهین دفت صدیقپان / علویه فرد / مهیم ذوالنور

علی اکبر شیرازی / علی بابک

زبان، شگفت و پیچیده، زیبا و ظریف، تحول پذیر و تحول آفرین، زادگاه اندیشه، خاستگاه تفکر و تدبیر و جلوه گاه اصلی وجود انسان است که خود، شگفت ترین و پیچیده ترین موجود عالم هستی است و زبان شگفت انگیزترین داشته و خواسته ی او.

بعید است که در عرصه ی رازناک هستی پدیده ای شگفت تر و رازناک تر از زبان باشد و درست از همین روست که ورود در این عالم رازناک و شگفت انگیز، همیشه دل کش و شیرین بوده است و خواهد بود.

در هر پهنه از ابعاد گوناگون زبان که گام بنهیم، با جهانی سرشار و شگفت رودرو می شویم؛ شاید به تعداد همه ی کاربران زبان بتوان جهان های هیجان انگیز و دل پذیر در دل جهان سرشار از هیجان زبان کشف کرد که دستور زبان گوشه ای از آن است و خود، به گستردگی و رازواری زبانی که بشر را می آفریند و می سازد و برمی کشد و توانمند می سازد، از سویی نیز آینه ای است که هرکس خود را در آن می بیند و از منظر خویش بدان می نگرَد و چنین است اگر گوناگونی زبان هرگز شمارش پذیر نیست.

دست کم در این سرزمین به همت مطالعات گسترده دامن پژوهشگران ما یک سده پژوهش بایسته در زمینه ی دستور زبان و کشف و تدوین قواعد آنان در برابر داریم و هنوز گستره ای عظیم در افق پیش روی، که همت هایی بلند می طلبد تا خودی بنماید؛ چرا که به اعتبار پویایی و دشواریابی زبان هرگز نمی توان مرزی برای تحقیقات وابسته بدان کشید و بر چند و چون آن خط پایان نهاد.

سال هاست تا مجله ی رشد زبان و ادب فارسی این رسالت را پرگزیده است تا آینه ی صادق پژوهش هایی در این زمینه باشد و کتاب حاضر نخستین فراهم آمده از این پژوهش هاست؛ مجموعه ای حاوی چهل و چهار مقاله از برگزیده ی دستوری از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۲ با این هدف که بتواند منبعی کمکی در تدریس درس زبان فارسی و رفع برخی ابهام ها و گره های دستوری به شمار آید. گفتنی است که برخی از این مقاله ها سال ها پیش از نوشتن دستور فعلی دبیرستان به چاپ رسیده است اما مجموع آن ها سیری را می رساند که پژوهشگران ما از آن روز تا به حال پیش چشم داشته اند و به ایستگاه امروز رسیده اند. باشد که در این نقطه اندک نفسی تازه کنیم و به قصد فتح افق های دورتر در این دریای ناپیدا کرانه برانیم. اگر این مجموعه بتواند انگیزه ای بر این پویایی مورد انتظار تلقی گردد، کارشناسان گروه زبان و ادبیات دفتر تألیف آن را گامی با اهمیت قلمداد می کنند.

مقالات در این مجموعه، در شش دسته ی مجزا گرد آمده است تا پی گیری برخی از مباحث آسان گردد. ضمناً گاهی از حجم نوشته ها نیز برای درج در این مجموعه کاسته ایم تا بتوانیم نوشته های بیشتری عرضه کنیم.

ب
معرفی کتاب

مجموعه کتاب های

پرسش ها و پاسخ های دینی

این مجموعه که زیر نظر دفتر انتشارات کمک آموزشی تهیه شده است، هرچند برای اقشار و گروه های فکری مختلف قابل استفاده است، اما مخاطبان اصلی آن، درجه ی اول معلمان و دبیران محترم دینی، و در درجه ی دوم، دانش آموزان هستند؛ یعنی سعی شده است که در پاسخ به هر سؤال، ابتدا بحثی استدلالی مطرح شود و سپس با ارائه ی مثال هایی، مطلب به نحوی بیان شود که برای دانش آموزان قابل درک باشد.



Karim

علاقه مندان می توانند این کتاب ها را از فروشگاه های انتشارات مدرسه ی برهان تهیه کنند.
نشانی: تهران، خیابان سپهبد قری، نرسیده به پل کریمخان زند، کوچه ی شهید محمود حقیقت طلب
شماره ی ۳۶ تلفن: ۸۸۸۰۰۳۲۴-۹ دورنگار (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹